

مسائل انقلاب و سوسیالیسم

 ۴

 ارگان

 اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر

اعتلای نوین مازرات خلق و وظایف مارکسیست لنینیستها ■ طفیان

مازرات توده‌های و حرکات لیبرالی در جامعه ما ■ "جبهه" واحد در

دیکتاتوری، تاکتیک جدید، کمیته مرکزی ■ مساله مسکن و جنبش

خانسازی، نکاتی درباره اقتصاد سرمایه‌داری و بسته ایران ■

"حزب" توفان، توطئه‌ای علیه جنبش کمونیستی ایران ■ صدوسی امین

الکشت انتشار، "مانیفست" ■ مکاتب سوسیالیستی ماقبل مارکسیسم

بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز نمیتواند وجود داشته باشد

به پیش بسوی ایجاد حزب کمونیست ایران

مسائل انقلاب و سوسیالیسم

- ۳- اعتدالی نویسن مبارزات خلق و وظایف مارکسیست لنینیستهای ایران
- ۹- طغیان مبارزات توده‌های و حرکات لیبرالی در جامعه ما
- ۲۵- جنبه واحد ضد دیکتاتوری، تاکتیک جدیدی در استراتژی خیانت‌گینه مرکزی
 کمیته مرکزی، مدافع و مشاطه کر رژیم فاشیستی و دست‌نشانده شاه (۲۶)
 از سیاست روبینویستی همزیستی مسالمت‌آمیز تا سیاست سوسیال امپریالیستی هژمونیک و جنگ (۳۴) استراتژی تعرضی نظامی شوروی و رابطه آن با سیاست جدید کمیته مرکزی (۴۱) ماهیت و مضمون شعار "سرنگونی" کمیته مرکزی (۴۶) جنبه واحد ضد دیکتاتوری (۴۹) کمیته مرکزی و نیروهای سیاسی بینابینی جامعه (۵۳)
- ۶۱- امپریالیسم و جنبش‌های توده‌های در ایران (مساله مسکن و جنبش‌خانه سازی)
 جنبش‌های توده‌های وسلطه سرمایه‌داری وابسته (۶۲) ریشه مشکل مسکن و بحران آن (۶۴) خصوصیات جنبش مردم خارج از محدوده (۷۲)
- ۸۳- نکاتسی در سارهی مشخصات اساسی اقتصاد سرمایه‌داری وابسته در ایران
- جنبش کمونیست کارگران و دهقانان: توطئه‌های علییه
 ۹۷- پیشینه حزب بازان (۹۹) "توفان" و مساله احیای حزب طبقه کارگر (۱۰۵)
 حزب بازان و پرولتاریه ایجاد حزب (۱۱۲)
- آموزش مارکسیسم . بحث دوم: مکاتب سوسیالیستی و کمونیستی
 ۱۲۷- ماقبل مارکسیسم
- اصول اساسی "مانیفست حزب کمونیست" تازگی خود را همچنان حفظ کرده‌اند (مقاله‌ای از خبرنگارنامه پکن، بمناسبة صدوسی امین سالکنت انتشار "مانیفست" .
 ۱۵۴-

ارکان: اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر
 کتاب چهارم ژوئن ۱۹۷۸

نشانی پستی ما:

P. R. S.

75 Karlsruhe

Postlagerkarte A078615

W. GERMANY

اعتلای نوین مبارزات خلق و وظایف مارکسیست لنینیست های ایران

اعتلای نوین مبارزات خلق در ماه های اخیر، میهن ما را به يك میدان بزرگ نبرد رو در روی توده های وسیع مردم با باند مزدور محمد رضا شاه مبدل ساخته است. مبارزات خونین قم، قیام پر شکوه مردم قهرمان تبریز، تظاهرات سرتاسری روزهای فروردین که سیل خروشان امواج آن همزمان و با شعار واحد سرنگونی حکومت مزدور پهلوی در بیش از ۵۰ شهر بزرگ و کوچک ایران جریان یافت و ادامه پیگیر و گسترده آن تا پیکارهای دلاورانه روزهای اخیر، با انعکاس طنین فریاد های "مرگ بر شاه" تا دورافتاده ترین نقاط کشور، درماندگی و استیصال گریز ناپذیر حکومت مزدور پهلوی و آمادگی و تصمیم توده های مردم را به ادامه بی وقفه و تزلزل ناپذیر مبارزه نشان داد.

جنبه گسترده مبارزه و مقاومت عمومی، با در برداشتن اقتدار و طبقات مختلف خلق، با وجود پراکندگی صفوف مارکسیست - لنینیست ها و عناصر آگاه پرولتری و عدم برخورداری از يك رهبری متشکل و یکپارچه و علیرغم نفوذ قسمی برخی عناصر و محافل لیبرال و بینابینی در آن، با قاطعیت و سمت گیری هر روز روشن تری، در جهت مقابله خونین و آشتی ناپذیر با رژیم محمد رضا شاه گام بر میدارد. این سمت حرکت جنبش خود بخودی توده ها، نشان میدهد که عواقب فاجعه آمیز سلطه امپریالیسم و رژیم دست نشانده آن در ایران بطور روزافزونی توده های

وسیع مردم را به مبارزه کشانده و در جریان این مبارزه، ناگزیری مقابله قهری و آشتی ناپذیری در قبال حکومت را به آنان می آموزد. روند مبارزات یک سال اخیر گواه این واقعیت است که توده های خلق و بویژه زحمتکشان میهن ما، علیرغم اشاعه وسیع پندارهای واهی توسط محافل لیبرال و موعظه این محافل بسراسر "حد نگهداری" لیبرالی و اجتناب از خشونت و قهر، هر بار خونین تر و خشن تر رژیم محمد رضا شاه را آماج حملات قهری خود قرار داده و با هر نمایش اعتراضی خود مظاهر نفوذ و سلطه امپریالیسم و طبقات ارتجاعی حاکم و ده ها موسسه استعماری و امپریالیستی را به آتش کشیده و ویران می سازند.

اعتدالی کنونی مبارزات مردم محصول تشدید تضادهای عینی جامعه، مولهود سبطره کامل سرمایه امپریالیستی و روابط سرمایه داری وابسته در ایران و نتیجه حاکمیت و سیاست های ضد ملی و فاشیستی رژیم دست نشانده شاه در جهت گسترش این روابط است که در چند سال اخیر بصورت یک اختلال عمومی در عرصه های حیات جامعه تجلی یافته و نتایج فلاکتبار خود را بر روی زندگی روزمره توده ها و بویژه زحمتکشان هر روز بیشتر نشان داده است. بهمین جهت، در شرایط وجود و ادامه این بحران و تا زمانی که خلق ما از فشار خردکننده آن رهائی نیافتند است، نه سرکوب پلیسی و نه تدابیر فریبنده و عبت امپریالیسم و ارتجاع، هیچکدام قادر نخواهد بود از پیشروی انهداد ناپذیر مبارزات توده ها و گسترش توفانی آن جلوگیری کند.

امپریالیسم و ارتجاع از جندی قبل تلاش های متعددی را برای کاهش شرایط بحرانی جامعه در چارچوب مناسبات موجود آغاز کرده اند، اما همانگونه که حوادث یک سال اخیر نشان داده است، به علت عمق بحران کنونی و از آنجا که این بحران تظاهر و نتیجه جبری مکانیسم ذاتی روابط و سیستم وابستگی حاکم است، هرگونه تدبیری در چارچوب این مناسبات یعنی در چارچوب ادامه سلب مالکیت از خلق، به سود سرمایه های امپریالیستی و تحکیم سلطه اقتصادی و سیاسی آن حتی قادر

به ایجاد تاثیراتی فریبنده و کوتاه مدت نیز نخواهد بود و رژیم شاه در زیر آتشبار خاموش نشدننی طغیان های توده های و در منگنه بن بست بحران موجود نه قادر به جلوگیری از گسترش امواج سهمگین مبارزات توده های است و نه میتواند از تنگنای بن بست کنونی روزنمای به خارج باز کند. در واقع، راه خروج از بحران و بن بست کنونی تنها با گذار از ویرانه های تاج و تخت محمد رضا شاه میتواند هموار گردد. همین بن بست غیرقابل خروج و تظاهر روشن ارتباط مستقیم و ملموس عوامل اقتصادی-اجتماعی برانگیزنده مبارزات مردم با سلطه مناسبات اجتماعی موجود و حاکمیت رژیم دست نشانده پهلوی است که انفجار بی سابقه عصیان های توده ای اخیر را سبب شده و نقطه هجوم آنها بیش از پیش متوجه حکومت وابسته و ارگان های حاکمیت آن ساخته و به درگیری های خونین و مقاومت های قهری توده ها منجر گشته است. با توجه به تشدید و تکامل روزافزون تضادهائی که به دامن گرفتن این مبارزات منتهی گردیده است و به عبارت دیگر، با توجه به رشد و علاج ناپذیری عوامل اقتصادی-اجتماعی برانگیزنده این مبارزات، بدون تردید ما در آینده نه تنها با ادامه بدون وقفه این مبارزات، بلکه با گسترش موج آسای آنها مواجه خواهیم بود.

پیشروی انهداد ناپذیر مبارزات توده های و گشوده شدن جنبه های جدید مبارزه، گرایش تردید ناپذیر کنونی و روند تکامل آتی رویداد های سیاسی جامعه است. این روند روبه رشد، جنبش مارکسیستی ایران را در برابر وظائف سنگین و مسائل عملی جدیدی قرار میدهد و وظائفی که تعیین کننده سرنوشت نهائی این مبارزه است.

در شرایط کنونی که طبقات و اقشار مختلف خلقی در سنگبری واحدی به حرکت افتاده و پیکر فرسوده رژیم منقر پهلوی را آماج ضربات بی امان خود قرار داده است، مارکسیست لنینیست های راستین وظیفه دارند در حدین شرکت فعال در این جنبش جهت هدایت درست و انقلابی آن و بدست گرفتن ابتکار عمل با تمام نیرو

امر خطیر سازماندهی جنبش طبقه کارگر و مبارزه در راه ظهور آن بمثابة يك جنبش مستقل طبقاتی در عرصه جامعه، در راه ایجاد سناد سیاسی پرولتاریا و تأمین هویتی آن در مبارزات خلق را در مرکز وظائف خود قرار دهند و بر این اساس مصمانه در راه تدارک جنگ توده ای و سازماندهی ارتش خلق به پیش روند.

این وظیفه مرکزی مرحله‌ای جنبش کمونیستی میهن ما، در شرایط غلیسان حرکت توده‌ای اقتدار و طبقات مختلف خلق نه تنها حدت و اهمیت مبرم خود را از دست نمیدهد، بلکه درست در چنین شرایطی است که با تمامی ابعاد خسود در پیش روی مارکسیست - لنینیست‌ها قرار میگیرد، زیرا تنها شرکت هرچه فعالتر طبقه کارگر، بمثابة يك طبقه مستقل، در این جنبش‌ها و قرار گرفتن آن در رأس این جنبش‌ها است که می‌تواند از طرفی به مبارزات مردم قاطعیت و تداوم ضروری را بخشیده و از طرف دیگر ضامنی برای اتحاد و یگانگی اقتدار و طبقات مختلف خلق به وجود آورد. از اینرو، مارکسیست لنینیست‌ها موظفند برای تأمین پیروزی جنبشی که هم اکنون جریان دارد، با تمام قوا برای دامن زدن به مبارزات اقتصادی و بویژه سیاسی پرولتاریای ایران - که در سال‌های اخیر نمونه‌های بی‌همتایی از دلیری و پیکار جوشی و عزم و اتحاد طبقاتی از خود بروز داده است - برزنند و در راه آگاهی پرولتاریا به نقش خود در مرحله کنونی انقلاب ایران که همانا قسار گرفتن در رأس مبارزه برای کسب استقلال ملی و دگرگونی اجتماعی و استقسار جمهوری دیمکراتیک خلق است تمامی نیروهای خود را بسیج و متحد و فعال نمایند. انجام پیروزمندانه چنین وظائفی بدون شرکت هرچه مستقیم تر و هرچه بیشتر مارکسیست - لنینیست‌ها در اشکال مختلف مبارزات ملی و طبقاتی، بویژه در جنبش کارگری، بدون تشریک مساعی مجدانه گروه‌های مختلف مارکسیستی - لنینیستی، بدون کوشش در جهت همسوز کردن جویبارهای پراکنده جنبش کمونیستی و بالاخره بدون مبارزه علیه انواع انحرافات در درون جنبش کمونیستی، جنبش کارگری و جنبش ملی، میسر و مقدور نخواهد بود.

در میان انحرافات و خطراتی که جنبش ما را تهدید میکند، مارکسیست - لنینیست‌ها باید در درجه اول و با تمام نیرو به مبارزه علیه مقاصد اسارت‌سار و ثنوری‌های انقیاد ملی دار و دسته ضد خلقی و خائن کمیته مرکزی حزب توده، این ستون پنجم سوسیال امپریالیسم شوروی، برخیزند و لبه اصلی حملات و افشای برحمانه سیاسی - ایدئولوژیک را متوجه این دشمن خطرناک سازند و سد مقاوم نیرومندی در برابر خطر نفوذ آن در جنبش به وجود آورند. مبارزه پیگیر، مستمر و بی وقفه علیه این مبلغین اسارت‌خلق و علیه اربابان سوسیال امپریالیست آنها یکی از ضامن‌های اساسی استحکام پیروزی‌ها و رهائی واقعی خلق ما است.

مارکسیست لنینیست‌ها در عین حال وظیفه دارند به مبارزه علیه پنداره‌های لیبرالی و رفرمیستی بخشی از اقتدار متزلزل و بینابینی خلق و علیه نفوذ و گسترش سیاست و ایدئولوژی بورژوا - لیبرالی توجه هشیارانه‌ای معطوف دارند و با رعایت جدی مرز بین خلق و ضد خلق و برهیز از هرگونه انحراف اپورتونیستی راست و "چپ" مبارزه جهت انفراد مشی و نظرات رفرمیستی و سازشکارانه محافل لیبرالی را به پیش برند.

مارکسیست - لنینیست‌ها همچنین باید به امر مبارزه علیه هرگونه نظرسر تفرقه افکنانه‌ای که به وحدت دیمکراتیک و ضد امپریالیستی جنبش خلق لطمات جدی وارد می‌آورد در جای خود توجه جدی مبذول دارند. در این میان، در ارتباط با پاره‌ای نظرات آنتی کمونیستی که از جانب برخی محافل مبارز مذهبی تبلیغ میشود باید بطور اصولی، با شیوه‌های درون خلقی و با حرکت از خواست استحکام وحدت خلق و تقویت پیوند‌های مبارزاتی میان مارکسیست‌ها و نیروهای مبارز مذهبی و منفرد ساختن مرتجعین سرسخت، به مقابله منطقی سیاسی - ایدئولوژیک خالی از هرگونه تحریک و نقاف افکنی برخیزند. در این زمینه، مارکسیست - لنینیست‌ها باید از جان گذشتگی، صداقت و دلوری ملیونها کمونیست را که در سراسر جهان در راه آرمانهای والای طبقه کارگر و رهائی واقعی خلق‌ها پیکار کرده و میکنند و

چهره های پر فروغ ده ها و صد ها مبارز و متفکر و رهبر کمونیست را که در میهن ما بمثابة پیگیر ترین و فد اكار ترین مبارزان رهائی میهن در راس نیروهای مترقی و انقلابی برای بهروزی خلق و پیروزی انقلاب جانفشانان کردند، به تمامی خلسه و نیروهای مترقی و انقلابی هرچه بهتر و بیشتر بشناسانند و بدین ترتیب، راه را بر هر گونه تبلیغ تفرقه افکنانه علیه کمونیسم و کمونیست ها بیش از پیش بسته و راه وحدت عمل هرچه فشرده تر کلیه نیروهای مترقی را هموار سازند.

بدون تردید امروز وظائف سنگین و دشوار و موانع و مشکلات فراوان بر سر راه مارکسیست-لنینیست های وطن ما قرار دارد، اما جنبش پرتوان و توفند های که در این بهار سرخ به راه افتاده و آتی از حرکت باز نمی ماند نوید بخش آینده تابناک و آستن پیروزی ها و کامیابی های بزرگ برای خلق ما و انقلابیونی است که در مسیر ظفر نمون انقلاب با استواری کام بر میدارند.

هم اکنون، ارکان تمامی ارتجاع را لرزه های سخت فرا گرفته است و تاج و تخت محمد رضا شاه بدون تردید در آینده ای نه چندان دور درهم شکسته خواهد شد. خلق دلاور ایران بی محابا به پیش می تازد، نیروی اندوزد و درسی آموزد و فریادی روشن خود را تدارک می بیند. ارتجاع و امپریالیسم و رویونیسم و دستیاران رنگارنگشان به عبت "چاره" جوئی میکنند، آنها چاره ای ندارند جز اینکه گور خود را عمیقتر حفر کنند.

سرنگون باد رژیم فاشیستی پهلوی، سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا!

مرگ بر دو ابرقدرت، امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی!

پیش به سوی ایجاد حزب تراز نوین طبقه کارگر ایران!

زنده باد جمهوری دمکراتیک خلق!

نیمه دوم اردیبهشت ۱۳۵۷

گروه "اتحاد مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر"

طغیان مبارزات توده ای و حرکات لیبرالی در جامعه ما*

هم میهنان عزیز،

سلطه امپریالیسم و حاکمیت یک باند راهزن و جانی بر میهن ما امروز ابعاد گسترده و نتایج شوم خود را بیش از هر زمان دیگری نشان داده است. بحران اقتصادی - سیاسی سالهای اخیر که امروز به یک اختلال عمومی در زندگی مردم و در عرصه های مختلف حیات جامعه تبدیل شده است، هم اکنون نتایج منطقی خود را بصورت افزایش بیش از پیش ناخشنودی در میان اقشار و طبقات مختلف خلق و امواج نویسن مبارزه و مقاومت توده ها آشکار ساخته است. این گسیختگی اوضاع سیاسی - اقتصادی ایران و درماندگی رژیم شاه در برابر آن و در برابر رسته فزاینده مبارزه توده ها که در عین حال با یک حرکت جدید امپریالیسم آمریکا جهت مستحکم کردن مواضع و پایگاه های خود در مناطق

* متن حاضر بصورت اعلامیه ای تحت عنوان "پیرامون حوادث اخیر ایران" در تاریخ ۸ آذر ۱۳۵۶ (۲۹ نوامبر ۱۹۷۷) توسط گروه در ایران و در خارج از کشور پخش گردید. ما از آنجا که مطالب مطروحه در این اعلامیه از اعتبار و اهمیت ویژه خود همچنان برخوردار است، اقدام به نشر مجدد آن در شماره حاضر "سائل انقلاب و سوسیالیسم" می نمائیم.

مختلف جهان و در کشورهای وابسته مقارن می باشد، جنبش ما را در برابر موقعیت و وظائف حساسی قرار داده است. بویژه آنکه در ماههای گذشته، علاوه بر طغیان مبارزات توده‌های و شکل‌گیری برخی حرکات سیاسی در میان پاره‌های از محافل ترقی خواه، ما از یکسویا مانورهای از جانب رژیم دست‌نشانده شاه و سایر جناح‌های وابسته به گروه بندی‌های مختلف امپریالیستی و تشدید فعالیت مزدوران سوسیال امپریالیسم روس (دار و دسته خائن کمیته مرکزی حزب توده) و از سوی دیگر با تظاهر توهمات و پنداره‌های واهی در میان برخی نمایندگان افسار میانی مواجه بودیم.

در چنین شرایط حساسی، در شرائط بحران و ضعف و استیصال رژیم مزدور پهلوی و روی آوردن افشار هرچه وسیع تری به صفوف مبارزه و آمادگی روزافزون توده‌ها برای رویارویی با رژیم فاشیستی و دست‌نشانده حاکم، در شرائطی که از یکطرف امپریالیسم جهانی و جناح‌های وابسته به آن جهت خروج از بن‌بست کنونی و تثبیت حاکمیت طبقات ارتجاعی در تلاشند، و از طرف دیگر، نیروهای سازشکار و آشتی طلب، در روزگاری "مکراسی" و حرکت به سمت کوره راه‌های نافرجام را تبلیغ میکنند، مارکسیست‌لنینیست‌ها و مبارزان راستین انقلابی وظیفه دارند با روشن ساختن علل بحران کنونی و ریشه‌های آن، با افشای ماهیت برنامه‌ها و مانورهای امپریالیسم و طرح‌های مصالحه جویانه و سازشکارانه، با طرد توهمات و پنداره‌های واهی، توده‌های مردم را در راه وارد آوردن ضربات جدی بر پیکر امپریالیسم و طبقات ارتجاعی حاکم بسیج و متشکل ساخته، و بجای سرباها و راه‌های بی‌سوانجام، مبارزه آنان را در راه ایجاد یک درگونی بنیادی، در راه خشکاندن ریشه‌های اصلی استثماربردگی، در راه پایان دادن به سلطه امپریالیسم و رژیم فاشیستی و مزدور محمد رضا شاه هدایت کنند.



رژیم تبه‌کار محمد رضاشاه مولود کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد و محصول تباری مشترک امپریالیست‌های آمریکائی و انگلیسی است که بدست سازمان جاسوسی آمریکا و از طریق سرکوب خونین مبارزات خلق ایران استقرار یافت. تشدید وابستگی ایران به امپریالیسم جهانی، غارت منابع طبیعی و ثروت‌های سرشار کشور، استثمار بیرحمانه زحمت‌کشان و ارتکاب فجیع‌ترین جنایات فاشیستی، بارزترین مظاهر حیثیات چندده ساله این رژیم ننگین را تشکیل میدهد. در سالهای پس از "انقلاب سفید"، امپریالیسم آمریکا بحکم نیازهای سیاسی - اقتصادی خود و متناسب با شرائط ویژه تاریخی، بدست حکومت مزدور شاه، تغییرات جدیدی در ساختمان اقتصادی - اجتماعی ایران، جهت فراهم آوردن امکانات سودآوری بیشتر، استثمار شدیدتر زحمتکشان و سلب مالکیت از خلق بوجود آورد. با ایجاد این تغییرات و استقرار روابط استثماراری جدید وابستگی اسارت‌یاب ایران به امپریالیسم آمریکا بیش از پیش تشدید گردید و سرمایه‌های داخلی و اقتصاد ایران بمثابه زائد سرمایه امپریالیستی در خدمت برنامه‌ها و احتیاجات امپریالیسم و تحت کنترل تکنولوژی آن قرار گرفت. روابط جدید، علاوه بر سلب مالکیت از خلق و محورگونه زمینه حرکت مستقل اقتصادی، از آنجا که وابستگی عمیقی و همه‌جانبه به امپریالیسم خصلت اساسی آنرا تشکیل میدهد، شرایط انتقال سریع و مستقیم بحران‌های خودکننده امپریالیسم را به کشور ما نیز هموار ساخت.

این روابط، با توجه به اینکه می‌بایستی از طریق جبر در بخش‌های مختلف جامعه مستقر گردد، بموازات رشد خود، بسط و تقویت دستگاه‌های قهریه حکومت وابسته و سازمان دادن یک سیستم گسترده اختناق فاشیستی و ایجاد مدرن‌ترین شبکه‌های قتل و شکنجه و جنایت‌رمانشاه، ابزار ضروری در هم شکستن مخالفت و مقاومت مردم و حفظ و تحمیل این روابط بهمراه آورد. زیرا تحمیلی روابطی که نه محصول نیازهای جامعه بلکه محصول احتیاجات و اجبارات امپریالیسم و بمنظور تضمین سلطه

آن بر کلیه شئون جامعه بود تنها میتوانست به اتکالی قدرت دولتی و قهر فاشیستی و سرکوب هرگونه حرکت مخالف ممکن گردد. بعبارت دیگر، استقرار، حفظ و رشد این روابط وابستگی همانطور که در بررسی ها گذشت نشان دادیم (مراجعه شود به "مسائل انقلاب و سوسیالیسم"، شماره ۲) بخاطر تحمیلی و غیرضروری بودن آن، وجود يك قدرت دیکتاتوری را برای حفظ این سیستم که خود فاقد يك دینامیسم درونی منطقی و نگاهدارنده است اجتناب ناپذیر ساخت.

بدین ترتیب، با کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد، کشور ما از یکسو به عرصه تاخت و تاز و چپاول و استثمار هرچه بیشتر امپریالیست ها تبدیل گردید و از سوی دیگر اختناق فاشیستی بمنابۀ وسیله اصلی و ضروری حفظ این شرایط و ادامه اسارت و بردگی خلقهای ما هر روز ابعاد وسیع تر و شکل عریان تری یافت. در سالهای اخیر، با واگذاری نقش زاندارمی به رژیم محمد رضاشاه در منطقه و در این ارتباط افزایش سرسام آور مخارج نظامی، با افزایش بیش از پیش هزینه های غیرتولیدی و مخارج دستگاه بوروکراتیک دولتی، در نتیجه برنامه و سیاستهای رژیم در زمینه صنعت و کشاورزی و غارت بی سابقه منابع نفتی کشور و ریخت و پاش و حیف و میل بی حساب ثروت های ملی و بالاخره با انتقال بحران های خود کننده کشورهای امپریالیستی به ایران، سلطه امپریالیسم و حاکمیت رژیم سرمایه داری وابسته به آن مصادف فاجعه آمیز و نتایج ویرانگر خود را بر روی زندگی روزانه زحمتکشان میهن ما به نحو غیرقابل تحملی انعکاس داد. بحران و تورم و اختلال و نابسامانی در عرصه های مختلف حیات جامعه تا حد کمیابی قطعی گونه بسیاری از کالاها و حوائج اولیه زندگی مردم نظیر برنج، قند، شکر، گوشت، تخم مرغ، سیبانه، تصاعد وحشت آور قیمت ها، کمبود مزمن آب، برق، مسکن، بهداشت... تعمیق و حدت یافته است.



در چنین وضعی، در شرایط قرار داشتن رژیم مزدور شاه در تنگنای هرچه بیشتر و ناتوانی وی در ادامه وضعیت موجود، امپریالیسم وارثان تکاپوی عبثی را برای خروج از بن بست آغاز نمودند. این تکاپو در زمانی صورت میگرفت که امپریالیسم آمریکا در تدارک اجرای يك برنامه جدید منطبق با احتیاجات و الزامات امپریالیسم در سطح جهانی بوده امپریالیسم آمریکا که در نتیجه مبارزه خلقهای جهان و بویژه پیکار قهرمانانه خلقهای هندوچین و تضاد های ذاتی سیستم امپریالیستی با شدید ترین بحران تاریخ امپریالیسم، با يك بحران همه جانبه اقتصادی-سیاسی و فرهنگی مواجه می باشد، مدتهاست برای چاره اندیشی در برابر این بحران و مقابله با اوج گیری مبارزات انقلابی خلقهای تحت ستم و مبارزات طبقاتی در کشورهای سرمایه داری و همچنین برای ایجاد آمادگی لازم در برابر جنگ احتمالی میان دوا بر قدرت، در تلاش تدوین يك برنامه منطبق با اوضاع و نیازهای کنونی است. هدف این برنامه عبارت است از:

۱- اتخاذ يك سلسله تدابیر بمنظور ایجاد هماهنگی در حرکت و عملکرد کشورهای امپریالیستی و گروه بندی های انحصاری بر مبنای مقدم شدن امر دفاع از کل سیستم امپریالیستی بر منافع موقت هر يك از انحصارات، بسیج کشورهای و جناحهای امپریالیستی غرب حول محور مقابله با سوسیالیسم امپریالیست ضروری.

۲- تقویت حکومت های دست نشانده و دست و پا کردن يك پایگاه اجتماعی در میان بخشی از مردم برای این حکومت ها بمنظور تحکیم سلطه خود در مناطق تحت نفوذ و تدارک برای جنگ احتمالی میان دوا بر قدرت.

۳- مقابله با اوضاعی که بدنبال جنگهای تجاوزکارانه و جنایات وحشیانه ایالات متحده در سرتاسر جهان، ارتشاه و فساد در دستگاه حاکمه و مونوپول های امپریالیستی، ماجرای مفتضحانه "واترگیت" و... جامعه آمریکا را با يك بحران عمیق معنوی و اجتماعی مواجه ساخته بود.

کارزار "دفاع از حقوق بشر" کارتر یکی از تظاهرات سیاسی — ایدئولوژیک این برنامه می باشد. جناح مبتکر این برنامه به نمایندگی کارتر میکوشد با علم کردن امر باصطلاح "دفاع از حقوق بشر" به انجام هدف های فوق بویژه به اعاده حیثیت از دست رفته آمریکا در سطح جهان، به التیام سقوط معنوی جامعه آمریکا و به ایجاد یک حربۀ تبلیغاتی علیه سوسیال امپریالیسم شوروی کمک نماید.

یکی از هدف های مانور دفاع از "حقوق بشر" کارتر در کشورهای تحت سلطه تقویت نیروهای رفرمیست طرفدار آمریکا برای گسترش سرکوب ایدئولوژیک ضد کمونیستی به اتکای متزلزل ترین افشار میانی است، تا بتوان بر اساس آن در عین حفظ نظام دیکتاتوری شیوه های ظاهر — فریب تر اعمال سرکوب را نیز یافته و اجرا نمود.

برنامه و مانورهای کارتر، صرف نظر از این واقعیت که به هیچ روی قادر نیست مشکلات امپریالیسم را که بازتاب انحطاط غیر قابل علاج سیستم امپریالیسم است حل نماید، با مخالفت و مقاومت گروه بندی های دیگر امپریالیستی، که خروج از شرایط کمونی را در راه حل های دیگری می بینند، مواجه می باشد.

شرایط ایران، مانورها و تلاش های امپریالیسم آمریکا برای مقابله با بحران بنیاد سرمایه داری و حفظ و تحکیم پایگاه های خود در جهان، کارزار باصطلاح "دفاع از حقوق بشر" کارتر و تضاد میان گروه بندی های امپریالیستی بازتاب خود را در میان بخش های مختلف هیات حاکمه ایران در ماه های گذشته بصورت مانورهای متفاوت و حتی متضاد (که انعکاس تضاد میان جناح های امپریالیستی است) نشان داد.

شرایط فوق بویژه برای بخشی از نیروهای ارتجاعی که از یکطرف به دلیل وابستگی به سایر جناح های امپریالیستی با باند مزدور و پهلوی در تضاد بوده و، از طرف دیگر، از اوج گیری ورشد مبارزات توده ها شدیداً نگران و بیمناک است، زمینه مانورهای جدیدی را به وجود

آورده است. اینان با توجه به ناتوانی رژیم مزدور شاه، در ادامه وضعیت کمونی و به تبعیت از تلاش های جدید امپریالیسم آمریکا و در چارچوب "چاره جوئی" های آن میکوشند در هیئت مخالفین استبداد محمد رضا شاه، به اتکای عوامل سازشکار و مرجعین ناراضی از حکومت و نفوذ در بخشی از متزلزل ترین نیروهای بینابینی و بهره برداری از پاره ای خواستهای آزاد پخولهاخته آنان به سنگر بندی برای آینده اقدام نمایند و خود را برای ایفای وظائف احتمالی آتی آماده سازند. نمونه این مانورهای مزورانه را میتوان بویژه در تجدید فعالیت های پنهان و آشکار دکتر امینی، عامل امپریالیسم آمریکا و عاقد قرارداد خائنانۀ کسرسیوم، مشاهده نمود. اینان به عبت تلاش دارند ریشه های مشکلات و نابسامانی های اجتماعی را در دیکتاتوری فردی حکومت شاه و نه در وابستگی وی به امپریالیسم جلوه دهند، در حالیکه شرایط ایران از بحران اقتصادی تا نابسامانی های اجتماعی تماماً معلول وابستگی این حکومت به امپریالیسم جهانی بویژه امپریالیسم آمریکا بوده و اختناق فاشیستی حاکم — که امروز در شکل حکومتی استبداد مطلقه شاه تجلی یافته است — نتیجه اجتناب ناپذیر این وابستگی و شرط حفظ و ادامه آن است.

اوضاع بحرانی ایران و تقارن آن با برنامه کارتر و واکنش های متفاوتی را در میان محافظ و نیروهای اجتماعی مختلف به وجود آورد که بخشی از آن بصورت اعتراضات برخی محافظ لیبرال و روشنفکران ترقی خواه علیه اختناق، عرضه نویسی به شاه، نامه های اعتراضی و بیانیه ها و اعلامیه ها مختلف انعکاس داشته است. در میان این واکنش ها، نامه ها و فعالیت های برخی از رهبران سابق "جبهه ملی" و عهد های از نویسندگان و هنرمندان به لحاظ تاثیرات، چگونگی آغاز و تکامل آن شایان توجه است.

نامه سه تن از رهبران سابق "جبهه ملی ایران"، در پوش فروهر، دکتر سنجایی و شاپور بختیار از جمله واکنش‌های اولیه‌ای است که هم بخاطر پیشینه مبارزاتی امضا کنندگان و هم بخاطر مضمون و محتسوی نامه و نتایج و تاثیرات آن دارای اهمیت فراوان است. نویسندگان نامه که در دورانی بعنوان نماینده و سخنگوی بورژوازی ملی و خود بورژوازی سنتی ایران در مبارزات ملی و آزاد یخواهانه مردم ما نقش داشته اند، کسانی که پیش از همه میدانند که حکومت محمد رضا شاه چگونه بدست چه کسانی مستقر گردید و خود شاهد توطئه‌های امپریالیسم و ارتجاع برای بازگرداندن شاه فراری و اعاده مجدد تاج و تخت به وی بودند، ناگهان بر آن میشوند که از طریق عریضه به شاه خائن و مزدور علیه شرایطی که بدست وی و اربابان امپریالیستش در ایران حاکم گردیده اعتراض کنند. این نامه، با وجود اعتراض به اوضاع ناهنجار کنونی، نقض کامل حقوق انسانی و حاکمیت دیکتاتوری و در عین طرح خواسته‌های آزاد یخواهانه، در سمت گیری اساسی خود، بیانگر یک خواست و حرکت لیبرالی و سازشکارانه است. فقدان هرگونه مطالبه ملی و ضد امپریالیستی و پیش از آن سکوت مطلق نامه در مورد سلطه امپریالیسم، بویژه امپریالیسم آمریکا، این دشمن عمده خلفهای ایران، و ناخست و تاز بلامنازع آن در کلیه عرصه‌های حیات جامعه، علاوه بر ایجاد ابهام و گمراهی در سمت گیری مبارزه خلق ما علیه دشمنان اصلی، با توجه به زمان و شرایط نگارش و انتشار آن، گویای این واقعیت بود که نویسندگان نامه، بجای روی آوردن به توده‌ها، بسوی تلاش‌ها و چاره جوئی‌های امپریالیسم چشم دوخته و امید بسته‌اند. در نامه سرگشاده، پس از اشاره به پیام‌ها شهن کامل قانون اساسی توسط شاه، از وی طلب میشود که با رعایت قانون اساسی، منطبق با اصل "شاه باید سلطنت کند و نه حکومت"، اختیارات بی حد و حصری را که در دست خود متمرکز نموده است، محدود سازد. بعبارت دیگر، نامه نه تنها از چارچوب نظام حکومتی پیوسیده موجود فراتر نمیروید، بلکه حتی آمادگی خود را برای تن دادن

به ادامه سلطنت محمد رضا شاه، این مزدور بیگانه و مسغول تیره روزی خلق ما، این سفک‌ترین جنایتکار تاریخ میهن ما - در صورت محسود و کردن اختیارات خود (!؟) - اعلام میدارد.



قانون اساسی ایران و متمم آن مجموعه پرتضادی است از اختیارات شاه و حقوق ملت. این مجموعه متضاد که خود در اساس نتیجه متوقف شدن انقلاب مشروطیت ایران و سازش بورژوازی ضعیف و نوحاسته با قعود آنها و زمیند اران بود، بعدها به کرات مورد دستبرد خاندان ننگین پهلوی قرار گرفت و هر بار اصول جدیدی بعنوان متمم آن به سود گسترش اختیارات شاه بر آن ضمیمه شد. اما اگر در اوائل قرن بیستم شعار استقرار حکومت مشروطه سلطنتی در مقابل با استبداد سلطنتی شعاری مرفق محسوب میگردد و جنبش آزاد یخواهانه خلق ما امیدوار بود با تشکیل مجلس مقننه و تدوین قانون اساسی "اراده ملت" را حاکم سازد و به لجام گسیختگی سلاطین مستبد پایان دهد، امروز پس از آن‌مایش طولانی نتایج واقعی حکومت مشروطه سلطنتی، طرح خواست اجرای قانون اساسی توجیه گر این مشروطیت (که نه تنها بعد از دستبرد های متوالی در آن، بلکه حتی از همان روزهای تبعید اجباری ستارخان از تبریز و سپس محاصره و مجروح ساختن وی در تهران، درجه انعکاس "اراده ملت" را نشان داده است) علاوه بر دامن زدن پنداره‌های پوهی در میان مردم، بازگشت به اعصار و قرون گذشته، بازگشت به شعارهای کهنه و پیوسیده است. اگر، در هفتاد سال قبل، در جنبش مشروطه ایران، بمثابة بازتاب تغییرات اقتصادی - اجتماعی میهن ما در مرحله تاریخی معین و در شرایطیک جامعه عقب مانده قعود ملی، خواست توده‌های مردم برای پایان دادن به ستم سیاسی و برجید شدن بساط خودکامگی و استبداد سلاطین در قالب مطالبه قانون و تشکیل مجلس

شورایلی بیان میگردد، امروز طرح شعار "شاه باید سلطنت کند و نه حکومت"، پس از هفتاد سال تجربه همه جانبه حکومت مشروطه و قانون اساسی حافظ آن، در شرایط تاریخی امروز کشور ما و در شرائط گسترده شدن افق های تاناکدی در صحنه مبارزات خلقهای جهان و حرکت پرتوان و سداناید پر پرولتاریای انقلابی و خلق های ستم دیده برای ایجاد جهانی نو، جهانی بدون استثمار و بردگی، در دوران اضمحلال امپریا-لیسم و پیروزی های درخشان سوسیالیسم در عرصه جهانی، شعاری است ارتجاعی که تنها میتواند در خدمت ادامه اسارت خلق ما و حفظ نظام پوسیده موجود قرار گیرد. در واقع خواستها و مطالبات سیاسی نامسه، نه تنها انعکاس خواستها و مطالبات زحمتکشان میهن ما نیست، بلکه حتی خواستهای بورژوازی متوسط را نیز که امضاء کنندگان نامه زمانسی نمابنده و سخنگوی آن بودند بیان نمیکند.

رویداد های هفته های اخیر، مسافرت توطئه آمیز شاه به آمریکا و فرانسه و یورش خونین رژیم مزدور پهلوی علیه امواج نوین مبارزات و مطالبات مردم و حتی علیه خواستهای محافظ بورژوا - ناسیونالیست مبنی بر "رعایت قانون اساسی"، یکبار دیگر ابطال پنداره های لیبرالی فوق را بطور بارزی آشکار ساخت و نشان داد که تصور کسب آزادی و دمکراسی در چارچوب نظام وابسته موجود و امید بستن به مانورهای امپریالیسم چپیزی جز تکرار فاجعه آمیز آزمایش های شکست خورده گذشته نیست.



فعالیتها و مبارزات ماههای گذشته، نویسندگان و شاعران ایران یکی دیگر از وقایع مهم در جریان رویداد های اخیر است. این فعالیتها با نامه چهل نفر از شاعران و نویسندگان ایران و طرح خواست انقاص سانسور، آزادی قلم و بیان و تشکیل کانون نویسندگان (که مدت کوتاهی بعد بصورت خواست قریب صد نفر از شاعران و نویسندگان و هنرمندان ایران مجدداً تصریح

گردد) آغاز شد. نامه مزبور با وجود جنبه های افشاگرانه خود و اعتراض نسبت به خفقان سیاسی حاکم در کشور ما، با توجه به مجبوزگویی نسبت به قانون اساسی و به همراه آن اعلام مرز بندی و فاصله گیری از مبارزات انقلابی (و یا بقول نامه "تنش های افراطی") مبین وجود گرایشهای سازشکارانه ای است که میکوشد در شرایط حساس کنونی، مبارزه نویسندگان و هنرمندان میهن ما را در راه بده بستان های مصالحه جویانه با رژیم فاشیستی و دست نشانده حاکم سوق دهد. نفوذ چنین گرایشی در میان هنرمندان و نویسندگان ایران که بخش کثیری از آنان در سالهای اخیر با استواری بر روی تعهدات و وظائف خود در برابر خلق، در زیر سر - نیزه های حکومت مزدور پهلوی و در منگنه فشارهای خورنده ستگاه های ترور و اختناق، تفتیش عقاید و سانسور از پای ننشسته و با پیگیری به مبارزه خود بمثابة بخش تفکیک ناپذیری از مبارزه خلق علیه امپریالیسم و ارتجاع ادامه داده، با بیان آرمانهای ترفیخواهانه میکوشید نرسد ضرورت های اجتماعی و واقعیت های زندگی را منعکس سازند و بالاخره رخنه این گرایش آشتی طلبانه در جبهه فرهنگ و هنر متعبد کشور ما که در آن ستارگانی چون بهرنگی ها درخشید هاست، نمیتوانست یا سنن و مبانی پیکار جویانه فوق در انطباق باشد.

فعالیتها و مبارزاتی که بدنبال نامه مزبور دامنه زده شد و بویژه کوشش هایی که در راه رادیکالیزه کردن این مبارزه و خارج ساختن آن از یک دامنه محدود و بسته در ماهها و هفته های گذشته انجام گرفت، نشانه تقویت گرایشی است که با آگاهی به وظائف و رسالت روشنفکران مترقی در جهت مقابله با گرایشات لیبرالی و عناصر سازشکار و حفظ و ادامه سنن مبارزاتی گذشته قاطعانه گام بر میدارد. شك نیست که مبارزه نویسندگان و هنرمندان، طرح خواست تشکیل کانون نویسندگان و خواستهای مشابه، بمثابة مطالباتی محق و آزاد یخولخانه، از پشتیبانی کیه نیروهای مترقی و همه میهن پرستان ایران برخوردار میباشد. اما آنچه در این ارتباط هیچگاه نباید نادیده گرفته شود، این واقعیت

است که در شرایط کنونی میهن ما، در شرایط حاکمیت رژیم فاشیستی شاه و سلطه امپریالیسم در ایران، هر مبارزه‌ای جدا از مبارزه عمومی خلق جهت پایان دادن به سلطه امپریالیسم و برچیدن نظام فاشیستی موجود، سرنوشتی جز شکست و ناکامی و یا کشیده شدن به سازش‌ناشتی نخواهد داشت. هیچ مبارزه‌ای بدون در نظر داشتن پیوسته هدف نهایی و بدون ارتباط با این هدف نهایی نمیتواند بمثابة یک گام واقعی در جهت وارد آوردن ضربه بر دشمن تلقی گردد.



امروز بویژه در شرایط ضعف و استیصال رژیم وابسته و پیوستن روز-افزون توده‌ها به مبارزه، در شرایط باز شدن جنبه‌های هر روز تازه‌ای در مقابله با حکومت محمد رضا شاه، طرح هرگونه خواست آزاد یخواهانه و هر مطالبه سیاسی تنها از طریق انکاء به توده‌های مردم وحدت بخشیدن به مبارزات ملی و طبقاتی، از طریق بسیج خلق در جهت بیرون راندن امپریالیسم و سرنوشتی رژیم مزدور و وابسته پهلوی، مضمون و معنای واقعی می‌یابد. هنرمندان و نویسندگان مترقی میهن ما زمانی قادر خواهند بود در راه تحقق واقعی خواسته‌های خود گام بردارند، که با طرد توهام پنداره‌های واهی، با خنثی کردن عناصر متزلزل در صفوف خود و انفراد سازشکاران، «مبارزه خود را در راه تحقق خواسته‌های آزاد یخواهانه با مبارزه خلق همراه سازند. بدون همراهی و پیوند با مبارزه زحمتکشان و قرار گرفتن در خدمت آن، تحقق واقعی هیچگونه خواستی ممکن نیست. بدست آوردن خواسته‌های مکرراتیک واقعی و نیل به دستکاری بسودن در هم شکستن نظام حاکم و رهائی خلق ما از زنجیرهای اسارت امپریالیسم و عوامل ایرانی آن میسر نخواهد بود.

شرایط بحرانی جامعه ایران، آشفتگی و اغتشاش عمومی اوضاع و فقر و تیره‌روزی توده‌های ملیونی خلق، نتایج منطقی خویرا (علیرغم تلاش

امپریالیسم و رژیم دست‌نشانده شاه که به عیب میکوشند به ضرب تازیه‌ها و زندان به حیات ننگین خود دوام بخشند) بصورت گسترش روزافزون نارضایتی و اعتراض همگانی و مبارزه و مقاومت توده‌ها و بویژه زحمتکشان که بیش از همه سنگینی این مصائب را بر شانه‌های خود احساس میکنند، هر روز بیشتر نشان‌میدهد. جنبش گسترده مبارزات توده‌ای در ماه‌های اخیر، مبارزه پرشکوه و قهرمانانه چند صد هزار نفر از زحمتکشان میهن ما علیه رژیم شاه و بخاطر خانه‌سازی، اعتصابات عظیم کارگری در تهران، شیراز، تبریز، رشت، اصفهان، خورستان و سایر شهرستانهای ایران که تشدید مبارزات روحانیون مبارز، بازاریان، دانشجویان و روشنفکران مترقی را بدنبال داشت، نمونه برجسته و پرشور غلیان توده‌های زحمت‌کش و مبارزه و مقاومت خلق در برابر شرایط موجود و اوضاع ناپسامان و اسارت‌باری است که امپریالیسم و رژیم دست‌نشانده آن در ایران پسه خلق ما تحمیل نموده‌اند.

تظاهرات متعدد هفته‌های گذشته، تظاهرات هزاران نفر از مردم ستمدیده ما در تهران، ری، قم، شیراز، اصفهان، اهواز، نوشهر... به تندی اجتماع پانزده هزار نفری "شبه‌های نویسندگان و هنرمندان" به نمایش آشکار علیه رژیم فاشیستی و سفاک شاه، گسترش این مبارزات همزمان و پس از مسافرت شاه به آمریکا و فرانسه، تظاهرات پرشکوه و خونین دانشجویان در دانشگاه‌ها و خیابان‌ها، تعطیل بازار تهران و نمایش اعتراض خونین در کاروانسرا سنگی، اعتصابات و تظاهرات متوالی در شهرستانهای مختلف ایران و مقابله سرکوبگرانه رژیم در برابر این مبارزات آنان زحمتکشان میهن ما بدون افتادن به دام پنداره‌های واهی علییه رژیم مغفور پهلوی مصصمانه بپا خاسته‌اند، و از سوی دیگر نشان میدهد که دستکاری و اعمال سرکوب و ترور فاشیستی وسیله اصلی حاکمیت ارتجاع و امپریالیسم در ایران را تشکیل میدهد و طبقات ارتجاعی حاکم و رژیم وابسته به امپریالیسم شاه از توسل به هیچ جنابیتی برای حفظ و ادامه این حاکمیت ابا ندارند.

ماهیت طبقاتی رژیم شاه و وابستگی آن به امپریالیسم آن زمینسه و سرچشمه اساسی است که کلیه اقدار و طبقات خلق، کارگران، دهقانان و اقشار وسیع خرده بورژوازی را در معرض سلب مالکیت و استثمار مداوم امپریالیستی قرار داده، فقر و تیره روزی توده های مردم و چپاول و غارت منابع سرشار میهن ما را سبب شده است. رژیم فاشیستی شاه، بمثابه سگ زنجیری امپریالیسم آمریکا و نماینده طبقات ارتجاعی وابسته به آن، حافظ و نگهبان این منافع و وسیله حفظ و تحکیم این وابستگی و چپ اول است. بنابراین، تازمانی که حاکمیت سرمایه های امپریالیستی بر کشور ما وجود دارد، خلق ما هیچ گونه امکانی برای بستن سرچشمه های بحران و عواقب آن، برای رشد واقعی، برای استقلال و دمکراسی و یا بهبود شرایط اقتصادی - اجتماعی حاکم نداشته و تنها با درهم شکستن سیطره امپریالیسم و نوکران بورژوا - کپیرادور آن، با خشکاندن این سر - چشمه نابسامانی و بیداد قادر خواهد بود شرائط شکوفائی واقعی ایران را فراهم آورد. رانیل به این آرمان بزرگ خلق ما، بسیج و ساز - ماندهی وسیع مردم و بویژه طبقه کارگر، تدارک پیکار عظیم و طولانی جنگ خلق و مبارزه قاطع و تا به آخر علیه کلیه دشمنان داخلی و خارجی - است. سراب های فرمیستی تنها می تواند به خلع سلاح توده ها، به کاهش برندگی مبارزات و کم کردن سمع آن منتهی گردد. بهمین جهت، طرد این توهمات شرط پیشبرد این مبارزات است. بویژه آنکه چنین توهمات مدتها است توسط راد و دسته خائن "کمیته مرکزی حزب توده"، این عمال مزدور سوسیال امپریالیسم شوروی، بصورت تلقینات ضد انقلابی مستمر و با هدف انحراف جنبش نوپای مردم ما از سمع گیری درست و کشاندن آن به بیراهه های سازشکارانه، بطور سیستماتیک دامن زده میشود. این تلاش های "کمیته مرکزی" بر شرایط حساس رشد جنبش و تلاش رژیم شاه و امپریالیسم جهت "چاره جوئی" در برابر بحران فزاینده کونی به شکل طرح تئوری های ضد انقلابی از قبیل "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" بیش از پیش تشدید یافته است. لذا مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم مزدور شاه

بدون مبارزه علیه این نمایندگان ضد انقلاب و مبلغین ادامه و تحکیم بردگی خلق های میهن ما وبدون افشا و طرد کامل تلقینات و تزهای ضد انقلابی آنان میسر نیست.

پراکندن این امید واهی که گویا میتوان در شرایط سلطه امپریالیسم به آزادی و دمکراسی (حتی از نوع بورژوازی آن) نائل آمد، هیچ چیز نیست جز تلاش برای سست کردن اراده پیکار جوی توده ها و ایجاد انحراف در سمع گیری درست آن. مبارزه برای کسب دمکراسی واقعی، مبارزه برای رهائی و شکوفائی میهن ما، مفهومی جدا از مبارزه لاینفک علیه امپریالیسم و رژیم مزدور شاه نمیتواند داشته باشد. خلق ما تنها از طریق برانداختن سلطه امپریالیسم و پایان دادن به حاکمیت طبقات ارتجاعی میتواند به استقلال و آزادی نائل آید. تحقق این هدف و پیشبرد پیروزمند این مبارزه بدون بسیج و تشکل توده های ملیونی خلق و برپا - ساختن جنگ مسلحانه توده های، بدون هژمونی پرولتاریا و سازمان سیا - سی آن، ممکن نیست. کمونست های ایران در راه نیل به این هدف، در راه حل وظائف ضد امپریالیستی و دمکراتیک، انجام انقلاب دمکراتیک نوین و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق، بر اساس آموزش های مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون، نه در جهت توهمات رفرمیستی، بلکه در راه بسیج و سازماندهی توده ها، در راه سازماندهی طبقه کارگر و ارتقای آن به یک جنبش آگاه و متشکل انقلابی گام برمیدارند و از این طریق راه نیل به رهائی واقعی را هموار می سازند.

در هر کجا که هستیم، در کارخانه و کارگاه، در کوچه و بازار، در مدرسه و دانشگاه، در شهر و روستا، کارزار وسیع مبارزه و مقاومت علیه رژیم دست نشانده شاه و امپریالیسم جهانی را سازمان دهیم!



«جبهه واحد ضد دیکتاتوری» تاکتیک جدیدی در استراتژی خیانت کمیته مرکزی

چندی است باند خائن کمیته مرکزی بد نیال سیاستها و توطئه‌های خائنانسه، پیشین، فعالیت دامنه داری را در پوشش مبارزه در راه "سرنوشتی" رژیم شاه و دعوت به تشکیل "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" آغاز کرده است. افشای این توطئه جدید مزدوران سوسیال امپریالیسم شوروی و درهم شکستن تلاش مزورانه آنان در نفوذ به میان صفوف خلق بویژه در شرائط کنونی تشدید تعرض ابرقادر روس در سطح جهان و در شرائطی که بخش‌هایی از نیروهای بین‌بینی در درون خلق به دلیل پایه‌های سمیته ایدئولوژیک و عدم اعتقاد به نیروی پرتوان توده‌ها و بخش‌هایی به دلیل عدم شناخت درست از ماهیت این باند خائن و تسلیم طلب در معرض تهدید آن قرار دارند حائز اهمیت فراوان است.

کمیته مرکزی پس از ده سال تلاش در مشاطه‌گری بی‌پرده رژیم فاشیستی و دست‌نشانده شاه، امروز در لباس شوالیه‌هایی با اسب و شمشیر چوبین ظاهرا به مبارزه علیه آن برخاسته است، علیه رژیمی که سالیان دراز وظیفه تبلیغ تسلیم و سازش‌باوی را عهده دار بوده‌اند. اما بطوریکه خواهیم دید، این حرکت جدید چیزی جز ادامه همان رسالت توکری سوسیال امپریالیسم شوروی و انطباق آن با شرائط کنونی اوضاع ایران و جهان و چیزی جز یک تاکتیک جدید در استراتژی خیانت این دشمنان خلق‌های ایران نیست. ما در زیر کوشش می‌کنیم با بررسی کارنامه ننگین این خائنین به میهن و بررسی ارتباط شعارها و سیاست‌های گذشته و حال آنان با برنامه و استراتژی دبیروز و امروز تزارهای نوین کرملین، ماهیت و هدف‌های تلاش جدید کمیته مرکزی و مضمون شعارهای امروز آن را نشان دهیم *

* آنچه به خیانت کمیته مرکزی حزب توده به جنبش کارگری و ضد امپریالیستی ایران ناقابل از رفرمها مربوط میگردد، مبحث مفصلی است که باید جداگانه به آن پرداخت.

■ "کمیته مرکزی"، مدافع و مشاطه گر رژیم فاشیستی و دست نشانده شاه

الزامات امپریالیسم جهانی و بحران اقتصادی/سیاسی سالهای ۱۹۳۹/۴۱-معه ایران، استقرار روابط اقتصادی و مکانیسم استثماری جدیدی را در میهن ما برای امپریالیست ها ضروری می ساخت. برنامه استعمار این مناسبات جدید و ایجاد تغییرات لازم در ساخت اقتصادی/اجتماعی کشور جهت انطباق آنها با نیازهای جدید امپریالیسم، بالاخره در اواخر سال ۱۳۴۱ بصورت طرح فرم های امپریالیستی تنظیم و توسط رژیم مزدور شاه به اجرا گذارده شد. این برنامه، همانگونه که در گذشته بارها نشان داده ایم *، بخشی از یک برنامه عمومی در مقیاس جهانی و بازتابی از استراتژی جدید امپریالیسم بود که هدف آن تجدید نظر در شیوه استثمار و چپاول میهن ما و ایجاد تغییر در استرکتور اقتصادی کشور به سود انحصارات امپریالیستی و تجدید وابستگی ایران بود. از طرف دیگر، این برنامه، از آنجا که محصول اجبار و احتیاجات امپریالیستی بود، می بایستی از طریق جبر و به انکای یک قدرت قهری مستبد و همراه با گسترش دیکتاتوری فاشیستی به اجرا در آید. بهمین جهت، انجام آن با یک تعرض عمومی علیه خلق ما و سرکوب و قتل عام وحشیانه توده های مردم در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ و یورش بی سابقه علیه کلیه حقوق انسانی و اجتماعی آغاز گردید.

در برخورد به این برنامه ضد ملی و چپاولگرانه، "کمیته مرکزی" از همان ابتدا، پایه پای کارگران رژیم دست نشانده شاه، با تمام نیرو و امکانات خود را در خدمت توجیه و تأیید این برنامه غارت و چپاول هرچه بیشتر میهن ما قرار داد. کشف "گرایش های مثبت هیات حاکمه"، حمایت از سیاست سلطه طلبانه رژیم، حمایت از اشغال جزایر خلیج فارس و محقانه دانستن حاکمیت شاه بر این جزایر *، پشتیبانی از سیاست خارجی رژیم و حتی توجیه بی شرمانه سرکوب انقلابیون میهن ما توسط * در مورد هدفها و نتایج برنامه فرم های نواستعماری در ایران و سایر ممالک تحت سلطه امپریالیسم، مراجعه شود به شماره های ۲ و ۳ "مسائل انقلاب و سوسیالیسم" (مقاله "تئوری های ضد مارکسیستی و تسلیم طلبانه در پوشش مارکسیسم و مبارزه مسلحانه" و مقاله "نورم در اقتصاد امپریالیستی و در ایران). * از "اظهاریه کمیته مرکزی حزب توده ایران"، "مردم"، آذرماه ۱۳۵۰.

حکومت فاشیستی پهلوی، اشکال مختلف فدایت های خائنه این باند مزدور در تأیید ضمنی و صریح رژیم محمدرضاشاه بود. اما اگر کارگران رسمی رژیم به علت رسوائی کامل نمی توانستند وظیفه لازم را در قلب واقعیات و تحقیق توده ها انجام دهند، در عوض این مأموران غیررسمی رژیم و مبلعین اسارت و بردگی خلق ما می-کوشیدند در پوشش مفاهیم و ادبیات مارکسیستی و با جعل و تحریف و قیحانسه مارکسیسم آترا به نحوی شایسته اجرا نمایند.

ببینیم "کمیته مرکزی" اصلاحات امپریالیستی و اقدامات رژیم دست نشانده شاه را چگونه ارزیابی و تبلیغ میکند:

"اصلاحات ارضی با افزایش علاقه نسبی دهقانان به ثمرات کار خود و با تسریع رسوخ سرمایه داری در دهگانات بیشتر برای رفاه دهقانان و رشد اقتصاد روستائی فراهم می سازد. *"

"در روزهای اصلاحات ارضی شاه الزامات نمایندگی ملاکان بورژوازده و سرمایه داری بزرگ، "فرمانور" را بعهده گرفت و تاحدود معینی از لغو رژیم ارباب رعیتی و صنعتی کردن کشور دفاع کرد و از تولید داخلی حمایت نمود. *"

کمیته مرکزی نه تنها در چارچوب ایران، بلکه در مقیاس جهانی نیز خود را موظف میدانند اقدامات "مثبت" و "ترقی خواهانه" محمدرضاشاه را به جهانیان بشناساند:

"فرم هایی که در سال ۱۹۶۱ آغاز شد و بعد از وانیوه ۶۳ در سراسر کشور گسترش یافت گرچه به نحو غیر پیگیر اجرا شد، اما حاکمیت فتودالها و مالکین بزرگ ارضی را در هم شکست. فراندوم وانیوه ۶۳ (۶ بهمن ۴۱) راه را برای ادامه اقدامات بورژوائی باز کرد، اقداماتی که در خدمت، مناسبات فتودالی قرون وسطائی بودند و راه را برای تکامل سریع سرمایه داری هموار ساختند. این فرم ها بدون تردید تحریک نیرومندی به کشور وارد ساختند. در سالهای اخیر پیروزی های مهمی در عرصه های صنعتی کردن و الکترونیکی کردن کشور بدست آمده و سیستم آموزشی شکل گرفته و گسترش یافته است.... تغییر تناسب قوا در عرصه جهانی از یکطرف و ترکیب جدید طبقاتی در ایران و نتایج ناشی از آن از طرف دیگر، انعکاس روشن خود را در سیاست خارجی رژیم شاه نشان میدهد. تا ۱۹۶۰/۶۱، این-

* "دنیا"، دوره دوم، سال هفتم، شماره ۳.

سیاست خارجی متجانس و یکجانبه بود ، از زمانی که رفرمها در ایران به اجرا در آمد ، این سیاست بتدریج درجهت همه جانبه شدن سیر نمود سیاست دولت ایران در ارتباط با تجاوزات بین المللی امپریالیستی (در خاورمیانه ، در ویتنام ، ...) بطور نسبی مثبت است (؟!؟) (اما) با وجود گسترش مناسبات با کشورهای سوسیالیستی ، دولت ایران همچنان از به رسمیت شناختن موجودیت د و آلمان خود - داری میکند ما معتقدیم که این سیاست عدم شناسائی جمهوری دمکراتیک آلمان با چارچوب عمومی سیاست خارجی ایران منطبق - ق نیست . *

" حزب توده " ایران در عین اینکه از اقدامات ترقی خواهانه ای که به منظور از بین بردن مناسبات فئودالی تولید و نیز اقداماتی که درجهت صنعتی کردن و مدرنیزه کردن کشاورزی کشور میشود پشتیبانی میکند *

کمیته مرکزی برای جلوگیری از هرگونه سوءتفاهم احتمالی ، لازم میدانند توضیح دهد که این رفرم ها گرچه " محصول فرعی مبارزه انقلابی " است و " تحول تناسبی قوا بسود سوسیالیسم و به زیان امپریالیسم ، قدرت روزافزون سوسیالیسم و ضعف فزاینده " امپریالیسم ، دستاوردهای جنبش رهایی بخش ضد امپریالیستی در کشورهای جهان ، تحولات منطقه خاورمیانه ، مبارزات طولانی مردم ایران در دوران پس از جنگ دوم و در پیشاپیش آنها حزب توده ایران ، هیئت حاکمه را پراز مدتها مقاومت و خرابکاری و تردید سرانجام وادار به انجام " آن نمود ، ولی البته این هنوز " انقلاب بمعنای اصلی و اجتماعی کلمه نیست " ، و سپس لطف کرده و خاطر نشان می سازند که " نمیتوان این گمراهی را ایجاد کرد که گویا آن انقلاب ملی و دمکراتیک که باید در کشور ما روی دهد ، هم اکنون روی داده " است * * * .

کمیته مرکزی میکوشد وظائف خود را نه تنها بعنوان مبلغ رژیم شاه ، بلکه در عین حال بخثایه مشاور آن به نحو شایسته ای انجام دهد :

- * مصاحبه د اود نوروزی ، عضو کمیته مرکزی " با نشریه " فاسیت " ، وابسته به حزب رویژونیست آلمان غربی ، آوریل ۱۹۷۲ .
- * پیام ایرج اسکندری ، دبیرکل حزب ، به کنگره دهم حزب کمونیست بله ارستان .
- * * * " دنیا " ، دوره دوم ، سال سیزدهم ، شماره اول .

" برطرف ساختن عقب افتادگی اقتصادی و تامین رشد سریع و منظم اقتصاد ملی ، بدون تمرکز مواضع کلیدی اقتصادیات کشور در بخش دولتی امکان پذیر نیست و لذا باید انحصار کامل دولت بر بازرگانی خارجی که یکی از مهمترین مواضع کلیدی اقتصادی هر کشوری محسوب میگردد ، برقرار شود . " *

" در ایران بخش دولتی نیرومندی وجود دارد که بعلمت در دست داشتن اهرمهای اقتصادی نقش موثری در اقتصاد کشور ایفا میکند . * *

و بنابراین :

" تقویت و توسعه سرمایه داری دولتی بسود استقلال اقتصادی ایران است . کارخانه های دولتی میتوانند در دست دولت بصورت افزاری جهت تراکم سرمایه و رشد بعدی صنایع و تاثیر مثبت در مجموعه تولید ایران در آیند . " * * *

در همین ارتباط توجه هیئت حاکمه را (که در تب منافع ایران میسوزد !!) به این مساله جلب می نماید که :

" ایران در موقعیت مناسبی قرار گرفته است که به سهولت میتواند با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی معاملات خود را توسعه دهد و این معاملات بیش از همه به نفع ایران است . " (؟!؟) * * * *

و :

" مناسبات ایران با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی فقط عامل ساده توسعه صادرات و واردات کالاهای ضروری صنعتی نیست بلکه علاوه بر آن در تغییر استروکنور اقتصادی و بیش از همه استروکنور صنایع ایران نقش بزرگی ایفا میکند . " * * * *

وبالآخره نظر رژیم " ملی و ضد امپریالیست " شاه را به این نکته مهم معطوف میدارد که :

" بسط مناسبات بازرگانی با کشورهای سوسیالیستی ، بویژه با همسایه بزرگ ما اتحاد شوروی مزایای انکار ناپذیری دارد و این مناسبات نه فقط بخودی خود موجب رونق و تحکیم اقتصاد ایران میشود ، بلکه

- * " دنیا " ، دوره دوم ، سال چهاردهم ، شماره ۱ .
- * * " مردم " ، شماره ۷۲ ، تیرماه ۱۳۵۰ .
- * * * " دنیا " ، سال سوم ، شماره ۳ .
- * * * " دنیا " ، دوره دوم ، سال چهاردهم ، شماره ۱ .

امکان مقاومت در برابر سیاست غارتگرانه امپریالیستی را به وجود می آورد. *

بطور خلاصه طبق احتجاجات مزورانه و توجیهات ضد انقلابی کمیته مرکزی:

اولا: رفرم های امپریالیستی نه پروژه هائی در جهت وابسته کردن هرچه بیشتر اقتصاد ایران به انحصارات امپریالیستی و اقداماتی بمنظور تشدید بهره کشی و استثمار زحمتکشان و غارت منابع طبیعی و امکانات اقتصادی کشور در ابعادی گسترده تر و وحشیانه تر از پیش، بلکه اقدامات "مثبت و ترقی خواهانه ای است" در راه صنعتی کردن کشور و دفاع از آن که به "پیروزی های مهمی در عرصه صنعتی کردن و الکترونیکی کردن کشور" منتهی شده است. نتیجه رفرم های شاه نه سلب مالکیت از دهقانان، بی خانمانی، سپه ریزی و از هستی ساقط شدن بخش مهمی از زحمتکشان روستا، متروک ماندن تولید کالا های پایه ای در روستا و بحران و ویرانی تقریباً کامل کشاورزی ایران و... بلکه "رقه دهقانان"، "رشد اقتصاد روستائی" و "مدیریت نکردن کشاورزی" بوده است.

ثانیا: شاه نماینده باند راهزنان و جانبدار حاکم بر میهن ما و محافظ منافع امپریالیست ها و مانع اساسی رشد صنایع و تولید ملی در ارزیابی و تبلیغات خائنانه کمیته مرکزی بعنوان حامی تولید داخلی غسل تعمید می یابد و از این طریق سرسبز دگی رژیم شاه به امپریالیسم آمریکا و ماهیت امپریالیستی و ضد ملی رفرم ها مزورانه پرده پوشی میگردد و تولیدی که کمترین ارتباطی با نیازهای داخلی نداشته و تنها بمنظور کسب سود بیشتر انحصارات امپریالیستی بر جامعه و اقتصاد ما تحمیل شده بمثابة تولید داخلی تبلیغ میشود. این "ارزیابی" از شرایط اقتصادی ایران و مخفی ساختن وابستگی ریشه ای ایران به امپریالیسم و پوشاندن نقش حکومت شاه در اجرای خواستها و برانه های امپریالیسم آمریکا و مستقل جلوه دادن آن بطوریکه خواهیم دید یکی از مبانی مهم سایر نتیجه گیری های کمیته مرکزی را تشکیل میدهد و بهمین جهت به اشکال مختلف و بطرز مستمر در تبلیغات شاهد ستانه این باند خائن انعکاس می یابد.

ثالثا: تمرکز مواضع کلیدی اقتصاد و بازرگانی خارجی در دست دولت ضد خلقی و دست نشانده شاه عامل "رشد سریع و منظم اقتصاد ملی" است و علاوه بر این رژیم شاه برای "مبارزه علیه امپریالیسم" و برای اینکه بتواند در برابر سیاست غارتگرانه امپریالیستی "مقاومت" کند و در عین حال به آرزوی "رونق و تحکیم اقتصاد ایران"

* "دنیا"، دوره دوم، سال پنجم، شماره ۲.

جامه عمل پوشاند، باید "مناسبات بازرگانی و معاملات خود را" با اتحاد شوروی توسعه دهد.

رابعا: رژیم شاه در تبلیغات بیشمارانه کمیته مرکزی نه تنها در زمینه اقتصادی و سیاست داخلی، بلکه در سیاست خارجی نیز یک سیاست مستقل و همه جانبه، سیاستی "علیه تجاوزات بین المللی امپریالیستی" (!؟) دنبال میکند. اگر خود شاه با صراحت کامل و آشکارا از سیاست تجاوزکارانه امپریالیسم جهانی علیه خلق های ستمدیده حمایت میکند و حتی بمثابة نماینده و واند ارم منطقه ای امپریالیسم آمریکا اعمال بخشی از این سیاست را با خرسندی و افتخار به عهده میگیرد، کمیته مرکزی از ایفای نقش "دستیار اعلیحضرت" فراتر رفته و با وقاحت کم نظیری سیاست خارجی شاه را سیاستی "تحمیلی تجاوزات بین المللی"، سیاستی در دفاع از مبارزات انقلابی خلقها و از آنجمله خلقهای خاورمیانه، ویتنام و... ارزیابی میکند.

کمیته مرکزی به وازات این تلاش خائنانه میکوشید در نقش یک "اپوزیسیون" رسالت ننگین خود را کامل کند و برای جلوگیری از سمتگیری انقلابی جنبش به یاری ابزارهای سرکوب و ماشین تبلیغاتی رژیم بشتابد. کمیته مرکزی که مضمون اساسی فعالیت وی در تمام این دوران طولانی عبارت بود از تبلیغ سازش طبقاتی، وظیفه داشت به هر وسیله ای از شانتا و تا عوام فریبی، توده های مردم را از توجه به علل واقعی عقب ماندگی و اسارت میهن و نیروهای انقلابی را از تمرکز حمله به سوی حکومت محمد رضا شاه بازدارد. کمیته مرکزی میکوشید به هر نیرنگی به کارگران ایسران ثابت کند که "شاهراه تامین استقلال واقعی میهن ما" برانداختن رژیم فاشیستی و مزدور شاه نبوده، بلکه "بسط مناسبات اقتصادی و همکاری های فنی" این رژیم با کشورهای "سوسیالیستی" است. و با تاکید بر روی امکان قطعی رسیدن به این "شاهراه"، طبقه کارگر و "عموم زحمتکشان کشور" را به مبارزه در راه "تحمیل آن به هیات حاکمه" دعوت می نمود:

"طبقه کارگر ایران به همراه عموم زحمتکشان کشور میتواند با مبارزه متحد و مدبرانه خود (!؟) اتخان چنین روشی را به هیات حاکمه تحمیل نماید." *

این "اپوزیسیون اعلیحضرت" و مبلغ آنتین سازش و تسلیم، در تمام این دوران از املهغه اندیشه های آشتی جوینان و تسلیم طلبانه، از طریق توجیه خیانتها و جنایات رژیم، دگرگون جلوه دادن ماهیت آن و ایجاد گمراهی در سمت گیری انقلابی توده ها،

* "مردم"، شماره ۸۲، اردیبهشت ۱۳۵۱.

بمنابه مکل سازمان امنیت شاه و ابزارهای سرکوب رژیم به کار تحمیق مردم و خاموش ساختن آتش کینه خلق نسبت به رژیم محمدرضا شاه و سست کردن اراده پیکار جوی توده ها مشغول بود. کمیته مرکزی میکوشید در برابر شعار مبارزه در راه سرنگونی رژیم محمدرضاشاه بمنابه عامل امپریالیسم و نماینده طبقات ارتجاعی که از جانب نیروهای انقلابی مطرح میگردد، آلترناتیو تقاضای "استقرار آزادیهای دمکراتیک" را علم کند. "محتوای این خواست" که باید "هدف عمده مبارزه" قرارگیرد طبق توضیح کمیته مرکزی

"اجرای آن مقرراتی است که در قانون اساسی ما تاکنون پنج شاه به اجرا و حفظ آن سوگند یاد کرده اند." *

والته این "مبارزه" باید اولاً با تأیید اقدامات "ترقی خواهانه" شاه همراه باشد و ثانیاً "در چارچوب قوانین موجود" (که قانون سیاه ۱۳۱۰ و قانون تأسیس سازمان امنیت در زمره این "قوانین موجود" اند) انجام گیرد. کمیته مرکزی برای نشان دادن وفاداری به آنچه میگردد، خود نمونه برجسته رعایت خدشه ناپذیر این دو شرط قرار میگردد و در فعالیت خویش از یکسو تأیید اقدامات ترقی خواهانه رژیم شاه و از سوی دیگر احترام به "قوانین موجود" (از جمله قانون سیاه ۱۳۱۰) را هیچگاه فراموش نمیکند:

"حزب توده ایران در عین اینکه از اقدامات ترقی خواهانه ای که بمنظور ازین بردن مناسبات فئودالی تولید و نیز اقداماتی که درجهت صنعتی کردن و مدرنیزه کردن کشور میشود پشتیبانی میکند برای حق حزب ما و سایر سازمانهای دمکراتیک در بدست آوردن فعالیت های قانونی در کادر قانون اساسی ایران مبارزه میکند." *

و برای نشان دادن وفاداری به "قوانین موجود" اعلام میدارد که هیچگونه مخالفتی با قانون سیاه ۱۳۱۰ ندارد. و اگر به غیرقانونی کردن حزب توده در سال ۱۳۲۲ افتراض دارد، بدان جهت است که این اقدام با "مقررات قانون ۱۳۱۰" انطباق ندارد و به ناحق به کمیته مرکزی اتهام دامن زدن رویه اشتراکی و ضدیت با سلطنت زده شده است:

"در کدام دادگاه ثابت شده است که مرام یا رویه حزب توده ایران با مقررات قانون ۱۳۱۰ انطباق دارد یعنی باصلاح قانون ۱۳۱۰، مرام و رویه اش اشتراکی است و یا ضد سلطنت مشروطه ایرانست؟" ***

* مقاله احسان طبری در "دنیا"، دوره دوم، سال دوازدهم، شماره ۴، ۱۳۵۰.
** سخنرانی اسکندری در گنگره، دهم حزب "کمونیسیت بلغارستان"، مردم شماره ۲۹.
*** ایرج اسکندری، ماهنامه "مردم"، تیرماه، ۱۳۴۹.

این باند سلطنت طلب در آنجا که نمی توانست توهمات سازش جویانه و راه های تسلیم طلبانه خود را به یاری سفسطه و نیزنگ به جنبش تحمیل کند و نیروهای انقلابی با طرد قاطع پند ارهای "استقرار آزادیهای دمکراتیک" توسط رژیم شاه، بجای تن دادن به تنگ سازش و تسلیم یا استواری به مبارزه آشتی ناپذیر خود ادامه می دادند، به دامن زدن کارزار فتنه انگیزی و شانتاژ علیه آنان متوسل میگردد، همصد با دادستان نظامی ارتش علیه آنها اعدانامه صادر میکرد، مارکسیست-لنینیست ها را سبب اصلی قربانی شدن جوانان انقلابی اعلام می نمود. نبرد خونین جوانان انقلابی میهن ما را در سیاهگل "تحریک عمال سازمان امنیت" می نامید. این دستیاران قداره بندان حکومت محمدرضاشاه پس از اجرای احکام جنایت آمیز دادگاه های نظامی علیه سیزده تن از رزمندگان قهرمان سیاهگل، با تبره دزدخیمان محمد رضا شاه، گردانندگان مائوئیسم و آنارشیزم را مسئول ریختن خون این جوانان خواند و با وقاحت کم نظیری آنان را "قربانیان گردانندگان منحرف و مسکولیت-ناشناس این گروه ها" اعلام کرد. * و رادیوی "پیک ایران" این سناریوی ننگین و بی شرمانه را چنین کامل نمود:

"لعدم این سیزده ایرانی در چنین موقعی و به چنین شکلی در عین حال نظر آن بخش از محافل سیاسی را تأیید میکند که چه بسا گردانندگان رژیم باصلاح مقامات امنیتی، خود در تحریک خشم جوانان دست دارند و مایلند که تعادل روحی آنان را برهم زنند." **

چنین برخورد ننگینی نه فقط با مبارزه انقلابیون میهن، بلکه همچنین با مبارزه قاطعانه و آشتی ناپذیر و شعارهای رزم جویانه دانشجویان نیز صورت گرفته است:

"..... در تظاهرات آذر ماه دانشگاه های تهران نیز به احتمال قوی خود سازمان امنیتی ها شعارهایی را مطرح ساخته اند که زمینه برای تحریک جوانان از یکسو و سرکوب آنان از سوی دیگر فراهم آورد." **

و حال "کمیته مرکزی" با توماری سرشار از خیانت و فعالیت عنان گسیخته علیه جنبش خلق، امروز به اقتضای سیاست و شرائط جدید ارباب، بجای وظیفه مشاطه گری رژیم فاشیستی و دست نشانده شاه به "مدافع" و "مبلغ" آشتین شعار "سرنگونی رژیم شاه تبدیل شده است و میکوشد با پنهان شدن در پشت این شعار، در صفوف خلق نفوذ کند و وظائف جدید را در شرائط "مناسبت تری" انجام دهد. - برای

* "مردم"، فروردین ۱۳۵۰.

** به نقل از "گفتارهایی چند از پیک ایران"، آوریل ۱۹۷۱.

افشای این سیاست جدید کمیته مرکزی کافی است به توضیحات جامع خود آقایان در مورد شعار و تاکتیک جدیدشان (جبهه واحد ضد دیکتاتوری) رجوع کنیم تا دره عظیمی را که شعار عوام فریبانه "سرننگونی" اینان را از پرچم سرخ سرنگونی توده‌های خلق و نیروهای انقلابی جدا می‌سازد دریابیم. لکن قبل از آن ضروری است که علل این چرخش بظاهر ۱۸۰ درجه‌ای و ارتباط سیاست دیروز و امروز اینان را با استراتژی و اهداف گذشته و حال اربابان کرملین نشین آنها بررسی کنیم. وابستگی تام و تمام کمیته مرکزی به زمامداران مسکو امر پوشیده‌ای نیست و مساله‌ای است که خود کمیته‌ای‌ها نیز بدان مباحثات میکنند و لذا بطور کلی همچنانکه بررسی سیاست‌های مختلف اتخاذ شده توسط رژیم شاه از بررسی سیاست‌ها و برنامه‌های امپریالیسم آمریکا کاملاً نمی‌تواند جدا باشد، بررسی سیاست‌های مختلف کمیته مرکزی نیز بدون بررسی سیاست‌ها، عملکردها و برنامه‌های مختلف سوسیال‌امپریالیسم ممکن نبوده و نخواهد بود.

■ از سیاست رویزونیستی "هم‌بستگی سالم‌آمیز" تا سیاست سوسیال‌امپریالیستی هم‌زیستیم و جنگ

از اواسط سالهای ۱۹۵۰، یعنی از آغاز غلبه رویزونیسم در شوروی به بعد، اتحاد شوروی دو مرحله مختلف را که هرکدام سیاست خارجی خاص خود را داشته طی کرده است: مرحله اول که پس از کودتای خروشچف و تصرف قدرت حزبی و دولتی به توسط رویزونیسم یعنی بورژوازی نوین شوروی مشخص میشود در طول قریب بیست دهه ادامه داشت. در این مرحله، بورژوازی نوین شوروی با استفاده از قدرت دولتی و حزبی به بسط همه جانبه و احیای سرمایه داری در سطح و در عمق در کلیه شئون جامعه شوروی می‌پردازد. در مرحله دوم که با اشغال چکسلواکی به سال ۱۹۶۸ آغاز میشود و محصول جبری تکامل مرحله قبلی است، شوروی سوسیالیستی کاملاً به یک جامعه سرمایه داری که در راس آن یک بورژوازی انحصاری دولتی قرار گرفته، یعنی به یک کشور امپریالیستی نیرومند، به یک ابرقدرت امپریالیستی تبدیل شده است. درک درست این تحول کیفی از کشور رویزونیستی به کشور امپریالیستی و تحولاتی که در سیاست خارجی و حرکت این کشور در عرصه بین‌المللی رخ داده است و در این ارتباط، تصمیمات در تناسب قوا میان ابرقدرت‌ها، کلید درک یکی از اساسی‌ترین واقعیات جهان معاصر (و در عین حال اساس درک سیاست‌های گذشته و حال کمیته مرکزی) است. در حقیقت، از پایان سالهای ۶۰ و آغاز سالهای ۷۰، ما شاهد آن هستیم که در سیاست خارجی استعماری و تواستعماری رویزونیست‌های کرملین در

کشورهای مختلف جهان، بویژه کشورهای جهان سوم، شیوه‌های نظامی و توسل به زور جای شیوه‌های اقتصادی و سیاسی نفوذ و سلطه را هرچه بیشتر اشغال میکند. این کیفیت در رابطه میان دو ابرقدرت (شوروی و آمریکا) بصورت تشدید هرچه بیشتر رقابت به زیان تباری و تصادم به زیان نفا هم، بروز میکند. در عین حال، بواسطه یک سلسله شرایط و علل تاریخی، شوروی رفته رفته از موضع تدافعی و تسلیم‌طلبی به موضع تعادل و از آن به موضع تعرضی و تهاجمی در برابر آمریکا گذار میکند. در مقابل، ایالات متحده در سطح جهانی و از نقطه نظر استراتژیک در برابر رقیب تازه نفس، بتدریج در موقعیت تدافعی فرو میرود. نگاهی از نزدیک به این تغییر و تحولات اوضاع جهانی واقعیت احکام فوق را مدلل می‌سازد:

در مرحله نخستین احیای سرمایه داری در شوروی، بطوریکه در بالا بدان اشاره رفت، کوشش اصلی رویزونیست‌های خروشچف قلع و قمع کلیه دستاوردهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک ساختمان سوسیالیسم در شوروی و احیای سرمایه‌داری در کلیه شئون اقتصادی و سیاسی و اجتماعی جامعه بود. لکن، بورژوازی نوین خاسته حاکم بر شوروی، در کوشش خود برای گسترش برزهای سرمایه داری در درون کشور از نفوذ و گسترش استعماری خود در سایر کشورهای جهان و بدست آوردن مناطق نفوذ و تبدیل این مناطق نفوذ به مستعمرات و نو مستعمرات خود غافل نماند. بورژوازی نوین روس به‌عنوان تبدیل اقتصاد سوسیالیستی کشور لنین و استالین به یک اقتصاد مبتنی بر سرمایه داری انحصاری دولتی، مدل سرمایه داری دولتی را که در شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی قلب ماهیت داده شده (کشورهای اروپای شرقی، امار شوروی) در حال استقرار بود، بصورت نسخه "راه رشد غیر سرمایه داری" و یا "سرمایه داری دولتی" برای کشورهای جهان سوم تجویز نمود.

پایه تئوریک این نسخه که بصورت راه سوسی کاپیتالیسم و سوسیالیسم ولسی با "دورنمای سوسیالیستی" (!؟) ارائه میگردد بر روی تئوری رویزونیستی نفی ماهیت طبقاتی دولت، نفی انقلاب و ضرورت رهبری حزب طبقه کارگر برای گذار انقلابی از سرمایه داری به سوسیالیسم و بجای آن قرارداد ان‌خرده بورژوازی و قشرهای معینی از بورژوازی ملی بمثابة نیروهای رهبری کننده و محرکه تحول "سوسیالیستی" استوار بود. رویزونیست‌ها جریان‌ات‌خرده بورژوازی و ناسیونال بورژوازی کشورهای جهان سوم را که پس از جنگ جهانی دوم به استقلال سیاسی دست یافته بودند، به صرف درپیش گرفتن راه "دولتی کردن" و "ناسیونالیزاسیون" و بسط مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی بمثابة نیروهایی که از "سنت یابی سوسیالیستی هواداری میکنند" معرفی می‌نمودند و با تمام قوا به پشتیبانی از آنها و قرارداد نشان در برابر راه سوسیالیسم واقعی برخاستند.

رویزویونیست‌ها با پشت کردن کامل به کلیه مبانی اساسی مارکسیسم در زمینه "انقلاب و گذار سوسیالیستی، برپایه" این تحریف و مغلطه بی‌شماره که دولتی کردن "راه رشد غیرسرمایه‌داری تحقق وظائف رشد اقتصادی با مراعات دورنمای سوسیالیستی است" * چنین ادعا کردند که احزابی مانند حزب ضد کارگری، ضد دموکراتیک و ضد کمونیستی بعث عراق و کشورهای چون مصر و الجزایر و هند (که در آنها خرد و بورژوازی و بورژوازی ملی حاکم گردیده بود) "پس از شروع جنبش مبتنی برسوسیالیسم ملی غیرمارکسیستی قادرند درجهت سوسیالیسم علمی به پیش روند" * * * طبق این تئوری رویزویونیست‌ها، عناصری مانند ناصر و نهرو و رهبران حزب بعث عراق که از اقداماتی مانند ملی کردن‌ها و اصلاحات ارضی هیچ هدفی جز ایجاد و بسط پایه های اقتصادی خود در جامعه و تبدیل به بورژوازی بوروکراتیک بزرگ نداشتند، از آن رو به "سمت یابی سوسیالیستی" می‌گروند که بسیاری از "مبانی ایدئولوژیک خود" را در "احکام عمده" مارکسیسم می‌یابند و در نتیجه به نحوی پرتوان به سوی برخی احکام عمده سوسیالیسم علمی می‌آورند" * (۱۱) .

علاوه بر این پایه و احتجاجات "تئوریک"، اصولا هدف رویزویونیست‌های شوروی از ارائه نسخه "راه رشد غیرسرمایه‌داری" و "سرمایه‌داری دولتی" از یکطرف تبلیغ سازش طبقاتی و نفی دیکتاتوری پرولتاریا و از طرف دیگر تلاش در رخنه هرچه بیشتر به درون جوامع نواستقلال جهان سوم و بسط منافع و نفوذ خود در این مناطق به زیان منافع و نفوذ امپریالیست‌های غربی و بویژه آمریکایی بود. تاریخ نشان می‌دهد که "پشتیبانی" آتشین رویزویونیست‌ها از این کشورهای نواستقلال نه بخاطر کمک به آنها برای حفظ و تحکیم استقلال خود در برابر مداخلات و تجاوزات امپریالیسم بلکه برعکس برای وابسته کردن هرچه بیشتر آنها به یک سیستم نوظهور استثماری امپریالیسم درحال تکوین شوروی و قرارداد اشکان در یک تقسیم کار نابرابر بین المللی به سود توسعه سرمایه داری نوین شوروی بوده است. بر این اساس، تحکیم هرچه بیشتر روابط با کشورهای سوسیالیستی که ایدئال آن یکجانبه کردن کامل روابط بین‌المللی این کشورها و وابسته کردن نشان بطور کامل به بلوک شوروی است، رکن اساسی این

* از سخنان ایلینا نوسکی، معاون بخش بین‌المللی حزب کمونیست شوروی. "دنیا" سال یازدهم، شماره سوم.

* * "مسائل بین‌المللی"، شماره ۵، سال ۱۳۵۰.

در مورد تزه‌های رویزویونیستی "راه رشد غیرسرمایه‌داری" و "سرمایه‌داری دولتی"، ما به تفصیل در مقدمه "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم" (اثر انگلر) توضیح داده‌ایم و خوانندگان را به آن مقدمه (صفحات ۲۸ تا ۳۷) رجوع می‌دهیم.

سیاست می‌گردد. رویزویونیست‌های شوروی از آن پس با تمام قوا میکوشند این مدل را در مورد کشورهای با رژیم های "ملی" و "مترقی" جهان سوم، با سوءاستفاده از گرایشات "ملی" و "سوسیالیستی" این رژیم‌های نوحیانتین بهینابینی (رژیم‌های) دموکراسی "ملی" بقول رویزویونیست‌ها) به تحقق رسانند و چنانچه سیر بعدی حوادث نیز نشان می‌دهد در این سیاست خود به درجات مختلف و در مرحله‌ای موفق گردیدند.

رویزویونیست‌های شوروی بعلافا کوشش کردند این سیاست را حتی در مورد کشورهای دارای رژیم های بورژوا-کپرال در وابسته به آمریکا و وابسته به امپریالیست های اروپائی نیز اعمال کنند. سیاست آنها در این کشورها عبارت بود از تقویت "بخش دولتی" اقتصاد و وابسته کردن این اقتصاد دولتی به شوروی و کشورهای اروپای شرقی. به همین جهت، به فعالیتهای گسترده‌ای در تبلیغ لزوم "تقویت بخش دولتی" بحثابه "ضامن استقلال" و بموازات آن بسط "مناسبات با کشورهای سوسیالیستی و در راس آن شوروی" بعنوان عامل "تعمیر استرکچر اقتصادی" و "رونق و تحکیم اقتصاد" برداشتند (که نمونه آنرا در تبلیغات مستمر کمیته مرکزی در دفاع از تقویت بخش دولتی در برابر بخش خصوصی، قرارگرفتن اهرمهای اقتصادی در دست دولت و توسعه "سرمایه‌داری دولتی" توسط رژیم شاه و همراه با آن تبلیغ "اهمیت" و نتایج "بسط مناسبات با همسایه" بزرگ ما اتحاد شوروی" دیدیم). بدین ترتیب، رویزویونیست‌ها در جهان و در مرکز آن اتحاد شوروی در دوران "همزیستی و مسابقت" سابقه‌سالمند آمیز میکوشید، در شرایطی که برخلاف امپریالیسم آمریکا، از داشتن عمال و طبقات بومی وابسته به خود در این کشورها محروم بود، از طریق برنامه فوق در دستگاه دولتی این کشورها هرچه بیشتر رخنه کرده، با وابسته کردن اقتصاد دولتی بخود، بتدریج نفوذ خود را تا زمینه‌های سیاسی و نظامی گسترش دهد. رویزویونیست‌های شوروی برای اجرای این برنامه از یکطرف خود مستقیما تمام امکانات و وسائل لازم را به کار می‌گرفتند و از طرف دیگر با موظف کردن مهره‌های سرسپرده خود از قبیل کمیته مرکزی به تبلیغ این برنامه، مداخله گری رژیم و تبلیغ سازش و تسلیم در برابر آن، "حد، نیت" و آمادگی کامل خود را برای دفاع و حفظ این رژیمها نشان می‌دادند.

بطوریکه در بخش اول، در بررسی سیاست و عملکرد گذشته کمیته مرکزی دیدیم، این برنامه و سیاست دقیقا انعکاس برنامه و سیاست فوق یعنی برنامه سیاست شوروی در این مرحله است که در تمام این دوران گامبه‌گام و در انطباق با آن دنبال شده است. انطباق کامل این دو سیاست، هلال حمایت از گرایش "مبتنی" رژیم، پشتیبانی از رشد "اقتصاد دولتی" و تبلیغات تسلیم طلبانه و آشتی جویانه این‌خائنین و نقش آنها را بحثابه آلت و عامل اجرای سیاستهای سوسیال امپریالیسم شوروی بروشنی نشان می‌دهد.

سیاست رخنه، تدریجی و رقابت "سالمت آمیز" شوروی در عین حال متناسب است با مرحله، رشد نیرو و امکانات آنزمانی امپریالیسم در حال تکوین شوروی که از طرف خود را بطرز نسبی ضعیف تر می دیده و از طرف دیگر با رقیب نیرومندی مواجه بود. تزه‌های روزیونیستی خروشچف ("همزیستی سالم‌ت آمیز"، "سابقه سالم‌ت آمیز"، "رقابت سالم‌ت آمیز") و سیاست تسلیح‌طلبی و سازش طبقاتی وی در مقابل امپریالیسم آمریکا و ایفای نقش سد مبارزات انقلابی آزاد بیخوش، منعکس‌کننده این واقعیت تناسب قوا در آن زمان میان شوروی و آمریکا بود. شوروی می‌بایست به حکم ضعف نسبی خود در تناسب قوای بین‌المللی، در رقابت با رقیب به یک برنامه نفوذ کند ولی سالم‌ت آمیز فتاعت‌کنند و در عرض خود را بسزای ایجاد امکانات مقابله با امپریالیسم آمریکا آماد سازد.

اما این وضع چنین باقی نماند. از طرفی با پیشرفت پروسه احیای سرمایه‌داری در شوروی و بسط منافع و نفوذ آن در سراسر جهان، اتحاد شوروی رفت‌رفته به یک کشور امپریالیستی نیرومند به یک ابرقدرت تبدیل میگردد و از طرف دیگر امپریالیسم آمریکا در درگیری‌های مختلف داخلی و خارجی به تدریج رو به تضعیف می‌رود. مرحله دوم حیات روزیونیسم شوروی در واقع مرحله‌ای است که طی آن اتحاد شوروی روزیونیستی به سوسیال امپریالیسم تبدیل شده و در کنار ابرقدرت آمریکا در راس ارتجاع جهانی قرار میگیرد.

تجاوز امپریالیستی نیروهای نظامی شوروی و "پیمان ورشو" بمچکسلواکی، همانطور که حزب کمونیست چین و مارکسیست لنینیست‌های جهان به درستی تشخیص دادند، سرقا‌ت این مرحله دوم است. وقایع و رویدادهای متعدد پس از آن بروشنی نشان داد که ایمن تشخیص کامل درست بود و اشغال چکسلواکی به‌توسط نیروهای نظامی پیمان ورشو سرقا‌ت حیات شوروی بمثابة یک قدرت امپریالیستی است که شیوه‌های نفوذ و سلطه آن در جهان دیگر تنها با خصلت اقتصادی و سیاسی مشخص نمیگردد، بلکه بیش از پیش خصلت نظامی می‌یابد و با انکاء به زور، قدرت قهریه، مداخله نظامی و جنگ صورت می‌پذیرد.

سوسیال امپریالیسم شوروی، از زمانی که به انکای نیروی متمرکز سرمایه‌داری انحصاری دولتی و قدرت عظیم جنگی پا به عرصه حیات گذارد، به سرعت پلکان متعدد سیاست تجاوز نظامی و جنگ را از شکل‌های پنهانی مداخله و توطئه و کودتا تا آشکارترین شکل آن که امروز در انیبوی شاهد آنیم، طی کرد. کودتای ناموفق در سودان علیه دولت نمیری (دولت وابسته به امپریالیسم آمریکا) اولین تظاهرات سیاست جدید بود. پس از آن، مداخله آشکار شوروی در تشدید بحران شبه‌قاره هند، براه انداختن جنگ در بنگلادش و تجزیه پاکستان و استقرار یک حکومت وابسته به هند و شوروی در بنگلادش، پرتوجید می‌بر روش‌های نوین شوروی افکند. این سیاست کودتا و توطئه‌های دباری که شوروی از امپریالیسم آمریکا و دیگر نیروهای استعماری و نواستعماری تاریخ تقلید می‌نمود، سرانجام در

دو سه سال اخیر به مداخله بی‌پروا و دامن‌زدن جنگ داخلی در آنگولا انجامید که طی آن سوسیال امپریالیسم و مزدوران کوبایی آن به نام "کلم" به خلق آنگولا و زیر پرچم دروین "انترناسیونالیسم پرولتری" یکی از خونین‌ترین جنگ‌های داخلی تاریخ استعمار را به راه انداختند و آنگولا را به یک نوستعماره و به سرپلی برای گسترش نفوذ خود در سراسر آفریقا تبدیل نمودند. پس از آن، سوسیال امپریالیسم با انکاء بر پایگاه خود در آنگولا بطرز بی‌وقفه‌ای شروع به گسترش نفوذ در آفریقا نمود و بر رئیس‌از طریق اجزام مزدور اقدام به توطئه نظامی و کودتا نمود که با شکست مواجه گردید. لکن این شکست نه تنها مانعی در مقابل توسعه طلبی سوسیال امپریالیسم نگردید بلکه آنرا تشدید نیز نمود، بطوریکه اندکی بعد، در انیبوی صفحه ننگین جدیدی بر تاریخ کوتاه ولی پر از جنایت و تجاوز امپریالیستی خود افزود و پس از آنگولا منطقه استراتژیکی مهم دیگری را در آفریقا به تصرف خود درآورد.

همه این رویدادهای خونین بروشنی نشان میدهد که روزیونیسم و اواخر سال‌های ۶۰ دیگر روزیونیسم او اواخر سال‌های ۵۰ نبوده، بلکه به سوسیال امپریالیسم تبدیل شده است و باز نشان میدهد که اگر روزیونیسم تازه به دوران رسیده خروشچفی در آغاز حیات خود و تا اواخر سال‌های ۶۰ به حکم ضعف نسبی در برابر رقیب، ناگزیر بود در "رقابت" خود با امپریالیسم آمریکا عمدتاً جانب مصالحه و سازش و تفاهم را بگیرد، از این تاریخ بی‌بعد بتدریج در رقابت خود عمدتاً از مصالحه به مخاصمه، از تفاهم به تصادم و از سازش به جنگ گذار می‌نماید. دکترین "سه سالم‌ت آمیز" خروشچف جای خود را به دکترین همزیستی عنان گسیخته برژنف میدهد و سوسیال امپریالیسم در همه جا میکوشد کلام را نخست به توپ و تفنگ واگذار نموده و پس از آن در صورت ضرورت به مداخله با امپریالیسم آمریکا اقدام نماید.

این گذار از سیاست "سالم‌ت آمیز" روزیونیستی به سیاست همزیستی و جنگ سوسیال امپریالیستی که از قانونمندی رشد و تکامل امپریالیسم نوظخته شوروی ناشی میگردد، در عین حال همراه بوده است با ضعف تدریجی امپریالیسم آمریکا و درفتلیدن آن به موضع استراتژیکی تدافعی در سطح جهانی که نتیجه مبارزات انقلابی و رهایی بخش خلق‌های جهان و بویژه بزرگترین رویداد تاریخی اخیر یعنی پیروزی خلق‌های هند و چین بر امپریالیسم آمریکا بوده که ضربه کاری جبران‌ناپذیری به این ابرقدرت وارد آورد و بحران همه جانبه آمریکا را که در طول جنگ ویتنام انباشت شده بود به درجه تکامل فوق‌العاده‌ای رساند. جهان امپریالیستی غرب و در راس آن امپریالیسم آمریکا در برابر مبارزات خلق‌های جهان به آنگنان موضع تدافعی رانده شد که بالاچار در کشورهایی مانند یونان، پرتغال و اسپانیا به

برکناری فاشیسم و استقرار نوعی دیکتاتوری بورژوازی و در آنتیوپ و افغانستان به سقوط حکومت های نفوذالی - سلطنتی تن در داد .

بر پایه " مجموعه " این شرایط ، سوسیال امپریالیسم شوروی سالهای ۷۰ که از طرفی شاخه " صمود یعنی تکامل خود را می پیماید و از طرف دیگر در برابر یک رقیب تضعیف شده (امپریالیسم آمریکا) قرار دارد ، دیگر ، در شرایط نوین جهانی ، در شرایط جابجائی نقش ها میان دو ابرقدرت در ترازوی بین المللی ، نه می خواهد و نه می تواند سیاست گذشته خود را که عمدتاً بر تفاهم مسالمت آمیز با امپریالیسم آمریکا و حرکت کند و صبورانه برای رخنه به درون قدرت دولتی کشورهای تحت سلطه رقیب بود ، ادامه دهد (مضافاً اینکه سیاست بسط نفوذ در اقتصاد دولتی این کشورها نه در گذشته آنچنان موفقیت آمیز بوده و نه امروز میتواند بسادگی تحقق یابد) . برعکس ، امروز به اقتضای وضعیت نوین و به انگای امکانات گسترده جدید ، شوروی میتواند از راه " کوتاه تری " به مقاصد خود (پرکردن جای خالی امپریالیسم آمریکا در یک سلسله از مناطق و خارج ساختن مناطق جدیدی از چنگ رقیب) نایل گردد . این راه کوتاه تر چنانچه رویداد های جهانی نشان میدهد همان راه توسل به توطئه و کودتا ، تعرض و مداخله ، تجاوز و جنگ است که سوسیال امپریالیسم در سال های اخیر با تصاعد روز افزونی دنبال کرده است .

ورود شوروی به مرحله جدیدی از حیات خود ، به مرحله استراتژی تعرضی - نظامی گسترده ، طبعاً به معنای صرف نظر کردن کامل از شیوه های گذشته رخنه و نفوذ اقتصادی و سیاسی نبوده ، بلکه بدین معنی است که اولاً این شیوه ها جنبه فرصی و کثاری می یابد و ثانیاً در خدمت استراتژی جدید قرار میگیرد و از تغییرات کوچک و ناچیزی که از این طریق بدست می آید برای هموار ساختن راه رخنه و نفوذ سریع بعدی و بی ریزی سیاست کودتاگرانه استفاده میکنند و گرنه همانطور که تجارب متعدد نشان میدهد * تزارهای نوین حتی به رژیم های " متعایل " به خود قانع

* در این مورد ، باید به دو نمونه (آنگولا و افغانستان) اشاره کرد . در آنگولا ، روسها کمی پس از پیروزی " امپلا " اقدام به انجام یک کودتا علیه آگوستینو نتو به دست یکی از عمال سرسپرده خود - سیتو آلوش - نمودند که با شکست مواجه گردید . برای سوسیال امپریالیستها ، وابستگی نتو کافی نبود . آنها عاملین مستقیم و سرسپرده خود را می خواستند . نظیر همین جریان در افغانستان نیز اتفاق افتاد . رژیم متعایل به شوروی د اوودخان که نمی توانست کاملاً جوابگوی نیازهای سوسیال امپریالیستها باشد توسط یک کودتا " سرنگون " میشود و دبیر کل حزب رویزیونیست در راس قدرت قرار میگیرد . بدو شک و وقتی کمیته مرکزی میگوید " سرنگونی

نبوده و برای گماردن عمال و آژان های سرسپرده و کاملاً گوش فرمان خود - یعنی در صورت امکان رویزیونیستهای د آتشه - در راس کشورهای " دوست " و " متحد " خود تلاش می نمایند و از این نظر ، به حکم ماهیت امپریالیستی خود کاملاً از روی رقیب خود ، امپریالیسم آمریکا ، کبیله برداری میکنند . تغییر در استراتژی جهانی شوروی همان عاملی است که تغییر سیاست کمیته مرکزی و مانورهای جدید آنرا روشن میسازد .

■ استراتژی تعرضی - نظامی شوروی و رابطه آن با سیاست جدید کمیته مرکزی

استراتژی تعرضی شوروی در صحنه جهانی در کشور ما نیز از جمله بصورت تغییر سیاست و تاکتیک های کمیته مرکزی انعکاس می یابد . ماهوریت جدید " کمیته مرکزی " به اقتضای تناسب قوای جدید میان دو ابرقدرت و سیاست عمومی تزارهای نوین روس ، می بایستی با شرائط و نیازهای نوین سوسیال امپریالیسم شوروی منطبق گردد . اگر سیاست جدید شوروی ، تعرض آشکار ، تجاوز مستقیم نظامی و توسل به توطئه ، کودتا و امن زدن جنگ داخلی بمنظور تصرف هرچه بیشتر و سریع تر پایگاه های جدید و نفوذ در مواضع رقیب آمریکائی است ، بنابراین سیاست مزدوران وی در هر جا و از جمله در ایران نمیتواند چیزی مگر حرکت بر این اساس و کمک به اجرای مستقیم و غیر مستقیم این مقاصد باشد . بنابراین می بایستی به ماه عسل " کمیته مرکزی " و رژیم شاه پایان داده شود و مثنی در تانک و کم حاصل سازش و معاشات به مثنی مقابله و فشار تبدیل گردد ، سیاست تسلیم طلبانه جای خود را به سیاست کودتاگرانه بدهد و زمینه تغییرات سریع به سود سوسیال امپریالیسم شوروی در ایران با شتاب هرچه بیشتر و با هر وسیله ممکن فراهم آید . بدین ترتیب ، شعار " سرنگونی حکومت مطلقه " و ایجاد " جبهه ضد دیکتاتوری " بتدریج به شعار اصلی کمیته مرکزی مبدل میشود و کمیته مرکزی با نیرنگ خاص خود زمینه این تغییر ناگهانی را فراهم میسازد . هیات اجراء - ثیه کمیته جیان ابتدا در اظهاریه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۱ تحت عنوان " برای یک سیاست خارجی مستقل و صلح آمیز " (؟) هشدار میدهد که :

→ رژیم استبداد هنوز به معنی انقلاب دیکتاتیک و ملی نیست ، همین ماجرا را در مد نظر دارد . همچنان که در افغانستان کودتای دار و دسته ترکی برای رویزیونیستهای افغانی و ایرانی رومی مترادف " انقلاب دیکتاتیک و ملی " قرار میگیرد .

"هیئت حاکمه" ایران بجای دنبال روی از امپریالیسم، بجای عناد در سیاست ضد مکرانیک، بجای نظامی کردن کشور، باید تحولات جدی در روش خویش وارد سازد. ما مطمئنیم مقتضیات و نیازمندیهای مردم عصر ما به کسانی که نخواهند آنرا درک کنند، در سبهای عبرت-انگیز خواهد داد. *

سپس با ایجاد پلی برای عبور از سیاست قدیم به سوی سیاست جدید، می نویسد:

"حزب توده" ایران بموقع و بدرستی دو گرایش مثبت و منفی را در صحنه سیاست جهانی تشخیص داده و رژیم را در برابر انتخاب بین ایند و گرایش قرارداد (۰۰۰) واقعیتها در نشان دادن سمتی که ایران پذیرفته است تردیدی باقی نمیگذارد. مرتجع ترین محافظان هیئت حاکمه ایران این سمتگیری را که بزبان مصالح کشور و بسود امپریالیسم است با عناد تمام دنبال میکنند (۰۰۰) هیئت حاکمه ایران بر سر این دو راهه تاریخ بار دیگر به شهادت واقعات به ادامه می غلط گذشته تایل نشان میدهد. *

کمیته مرکزی از آنجا که به هیچ شکلی قادر به توجیه گذشته خیانت بار خویش نیست، برای نشان دادن یک "تداوم منطقی" در سیاست خود ناگزیر در ابتدا همچنان بر بخشی از "استدلالات" گذشته تکیه میزند. در "تحلیل های" این مرحله رژیم شاه کماکان نه یک رژیم دست نشانده امپریالیسم، بلکه رژیمی بود که در میان "انتخاب بین" دو گرایش مثبت و منفی "قرارداد" منتها اگر در گذشته بسود "گرایش مثبت" سمتگیری می نمود، امروز!! بسود "گرایش منفی" یعنی بسود امپریالیسم سمتگیری کرده است و بویژه "مرتجع ترین محافظان" آن با عناد این سمتگیری را دنبال میکنند. اما کمیته مرکزی، با وجود وارد ساختن "تحلیل طبقاتی" خود از ماهیت رژیم وابسته شاه، هنوز نمی تواند بر تئوری "مبارزه برای وادار کردن رژیم" به این و آن "عقب نشینی" یکباره خط بطلان بکشد. بهمین جهت، هنوز هم تصریح میکند که:

"مردم ایران باید با مبارزه خود هیئت حاکمه ایران را به تغییر سمتی وادارند. مبارزه در این سمت بیش از همیشه به ضرورت حاد روز تبدیل شده است. *

بدین ترتیب، شرایط کار به سیاست جدید فراهم میگردد، پس از مدت کوتاهی

* "مردم"، تیرماه ۱۳۵۱.

کمیته مرکزی میتواند نشان دهد که رژیم حاضر به "تغییر سمتی" نیست و لذا باید در راه "سرنوشتی" آن مبارزه نمود. معینا علیرغم این تلاش های مزبورانه، کمیته مرکزی با هیچ نیرنگی نتوانست گذار به سیاست جدید را توجیه نماید. آخرین کوشش این سفیسطه گران در توجیه سیاست جدید، ارائه "دلائل زیر بود:

"۱- سیاست رژیم در جهت درآمیزی و هم پیوندی اقتصاد کشور با سرمایه های انحصاری امپریالیستی پیش از پیش تشدید شده و درآمد های هنگفت نفت بطور قابل ملاحظه ای به وسیله ای برای رخنه دادن سرمایه های غارتگر امپریالیستی در اقتصاد کشور و جوش دادن هر چه بیشتر آن با جهان امپریالیسم و اقتصاد سرمایه داری انحصاری دولتی بکار رفته است.

"۲- سیاست ترور و اختناق با شدت و حدت بی سابقه ای بسط یافته و اسلوب های فاشیستی، آشکارا بصورت روش رسمی وطنی حکومت درآمد هاست.

"۳- رژیم با توسل به نظامیگری و تسلیحات عنان گسیخته، سیاست تجاوزگرانه، استیلاجویانه و مداخله گرانه ای نسبت به کشورهای مجاور ایران علیه جنبشهای رهایی بخش و مترقی خلقهای منطقه خاورمیانه اتخاذ کرده است (۰۰۰).

"بهمین جهت است که مسئله توسعه آینده مبارزات توده های مردم، بسیج و اتحاد هر چه وسیعتر قشرهای زحمتکش اتحاد همه نیروهای مخالف رژیم بمنظور برانداختن حکومت مطلقه شاه و استقرار حکومتی دمکراتیک باید در مرکز توجه ما قرار گیرد. *

اما این سفیسطه های شیدانه نیز نه فقط قادر به توجیه حرکت جدید نیست، بلکه بعکس افشاگر انگیزه واقعی این حرکت و نقش خائنانه این مزدوران بیگانه است، زیرا:

"۱- سیاست درآمیزی و هم پیوندی اقتصاد کشور با سرمایه های انحصاری امپریالیستی آن روند اساسی است که بلافاصله پس از اجرای رفرمها آغاز گردید و با شتابی رشد یابنده از آنزمان تاکنون هر روز پیشتر تشدید شده است و این همان چیزی است که سالیان دراز توسط کمیته مرکزی "اقدامات ترقیخواهانه"، "پیروزیهای مهم در عرصه های صنعتی کردن و الکترونیکی کردن کشور" و "پیشرفت های مهم اقتصادی"

*** ایچ اسکندری: "گزارش سیاسی به پانزدهمین پلنوم کمیته مرکزی حزب توده"

"دنیای شماره" ۵، مرداد ۱۳۵۴.

نامیده می‌شود. معلوم نیست چگونه در فاصله یکی دو سالی که این دو "ارزیابی" را از هم جدا میکنند، یکباره این تغییر ناگهانی در سیاست رژیم پدید آید. اما حتی اگر یک لحظه فرض کنیم "کمیته مرکزی" در گذشته نیز سیاست رژیم را "درهم آمیزی و هم پیوندی اقتصاد کشور با سرمایه های انحصاری امپریالیستی" میدانست، باز معلوم نیست در دو سه سال اخیر کدام حادثه غیر مترقبه و چه تغییر کبفی در این روند به وجود آمد که کمیته مرکزی را از سیاست آشتی جویانه درخواست "استقرار آزادیهای دموکراتیک" توسط محمدرضا شاه به طرح شعار "سرنوختنی حکومت مطلقه" کشاند.

۲- سیاست ترور و اختناق نیز بمثابة شرط ضروری اجرای فرم های امپریالیستی از همان ابتدا بصورت یک تعرض عمومی علیه خلق آغاز و هر روز بیشتر تشدید میگردد. کمیته مرکزی که امروز میکوشد تشدید ترور و اختناق را وسیله پنهان ساختن دلائل واقعی تغییر سیاست گذشته و پوشاندن مأموریت جدید قرار دهد، تا همین دیروز در شرائطی که اختناق فاشیستی در ایران بیدار میگردد، در شرائطی که دسته دسته فرزندان دلاور خلق بدست دوشیمان رژیم، در شکنجه گاه ها، در میدان های تیر و در خیابان ها به شهادت میرسیدند، احترام به "قوانین موجود" و "مبارزه در راه استقرار آزادی های دموکراتیک" توسط رژیم شاه را مطرح میکرد و به توجیه اختناق فاشیستی محمدرضا شاه و حتی به توجیه احکام جنایت آمیز دادگاه های نظامی ایران می پرداخت. آیا در سال هایی که کمیته مرکزی سیاست سازش و تسلیم را تبلیغ می نمود و نقش دستیار قداره بندان رژیم را ایفا میکرد، "اسلوب های فاشیستی آشکارا بصورت روش رسمی و ملتی حکومت" در نیامده بودند؟

۳- آنچه به "سیاست نظامیگری و تسلیحات عنان گسیخته" رژیم مربوط میگردد نیز همین پرسش باقی میماند: آیا نظامیگری و تسلیحات عنان گسیخته پدیده های جدید و مربوط به دو سه سال اخیر است و یا سیاستی است که رژیم سالها دنبال کرده و هر روز بر ابعاد آن افزود و است و اربابان سوسیال امپریالیست شما نیز بمثابة سوداگران جهانی اسلحه تا آنجا که دستشان می رسید برای بهره جویی از آن تلاش می کردند؟ فروش اسلحه شوروی به شاه و کوشش های ناموفق آن در ادامه این معاملات پرسود، نمونه های گویای این تلاش است. جالب توجه اینکه کمیته مرکزی در توجیهات خود به "سیاست استیلا جویانه" رژیم نیز اشاره میکند، در حالیکه همین خائنین اقدام حکومت شاه را در اشغال سه جزیره خلیج فارس که بطور آشکار در خدمت هموار ساختن راه تجاوز و استیلا جویی و سرکوب جنبش های آزادی بخش منطقه قرار داشت، "طبیعی" و "ناشی از واقعیت" خواندند و آنرا نمودار به وجود آمدن

"امکانات واقعی در جهت تحکیم استقلال ملی و تحقق خواستهای ضد امپریالیستی" ارزیابی کردند.

توجیهات فوق نه تنها قادر به پنهان ساختن انگیزه های واقعی تغییر سیاست کمیته مرکزی نیست، بلکه در واقع این انگیزه ها را برملا میسازد. آنچه کمیته مرکزی در قالب عوام فریبانه بالا پوشانده، در حقیقت عبارت است از:

۱- نا امدی از غلبه سیاستی که کمیته مرکزی آنرا "تقویت بخش دولتی اقتصاد ایران" می نامید. کمیته مرکزی همانطور که قبلا نشان دادیم به تبعیت از برنامه و سیاست روزیونیسم جهانی و دولت شوروی در اواسط سال های شصت، امیدوار بود از طریق "تقویت بخش دولتی اقتصاد ایران" و "گسترش مناسبات ایران با کشورهای سوسیالیستی" زمینه نفوذ و سلطه تدریجی شوروی بر کشور ما فراهم گردد و همین جهت می بایستی با مشاطه گری رژیم شاه و حمایت از این "روند" به رشد و تقویت آن کمک کند. در حالیکه این سیاست امروز از یکطرف به دلیل وابستگی روزافزون رژیم شاه به امپریالیسم آمریکا بیش از پیش غیر قابل تحقق گردیده و از طرف دیگر با توجه به تناسب قوای جدید میان دو ابرقدرت، در استراتژی تعرضی سوسیال امپریالیسم نقش جینی یافته است. در نتیجه، مزدوران ابرقدرت شوروی که تا دیروز برای هموار ساختن زمینه اجرای سیاست فوق، با توسل به انواع مقلطه های شیادانسه وابستگی رژیم به امپریالیسم آمریکا را پنهان میکردند، امروز ناگهان "رخنه" قابل ملاحظه "سرمایه های غارتگر امپریالیستی در اقتصاد کشور" را "کشف" میکنند.

۲- ناگامی سیاست تسلیم و انتظار "قانونی شدن" فعالیت کمیته مرکزی. آنچه امروز کمیته مرکزی تحت عنوان "حدت بی سابقه" سیاست ترور و اختناق مطرح می سازد، در واقع چیزی نیست جز پاره شدن آخرین بند های امید به "قانونی شدن فعالیت حزب توده"، حزب توده به موازات مذاطه گری رژیم دست نشانده، همه نیروی خویش را جهت اثبات "بی آزار بودن" خود برای رژیم بکار برد، از تبلیغ تسلیم و آشتی و مذاکره با نمایندگان رژیم تا توجیه احکام جنایت آمیز قدارمندان شاه علیه مبارزان انقلابی تلاش های متعددی بود که این خائنین برای رسیدن به هدف نامبرده بدان توسل جستند. اما "سمتگیری" بیش از پیش رژیم شاه به سوی امپریالیسم آمریکایی بهبودی این سیاست تسلیم و انتظار "قانونی" شدن را به یک واقعیت تبدیل ناپذیر تبدیل نمود. و این همان چیزی است که برای کمیته مرکزی بمثابة "حدت بی سابقه" سیاست ترور و اختناق است.

۳- تبدیل ایران به پایگاه مهم نظامی امپریالیسم آمریکا و به یکی از بازارهای مهم فروش اسلحه امپریالیست های آمریکائی و موقعیت استراتژیکی کشور، ایران را به یکی

از مناطق حساس جهان و به یکی از حلقه‌های مهم در رقابت میان دو ابرقدرت و در استراتژی جنگی آنها تبدیل کرده است. وابستگی گسترده و همه جانبه ابران به امپریالیسم آمریکا و سیاست تسلیحاتی آن به سود امپریالیسم آمریکا، بویژه در شرایط کنونی تشدید رقابت‌عنان گسیخته میان دو ابرقدرت، در شرایط گسترش استراتژی تعرضی - نظامی ابرقدرت شوروی، یقیناً نمیتواند برای تزارهای نوین قابل تحمل باشد. بهمین سبب برای سوسیال امپریالیسم شوروی و عمال ایرانی آن تنها یک راه باقی می ماند: جابجائی این واقعیت و جانشین ساختن این حکومت با حکومتی در جهت مقاصد و منافع خود.

بطوریکه دیدیم، تغییر سیاست و شعارهای کمیته مرکزی نتیجه احتیاجات و استراتژی جهانی سوسیال امپریالیسم شوروی، در انطباق و در خدمت آن است و به همین جهت "کمیته مرکزی" به حکم ماهیت خائنانه و نقش مزدوری، به هیچ روی قادر به توجیه این تغییر و طرح شعار سرنگونی نیست. بعکس، توجیهات مربوطه سند محکومیت این باند خائن و افشاگر انگیزه های واقعی آنست. اما بینیم ماهیت و مضمون این شعارهای جدید چیست و شعار "سرنگونی" وی به چه معنا است؟

■ ماهیت و مضمون شعار "سرنگونی" کمیته مرکزی

مشخصه اساسی شعار "سرنگونی" کمیته مرکزی تهنی بودن آن از مضمون انقلابی است و البته جز این نیز نمی توانست باشد، زیرا سرنگونی قهری رژیم طبقات ارتجاعی وابسته به امپریالیسم و نماینده آن دربار پهلوی از طریق سازمان دادن یک مبارزه انقلابی، از طریق جنگ انقلابی توده های، به انگای توده های ملیونی خلق و تحریک پرولتاریا و حزب آن هیچگاه نمی تواند با هدفها و مقاصد خائنانه کمیته مرکزی منطبق باشد. چه، این مبارزه که در جریان آن توده های ملیونی آگاهانه بیا می خیزند و خلقی در میدان نبردی خونین آزادی خود را بدست می آورد، این مبارزه که در آن پرولتاریا متشکل و آگاه و ستاد سیاسی وی رهبری آنرا در دست دارد و در راه بسرانجام رساندن و ادامه انقلاب با فاطمه پایداری میکند، جایی برای توطئه، زد و بندها و سازش های خائنانه کمیته می و کشیده شدن به سلطه مستقیم اربابان سوسیال امپریالیست آنها باقی نمی گذارد. بنابراین، کمیته مرکزی بحکم ماهیت مقاصد خائنانه خویش

فقط میتواند آن "شعار سرنگونی" را طرح و تبلیغ نماید که نتیجه آن نه رهائی واقعی خلق از ستم و اسارت، بلکه ادامه آن در اشکال و پوشش های جدیدی است؛ امری که جنگ انقلابی توده ها برای سرنگونی قهری رژیم دست نشانده انجام آنرا بطور جدی مورد مخاطره قرار میدهد. بهمین جهت، کمیته مرکزی از همان آغاز، هدف اساسی جنبش خلق را که مبارزه، قاطع و بی امان علیه رژیم سرسپرده، بورژوا-کمیونسالیست شاه و امپریالیسم یعنی انجام انقلاب دمکراتیک ضد امپریالیستی بوسیله توده های خلق و به رهبری طبقه کارگر ایران و حزب آنست، نفی کرده و "مبارزه بادیکتاتوری" را بشماه یک مرحله، یک پیش شرط بجای آن قرار میدهد:

"مبارزه مردم ایران چه در راه هدفهای گوناگون تاکیکی و چه در راه هدفهای استراتژیکی با یک مانع اساسی روبروست و آنهم حکومت مطلقه و رژیم ترور و اختناق است. نتیجه اینکه برای نیل به هدفهای استراتژیک، از بین بردن این مانع شرط اصلی و مقدماتی است." *

"دیکتاتوری مطلقه کنونی با دستگاه وحشتناک اختناق که بوجود آورده بصورت عمده ترین سد در مقابل گسترش جنبش رهائی بخش ملی در آمده و برانداختن آن نخستین گام ضروری برای پیشرفت بسوی انقلاب دمکراتیک است. محتوی سرنگون ساختن دیکتاتوری کنونی با محتوی انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی یکی نیست و ممکن است در شرایط مساعد وظائف آیند و مرحله از مبارزه انقلابی بهم پیوند یابند ولی این حتی نیست." **

بر اساس این رزیابی، اولاً مبارزه علیه دیکتاتوری شاه می تواند بدون مبارزه علیه امپریالیسم انجام شود (و این فقط از زبان کسانی ممکن است شنیده شود که معتقد باشند دیکتاتوری شاه به خواست و عطکرد و سلطه امپریالیسم بستگی ندارد). ثانیاً مبارزه علیه دیکتاتوری نه بشماه بخش لاینفک و جدائی ناپذیری از مبارزه علیه تسلط امپریالیسم و سلطه طبقات حاکم بلکه بعنوان پیش شرط انجام آن و بدون ارتباط با آن جلوه داده میشود. کمیته مرکزی بدین ترتیب برای اجرای مقاصد خود و جلوگیری از انقلاب آب تطهیر به فرق امپریالیسم می ریزد و اعلام می نماید که دیکتاتوری رژیم موجود به خواست امپریالیسم بستگی ندارد و می توان با این دیکتاتوری مبارزه کرد بدون اینکه این مبارزه ارتباطی به مبارزه دمکراتیک ضد امپریالیستی خلق داشته باشد و بخش لاینفک آن باشد.

* دنیا، مهر ۵۳

** دنیا، اردیبهشت ۵۵، ص ۹.

کمیته مرکزی پس از تقلیل مضمون شعار سرنگونی رژیم وابسته و پایان دادن به سلطه امپریالیسم و کلیه مظاهر آن تا حد " مبارزه علیه ترور و اختناق " در توضیح این شعار چنین می نویسد :

" حزب ما از شعار " سرنگونی رژیم " پایان دادن به حکومت مطلقه و پایان دادن به رژیم ترور و اختناق ، پایان دادن به استبداد سلطنتی را در نظر دارد . بر این اساس، شعار سرنگونی رژیم کنونی یک شعار تاکتیکی است و در همان حال در میان انواع شعارهای تاکتیکی حزب ما شعار عمده تاکتیکی است . " *

بطوریکه می بینیم ، در اینجا نیز کمترین اشاره ای به وابستگی رژیم به امپریالیسم نمی شود و شعار سرنگونی نه بمثابة مبارزه علیه سلطنت وابسته به امپریالیسم و حتی نه مبارزه علیه سلطنت بعنوان یک نهاد که استبداد را در جامعه ما همیشه اعمال کرده و قهر ارتجاعی فطری آنست، بلکه فقط به مبارزه علیه استبداد محدود می ماند. اما کمیته مرکزی به این نیز اکتفا نمی کند و تصریح می نماید که سرنگونی بهیچوجه نباید بمعنای برانداختن سلطنت فهمیده شود :

" آیا سرنگونی سلطنت استبدادی شاه حتما باید با برانداختن سلطنت بطور کلی همراه باشد؟ بنظر ما نه . " حتی از بین رفتن حکومت مطلقه و رژیم ترور و اختناق موجود میتواند هنوز بمعنی ازین - رفتن سلطنت و استقرار جمهوری که خود از خواسته های مردم و حزب ماست نباشد . " *

اما پروسه سخ شعار سرنگونی (یعنی شعاری که باید بدرستی پیوند عمیق میان کلیه دشمنان خلق و امپریالیسم و طبقات ارتجاعی حاکم و رژیم مزدور نمایندگانه آنها و روابط علت و معلولی آنها را به روشن ترین و قدره ترین شکل بیان کند) در پس جملات سرایا جمعی و توجیها تبی شرمانه شوریک که از برای هر سطرش بوی گندیگی ، واماندگی ، ترس و خیانت به شام میرسد ، بهین جا خاتمه نمی یابد . واماندگان کمیته مرکزی حزب توده ، حتی از محتوی جیونانه ای که برای شعار سرنگونی خود طرح کرده اند یعنی از کاهش آن به مبارزه علیه ترور و اختناق نیز ابا دارند . و بمنظر جلب " متحدینی " از میان سرمایه داران و اقتدار حاکم اینرا نیز تقلیل میدهند و به سطح بازهم نازل تری می کشانند . مبارزه با اختناق بطور کلی هم " چپروی " است ،

* دنیا ، مهر ۵۳ (تکیه از ما است) .

* دنیا ، مهر ۵۳ .

باید با یکی از وجوه اختناق ، با یکی از ابزارهای این اختناق یعنی " اختناق ساواکی " ، با " استبداد سیاه ساواکی " مبارزه کرد :

" مدت ها است که دیگر نه تنها انقلابیون ، کارگران و دهقانان زحمتکش ، روشنفکران و جوانان مبارز ضد رژیم بلکه حتی آن سرمایه دارانی که در مقابل غارتگری بی بندوبار کارگزاران ساواکی رژیم کوچکترین مقاومتی نمایند سنگینی زنجیرهای اسارت ساواکی را بر دست و پای خود و حتی جنگال زهرآلود جلا ده های ساواک و پلیس را بر گوی خود احساس می کنند . " *

" بموازات مبارزان سنتی انقلابی سالهای اخیر ، نیروهای تازه ای از حاصه ایران با وابستگی طبقاتی و انگیزه های اجتماعی و سیاسی گوناگون به جنبش درآمده و برای برانداختن استبداد ساواکی بعد از مبارزه فعال کام گذاشته و می گذارند . " *

محتوی و علت اسارت خلق ایران که ناشی از وابستگی عمیق و ریشه های ایران به امپریالیسم ، ناشی از ضرورت اعمال قهر امپریالیستی و ارتجاعی (از جمله ساواک) است ، از دیده این خائنین فرومی ماند و سرکوب و قهر امپریالیستی و ارتجاعی معادل " استبداد ساواکی " قرار میگیرد . این خائنین که در جعل شوریک ، نوشتن جملات دوپهلوی و قلب مفاهیم دست تمام خدعه کاران را از پشت بسته اند ، با " تیرگی " جیونانه ای از هم پاشیدن دستگاه ساواک را مترادف پایان یافتن اختناق دانسته و حتی آنرا باعث فروریختن رژیم استبداد محمد رضا شاه مثل یک " خانه مقوائی " جا میزنند . در " تحلیل " اینان پایگاه مادی رژیم محمد رضا شاه ، امپریالیسم و طبقات ارتجاعی کمپادور - بوروکرات نیست ، بلکه عمدتا دستگاهی است بنام " ساواک " . موجودیت رژیم (و کلیه ابزارهایش) نه به امپریالیسم و بورژوازی وابسته ایران ، بلکه به ساواک وابسته است و شاه و " رژیم ترور و اختناقش " پایگاه طبقاتی خود و کلیه بندهای وابستگی خود را از دست می دهند و مثل خانه مقوائی فقط بر ستون ساواک بر دوش ساواک معلق باقی می مانند !!

■ " جبهه واحد ضد دیکتاتوری "

بطوریکه دیدیم شعار " سرنگونی " برای کمیته مرکزی معادل شعار " مبارزه با ساواک " قرار میگیرد . در ارتباط با این پرونده منطقی خیانت است ، که " ابزار شاسب " پیاده

* دنیا " ، تیر ۱۳۵۴ .

کردن شعار "سرنگونی" با محنوی فوق نیز اختراع و تبلیغ میشود. این ابزار لازم یک "جبهه" ضد دیکتاتوری است. کمیته مرکزی شعار سرنگونی را تاحدی قلب ماهیت میدهد که برای بخشی از هیئت حاکمه هم قابل پذیرش گردد. به همین جهت، یکی از پایه های عملی ساختن شعار "سرنگونی" سازش با بخش "سالمتر" و "واقع بین تر" هیئت حاکمه قرار داده میشود. به عبارت دیگر، "جبهه ضد دیکتاتوری" باید به خواست آن بخش از هیئت حاکمه ارتجاعی که کمیته مرکزی در تاکتیک مرحله ای خود طالب وحدت با آنست، پاسخ دهد. کمیته مرکزی برای توجیه "جبهه ضد دیکتاتوری" با بخش "واقع بین تر" هیئت حاکمه، در "ارز یابی های" خود چنین وانمود میسازد که گویا بخش هایی از هیئت حاکمه وجود دارند که با دیکتاتوری مخالف اند و بدین ترتیب، این واقعیت را پنهان می نماید که اولاً کلیه بخش های سلط و غیرسلط هیئت حاکمه در صورت کسب قدرت ناچار از اعمال دیکتاتوری هستند؛ زیرا برنامه های امپریالیسم و غارت و چپاول آن به مبارزه خلق دامن میزند و در نتیجه سرکوب و اعمال دیکتاتوری ضد خلقی ارتجاع حاکم را جهت تضمین و حفظ این چپاول اجتناب ناپذیر می سازد و ثانیاً، کلیه های بخش های غیرسلط نه برای حذف خلعت دیکتاتوری از سیستم، بلکه برای اینست که دیکتاتوری شاه و جناح او مانع اعمال دیکتاتوری خود آنها می شود. به عبارت دیگر، آنها نه با "دیکتاتوری" بطور کلی، بلکه با دیکتاتوری شاه و جناحش مخالفند و ضد آنها اینست که در صورت حذف دیکتاتوری شاه پلا-فاصله بنابینه نمایندگان سرمایه امپریالیستی دیکتاتوری خود را اعمال نمایند (و کمیته مرکزی در واقع استقرار چنین دیکتاتوری را و البته با داشتن سهمی در آن تبلیغ و تئوریزه میکند).

"عناصری از سرمایه داری بزرگ: (؟) ایران با سیاست غارت و چپاول گردانندگان رژیم دیکتاتوری کمونی موافقت ندارند. آنها می بینند که بخش عمده ثروت ملی و درآمد ملی ایران به حساب عمده معدودی از گردانندگان رژیم دیکتاتوری کمونی سرازیر میشود. آنها امیدوارند که با برانداختن رژیم کمونی امکانات بمراتب وسیع تری برای گسترش فعالیت اقتصادیشان بوجود خواهد آمد. هستند عناصری که با نفوذ روزافزون سرمایه های امپریالیستی در اقتصاد ایران مخالفت دارند (۱) و به همین علت با سیاست رژیم کمونی که از این تجاوز پشتیبانی می کند مخالفت دارند. آن عناصر در بین تر هیئت حاکمه که سمت گیری قانونمندانه تحولات کمونی جهان و تغییر روزافزون تناسب نیروها را بسود سوسیالیسم و خلق ها و بزبان امپریالیسم و ارتجاع می بینند،

ادامه حاکمیت رژیم دیکتاتوری کمونی را خطر جدی برای آینده سر-مایه ناری ایران می دانند و برآنند که هرچه زودتر بشود راه یونان را در پیش گرفت خطر کمتر و دورتر خواهد بود. *

کمیته مرکزی این ساله حیاتی را که سرمایه داری بزرگ ایران یعنی همان سرمایه داری کمپرادور وابسته به امپریالیسم است "از قلم می اندازد" تا بتواند بدون صحبت کردن از کمپرادور بودن و وابسته بودن این سرمایه داری و سرمایه داران، در آنها بخش هایی پیدا کند که سرشان از هدر رفتن ثروت ملی بدر می آید! (گوشی وظیفه سرمایه داران کمپرادور چیز دیگری غیر از چپاول و هدر دادن این ثروت ملی در همدستی با امپریالیسم است). کمیته مرکزی در هیئت حاکمه عناصری "کشف" می کند که در عین کمپرادور بودن یعنی وابسته بودن به امپریالیسم و سرمایه های امپریالیستی، "با نفوذ روزافزون سرمایه های امپریالیستی در اقتصاد ایران" یعنی با یگانه شرط موجودیت خود "مخالفت" دارند!! کمیته مرکزی تضاد میان جناح های مختلف وابسته به امپریالیستهای مختلف را در هیئت حاکمه به تضاد میان بخش ارتجاعی تر و بخش واقع بین تر تحویل کرده و مبارزه آنها را بر سر قدرت بصورت مبارزه آنها بر سر مکراسی و اصلاح طلبی از یکسو و دیکتاتوری از سوی دیگر جاسمی زنده و بدین ترتیب زمینه تئوریک دام مهیب خود را بر سر راه خلق از طریق پیاوه های فوق تدارک می بیند.

ما در نوشته های خود به تفصیل ماهیت نظراتی را که به نحوی تضاد عمده جامعه یعنی تضاد خلق با امپریالیسم و رژیم وابسته، مرحله انقلاب (انقلاب مکرر-تیک نین) و نیروهای اساسی شرکت کننده در آن را که عبارتند از کارگران، دهقانان، خرد بورژوازی و بخش هایی از بورژوازی ملی، دستخوش تحلیل نادرست یا قلب ماهیت می نمایند، افشا کرده و رابطه ارگانیک میان دیکتاتوری رژیم، بورژوازی کمپرادور، ابزارهای سرکوب حکومت و امپریالیسم را روشن نموده ایم. ما بویژه در مقاله "تئوری های ضد مارکسیستی و تسلیم طلبانه... مندرج در شماره دوم" مسائل انقلاب و سوسیالیسم" مضمون واقعی اینگونه "تئوریه ۱" و استنتاجات مبتنی بر آن را بطور جامع بر ملا ساختیم و نشان دادیم که:

- ۱- کلیه احزای فوق (دیکتاتوری رژیم، بخش های مختلف بورژوازی کمپرادور، ابزارهای سرکوب حکومت و امپریالیسم) بدلیل استقرار یک اقتصاد وابسته به نحو تفکیک ناپذیری بهم مربوط بوده و در مجموع یک کلیت را تشکیل میدهند.
- ۲- جناح بندی و تضاد در هیئت حاکمه و در میان بخش های مختلف بورژوازی کمپرادور در درجه اول انعکاس تضاد و اختلاف ضافع گروه بندی های امپریالیستی

است و ناشی از امیازاتی است که باند وابسته به امپریالیسم و انحصارات سلط یعنی باند شاه نسبت به سایر بخش‌های هیئت‌حاکمه از آن برخوردار است.

۳- جد کردن دیکتاتوری شاه از این سیستم و از این مجموعه واحد و تجزیه‌ناپذیر چیزی نیست مگر پنهان ساختن وابستگی‌های غیر قابل انکار سیستم حاکم به امپریالیسم، مستقل نشان دادن جناح‌های مختلف هیئت‌حاکمه و "ضد امپریالیست" جلوه دادن "بخش‌های واقع بین" آن.

بدین ترتیب، شعار " مبارزه علیه اختناق" و ایجاد "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" کمیته مرکزی وسیله‌ای است برای ایجاد گمراهی در مبارزه و سمت‌گیری انقلابی توده‌های خلق، و وسیله‌ای است برای هموار ساختن راه توطئه‌ها، سازش‌ها و زد و بند های مرکزی با بخش از ارتجاع حاکم. این شعار همچنان که نشان داده‌ایم * "چسه در محتوا و چه در سمت‌گیری طبقاتی، چه در پرسه‌بیکو و چه در زمینه پرورش و بسیج توده‌های، انحرافی و تسلیم طلبانه است." این شعار هیچگونه ارتباطی با منافق‌خلق نداشته و تنها می‌تواند منافع بخش‌هایی از ارتجاع و گروه بندی‌های امپریالیستی و منافع دور یا نزدیک خائنینی چون مزدوران کمیته‌ای و اربابان سوسیال امپریالیست آنها را تأمین نماید. کوشش کمیته مرکزی در جد کردن مبارزه علیه ترور و اختناق از مبارزه دیکراتیک و ضد امپریالیستی بطور آشکار بمنظور جلوگیری از گسترش مبارزه توده‌ها بسوی یک تکامل انقلابی است، جلوگیری از تکاملی است که این خائنین (همانند کلبه مرتجعین) از آن بشدت هراسناکند.

سفسطه‌های تئوریک "کمیته مرکزی" را در توجیه این شعارها بیشتر بررسی کنیم: بر اساس "ارزیابی" های شیادانه کمیته مرکزی، آنچه سبب از بین رفتن رژیم ترور و اختناق میگردد انقلاب دیکراتیک و ضد امپریالیستی نیست، بلکه بعکس این ارزیابی رفتن رژیم ترور و اختناق است که امکان "پیشرفت" بسوی انقلاب دیکراتیک را فراهم میسازد * . بعبارت دیگر، از نظر کمیته مرکزی این مبارزه خلق نیست که رژیم ترور و اختناق را سرنگون میکند، بلکه از میان رفتن این رژیم ترور و خفقان است (طبیعی بدست نیروهای دیگر) که مبارزه خلق را ممکن میسازد. این نیروها همان متحدین طبیعی کمیته مرکزی، همان نیروهائی هستند که کمیته مرکزی "جناح‌های سالم تر هیئت حاکمه" می‌خواند. بنابراین مساله به این صورت طرح میشود: حال که تحت حکومت ترور و خفقان مبارزه طبقه کارگر و زحمتکشان امکان ندارد یا با دشواری بسیار پیش می‌رود، بگذارد بخش‌های دوراندیش هیئت حاکمه این وظیفه مبارزه با ترور و اختناق را بعهده گیرند. پس از آن بلطف این جناح‌های "سالمتر" که محیط مط "دیکراتیک" تری بوجود خواهند آورد، طبقه کارگر خواهد توانست بسوی انقلاب

* "دنیای"، اردیبهشت ۱۳۵۵، صفحه ۹.

دیکراتیک و ضد امپریالیستی "پیشرفت" کند. تبلیغ چنین تری فقط از کسانی که کوس چک ترین اعتقادی به مبارزه توده‌ها نداشته و مبارزه سیاسی و اجتماعی را با "توطئه" یکی میدانند ساخته است (کمیته مرکزی در توطئه مشترک با بختیار جلال نمایش مشخص درخشانی از کاربرد این تز خود را ارائه داد)، آنها با جمع‌شدن آموزش‌های لنین در زمینه مبارزه طبقاتی و تهی کردن آنها از مضمون انقلابی خویش اعلام میدارند که در شرایط دیکتاتوری، پیشرفت مبارزه دیکراتیک ضد امپریالیستی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان ممکن نیست، در حالیکه لنین بصراحت اعلام میدارد که این امر نه تنها ممکن است، بلکه "پرولتاریا که رهبرش در مبارزه طبقاتی سوسیال دیکراتیک است مبارز پیشقدم دیکراتیک روس است" *، و در عین حال تأکید میکند که سوسیال دیکراتیک "همیشه بر این عقیده بوده و هستند که این مبارزه باید بدست توطئه‌کنندگان انجام نشود، بلکه بدست یک حزب انقلابی انجام شود که به جنبش کارگری اتکا دارد." *.

بسط مبارزات انقلابی و فراهم آمدن امکان "پیشرفت بسوی انقلاب" هیچگاه مگر در عملیات خائنانه کمیته مرکزی و هم‌کیشان وی، منوط به از بین بردن دیکتاتوری نبود ما دست برعکس تجارب مبارزات انقلابی در کشورهای هندوچین، درست برخلاف مواظبه‌های "کمیته مرکزی" نشان میدهد که مبارزه انقلابی در شرایط ترور و اختناق و تحت دیکتاتوری‌های خونین بوجود آمده، رشد کرده و "پیشرفت" نموده است. و این همان چیزی است که مارکسیسم همواره به پرولتاریا و خلق‌های جهان آموخته است، بطوریکه لنین کسب آزادی را بدون انقلاب پیروزمند غیر ممکن میدانند: "آزادی در روسیه بدون انقلاب پیروزمندانه جامعه عمل بخود نخواهد گرفت." * اگر مزدوران جیون کمیته مرکزی هیکوشند با قلب و تحریف مارکسیسم کسب این آزادی را در زد و بند با "جناح‌های سالمتر هیئت حاکمه" نشان دهند، لنین با صراحت اعلام میدارد که آزادی ممکن نخواهد بود مگر اینکه سلطنت تزاری از طریق قیام پرولتاری و دهقانی سرنگون گردد * *.

□ کمیته مرکزی و نیروهای سیاسی بنیادین جامعه

بطوریکه دیدیم، شعارهای "سرنگونی" و "جبهه ضد دیکتاتوری" کمیته مرکزی اولاً نتیجه تشدید رقابت‌تنتان گسیخته و نابردت و انعکاس سیاست هجوم سوسیال امپریالیسم شوروی به مواضع ابرقدرت رقیب (امپریالیسم آمریکا) و ثانیا

* لنین: "وظایف سوسیال دیکراتیک روس"، منتخب آثار در یک جلد، ص ۶۸.

* لنین: "اعتلای انقلابی"، منتخب آثار در یک جلد، ص ۴۴۵.

از لحاظ مضمون و ماهیت رفرمیستی و تسلیم طلبانه است. خطرات اساسی کمیته مرکزی با وجود ترویج راه حل ها و شعارهای رفرمیستی و کوشش در کشاندن جنبش بسوی این راه حل ها، مزوژوی ابرقدرت شوروی است. بعبارت دیگر، کمیته مرکزی با اینکه در عین حال یک نیروی رفرمیستی می باشد، اما قبل از هر چیز و در درجه اول یک نیروی ماهیتا خائن است که برای پیشبرد مقاصد خائنانانه خود (یعنی مزدوری سوسیال امپریالیسم) از تاکتیکها و شعارهای رفرمیستی (و باقتضای شرایط از توطئه و کودتا) استفاده میکند. کمیته مرکزی با اشاعه تلفیق های ضد انقلابی و طرح و تبلیغ شعارها رفرمیستی هدفی ایجاد انحراف در سنگبری انقلابی توده ها، نفوذ در این مبارزه و وجه الصالحه قراردادن آنها در توطئه ها و زدوبند های خود، دنبال میکند. بنابرین، علیرغم تشابه شعارها و مراحل های رفرمیستی آن با شعارها و راه حل نیروها لیبرال-ناسیونالیست ضد دیکتاتوری و اصلاح طلب، هیچگاه نباید با قراردادن آنان در یک جبهه، صفوف خلق و ضد خلق مخدوش گردد و تمایز اساسی میان این دو نیروی ماهیتا متفاوت نادیده گرفته شود. *

* چنین برخوردی بویژه در دو نوشته کوتاه که تاکنون از طرف سازمان مجاهدین خلق ایران در باره مسائل یک سال اخیر ایران انتشار یافته، بروشنی دیده میشود. این نوشته ها که ... صرفنظر از مواضع انحرافی در زمینه های مختلف و توجهات غیرصادقانه و اپورتونیستی آن - انعکاس درک سطحی و التقاطی مجاهدین بطور کلی از مسائل مبارزه اجتماعی و بطور مشخص از سیستم سرمایه داری وابسته است، نمودار برجسته ای است از مخدوش کردن مرز میان خلق و ضد خلق و تسلیم در برابر فعالیت های خائنانانه "کمیته مرکزی" بمثابة عامل ابرقدرت شوروی. در این نوشته ها از یکسو بخش وسیعی از نیروهای خلق (بورژوازی متوسط)، بورژوازی لیبرال وابسته به امپریالیسم ارضیایی میگردد و از سوی دیگر کمیته مرکزی به عنوان نمایندگان این "بورژوازی لیبرال در صفوف جنبش کمونیستی (ا) جازده میشود و بدین ترتیب نه فقط بر روی نقش اصلی خائنترین کمیته مرکزی که همانا مزدوری سوسیال - امپریالیسم شوروی است سرپوش گذارده میشود، بلکه حتی این جاسوسان تزارهای نوین کرملین تا مقام نمایندگان بورژوازی متوسط آنها در "صفوف جنبش کمونیستی" ارتقا می یابند. و این البته برای "سازمان مجاهدین کمونی که بنظر میرسد درجهان امروز چیزی به نام "سوسیال - امپریالیسم شوروی" نمی شناسد و هنوز نه تنها روی نویسم مدرن، بلکه حتی آژانس های جاسوسی شوروی (از نوع کمیته مرکزی) را بخشی از "جنبش کمونیستی" میدانند، شاید امری غیرمنتظره نباشد.

نیروهای لیبرال/ رفرمیست نامرده، علیرغم کلیه تزلزلها و ناپایداریها و علیرغم جستجوی راه حل های نیم بند و رفرمیستی (که انعکاس خاستگاه طبقاتی و موقعیت اجتماعی آنهاست) بطور عینی با سلطه امپریالیسم و حاکمیت نمایندگان سیاسی آن در تضاد قرار داشته و در مبارزه علیه این سلطه تپیغ اند. جایگاه این نیروها و بطور کلی هر یک از اقشار و طبقات جامعه را نه میل و اراده و حسب و بغض های ما، بلکه شرایط مادی جامعه و موقعیت اقتصادی و وضعیت سیاسی این اقشار و طبقات تعیین میکند. در جوامع تحت سلطه ای نظیر ایران، اقشار و طبقاتی که در زیر ضربات سرمایه خارجی و ستم دیکتاتوری نماینده آن زبان و رنج می برند، اقشار و طبقاتی که حاکمیت امپریالیسم مانع بقا و رشد آنها است و حتی اقشار و طبقاتی که سلطه امپریالیسم، امکانات سودآوری و تأمین منافع بیشتر را از آنها گرفته و بیسایر محدود کرده است، بطور اجتناب ناپذیر با امپریالیسم و نمایندگان بونی آن در تضاد قرار میگیرند و تردید یا قاطعیت آنها در مبارزه، تزلزل یا پیگیری، لیبرال یا رادیکال بودن و بالاخره رفرمیست یا انقلابی بودن آنها هیچگونه تغییری در این واقعیت نمیدهد. این طیف وسیع اقشار و طبقات خلقی ناگزیر مشترکا در برابر امپریالیسم و یک افییت ناچیز دشمنان ملی و طبقاتی که رشد و بقا آنها در گرو سلطه امپریالیسم است و نماینده امپریالیسم و مناسبات سرمایه داری وابسته هستند (یعنی بورژوازی کپرال/ بوروکرات وابسته) قرار میگیرند. طبیعی است که در طیف وسیع اقشار و طبقات خلقی، هر یک از این اقشار و طبقات با انگیزه ها و منافع طبقاتی خود، برای تأمین منافع طبقاتی خود، بر اساس دیدگاه و بینش طبقاتی خود و با امید اعمال همزمنی و مشی خود در این مبارزه شرکت می جویند. همه اینها القای مبارزه اجتماعی است که بدون درک آن هیچگاه نمیتواند سخنی از شرکت جدی و مؤثر در این مبارزه بیجان آید، چه رسد به رویای اعمال همزمنی در آن.

درست بدلیل همین ترکیب پیچیده جبهه وسیع مبارزه و شرکت اقشار و طبقات مختلف اجتماعی در مبارزه علیه ستمگری و غارت امپریالیسم و دست نشاندهگان آن است که تزلزل ایدئولوژیک و بینش های غیر پرولتری (که مشخص کننده خاستگاه اجتماعی طبقات غیر پرولتری است) به درون جنبش انقلابی انتقال می یابد و در صفوف آن نفوذ میکند و باز به این علت که نیروها، اقشار و طبقات اجتماعی مختلف شرکت کننده در این مبارزه انگیزه ها و مواضع طبقاتی مختلفی دارند، برخی از آنها از همان آغاز مبارزه دچار تزلزل میگرددند، برخی در نیمه راه از حرکت بازمی مانند و عده ای نیز را تا به آخر با قاطعیت ادامه میدهند. درست به همین دلیل است که مارکسیست ها رهبری سیاسی و سازمانی پرولتاریا و حزب آنها بمثابة شرط اساسی

جلوگیری از غلبهٔ ایدئولوژی، مشی و سیاست‌های غیرپرولتری و ضامن اساسی پیروزی مبارزهٔ ارنیایی می‌کند. بدون شك، هنر پرولتاریا و حزب آن در تحقق این وظیفهٔ حیاتی نه خارج ساختن سایر نیروهای سیاسی و انتشار اجتماعی از صفوف این مبارزه (امری که همه چیز با خود دارد جز هنر مبارزه و رهبری آن) ، بلکه استوارساختن آن بر روی پایه‌های محکم بموازگناندن نیروهای هرچه وسیع‌تری به صفوف آن و اعمال رهبری مشی و سیاست خود در این مبارزه است. وظیفهٔ پرولتاریا نه خارج ساختن سایر نیروها و انتشار اجتماعی، بلکه درست بعکس، متحد ساختن نیروهایی است که می‌توانند در این مبارزه (هرچند متزلزل و ناپیکر) شرکت جویند و از این طریق گسترش دادن بیش از پیش جبههٔ خلق و محدود و منفرد ساختن هرچه بیشتر جبههٔ دشمن اصلی. طبیعی است که عطفی ساختن چنین وظایفی مستلزم کاردانی و درایت، مستلزم داشتن بینش مادی از حرکت تاریخ، جامعه و طبقات اجتماعی، مستلزم داشتن مواضع پرولتری و صلح بودن به مارکسیسم، لنینیسم، اندیشهٔ مائوتسه‌دون است. بدون این سلاح، بدون این قطب نما، بدون مارکسیسم - لنینیسم - اندیشهٔ مائوتسه‌دون، تئوری و عمل ما، پیام ما و فریادهای ما سست و نارسا و محکوم به شکست است. راه جلوگیری از غلبهٔ نا استواری نیروهای بینابینی و متزلزل درجبههٔ خلق و اعمال هژمونی پرولتاریا در آن نه جداساختن این نیروها از صف مبارزه، بلکه در اینست که به توده‌های خلق، به نیروهای اصلی انقلاب تکیه کنیم و سیاست و مشی درست اعمال کنیم:

"برای اینکه بر متزلزل و ناپیکری بورژوازی غلبه کنیم، باید به نیروی توده‌های خلق تکیه نمائیم و سیاست صحیحی اجرا کنیم چه در غیر این صورت بورژوازی بر پرولتاریا فائق خواهد آمد." *

"بعلاوه نمیتوان بر نا استواری و ناپیکری بورژوازی غلبه کسرد. و از سقظ شدن انقلاب جلوگیری مگر آنکه پایداری و پیکری پرولتاریا را در انقلاب در مکرانیک شکوفا ساخت." *

اما کسانی که بعزت پایه‌های سست ایدئولوژیک و بینش غیرتوده‌ای خود، قادر به اتکا به توده، به اتخاذ سیاست صحیح و شکوفا ساختن پایداری و پیکری پرولتاریا نیستند، به عبت میکوشند شاید از طریق "ساده‌تری"، یعنی از طریق خارج ساختن بخش‌های وسیع خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط از صفوف مبارزه، این وظایف را

* مائوتسه دون: منتخب آثار، جلد ۱، ص ۴۴۳.

* مائوتسه دون: منتخب آثار، جلد ۱، ص ۴۱۸.

انجام دهند!! *

اقتدار بورژوازی متوسط که امروز نیروهای سیاسی رفرمیست آنها را نمایندگی می‌کند اولاً از نظر مادی سیادت امپریالیسم و رژیم وابسته، محیط امکانات زیست اقتصادی آنها را هر روز بیشتر محدود ساخته و ثانیاً از نظر سیاسی دیکتاتوری رژیم دست‌نشانده امکان ابراز وجود اجتماعی و سیاسی را از آنان سلب نموده است. بهین سبب بطور عینی در صف مبارزه با امپریالیسم و دیکتاتوری ناشی از سلطهٔ آن قرار میگیرند. از سوی دیگر، محدودیت‌های طبقاتی و فقدان دیدگاه و بینش انقلابی به راه حل‌ها و شعارهای آنان (بویژه در شرائطی که پرولتاریا با بدلیل عدم برخورداری از سازمان سیاسی خود و یا بدلیل سیاست نادرست حزب کمونیست نتوانسته است این انتشار متزلزل میانی را بدنبال سیاست خود بکشد) خصلتی ناپیکر و مسالمت‌جویانه و در مواردی آشتی طلبانه میدهد که در صورت عدم هشیار و عدم مبارزهٔ جدی نیروهای واقعا انقلابی و در درجهٔ اول کمونیستها علیه این ناپیکری، مسالمت‌جویی و آشتی طلبی میتواند به نوعی معامله بر سر امتیازات جزئی و یا حتی به سازش موقت با ارتجاع حاکم منتهی گردد. اما این خصلت ناپیکری و رفرمیستی شعارها و راه حل‌ها در این واقعیت که انگیزهٔ طبقاتی آنان (همانگونه که نشان دادیم) انگیزه‌ای خلقی، ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی است تغییر نمی‌دهد. این درست همان معیاری است که این نیروها را، علیرغم تشابه ظاهری خواست‌ها، شعارها و تاکتیک‌های آنان، از نیروی خائنی چون کمیتهٔ مرکزی بطور ماهوی متمایز میسازد. اگر بورژوازی متوسط بدلیل موقعیت طبقاتی خود بطور عینی در مخالفت با سلطهٔ رژیم وابسته و در صف مبارزه علیه آن قرار میگیرد، کمیتهٔ مرکزی در زیر شعار "مبارزه علیه دیکتاتوری"، ایجاد "جبههٔ ضد دیکتاتوری" و "سرتنگونی رژیم ترور و اختناق"، هدف جهت‌یابی، کنترل و قلب ماهیت شعارها و خواست‌های ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی * را بسود اربابان سوسیال‌امپریالیست خود و

* این سیاست سنگتاریستی که امروز از طرف "مهاجدین" دنبال میگردد، در واقع ادامه و تظاهر همان بینش گذشته است. در پیروز اتکا به عمل مسلحانهٔ جا نشین اتکا به توده میگردد و امروز اتکا به نیروی ناچیزی که ممکن است فریفته سخن پردازی‌ها و قافیهای "چپ" بشوند، باید جای ضعف ناشی از عدم توانائی اتکا به توده را پرکند.

* قلب ماهیت شعارها و کنترل اپوزیسیون از یکطرف بوسیلهٔ سرکوب و شانتاژ علیه بخش‌های انقلابی و رادیکال جنبش و از سوی دیگر توسط وجه‌الصلاحه قرار دادن نیروهای ناپیکر و رفرمیست و بخش‌های تحت نفوذ انجام میگیرد. این

و بمنظور استقرار دیکتاتوری فاشیستی از نوع دیگر و با ترکیب دیگر دنبال میکند. این خطر کمیته مرکزی در قلب ماهیت شعارها و کنترل و جهت یابی اپوزیسیون اتفاقاً قبل از همه درست همین نیروهای رفرمیست را مورد تهدید قرار میدهد. کمیته مرکزی میکوشد حتی المقدور با کنترل نیروهای رفرمیست آنها را در جهت سازش با جناح‌هایی از ارتجاع سوق دهد که میتوانند راه سهم شدن این خائنین را در قدرت دولتی * و یا راه نفوذ آتی آنان را هموار سازند.

بنابراین مبارزه علیه شعارها و راه حل‌های رفرمیستی نه تنها بدلیل محتسواوی غیر انقلابی و نافرجامی این شعارها و راه حل‌ها بطور جدی و مستمر در دستور کار نیروهای انقلابی و بویژه مارکسیست‌لنینیست‌ها قرار دارد، بلکه این مبارزه (بدلاً - ثلی که در بالا اشاره کردیم) اصولاً بخش مهم و جدائی ناپذیری از مبارزه علیه خائنین کبیته مرکزی و هدفها و مقاصد اسارت‌بار آنان را تشکیل میدهد. گسترش رفرمیسم بطور اجتناب ناپذیری با افزایش خطر نفوذ کمیته مرکزی در درون جنبش همراه خواهد بود و زمینه ذهنی مساعدی را جهت نحو بذره‌های شومی که این مزدوران سوسیال امپریالیسم شوروی در کشتزار جوان و روبه رشد جنبش خلق ما در این مرحله از اعتلای آن می‌افشانند، فراهم می‌آورد. انفراد و طرد شعارها و راه حل‌های رفرمیستی عامل مهم و مستقیمی است در طرد و انفراد کمیته مرکزی و درهم شکستن توطئه‌ها و مقاصد خائنانانه آن. اما این مبارزه تنها هنگامی میتواند بسه نتایج واقعی خود منتهی گردد که کمونیست‌ها بتوانند از خلال تشابه (و گاه - انطاق) شعارها و شیوه‌های فعالیت رفرمیست‌ها و کمیته مرکزی تفاوت کیفی میان این نیروها و انگیزه‌های آنها را بدرستی درک کنند و در نتیجه بتوانند با گسترش

→ وظیفه‌ای است که نه فقط کمیته مرکزی بلکه کلیه احزاب روبینونیست تحت فرمان شوروی (چه آنگاه که برای مشارکت در قدرت دولتی تلاش می‌کنند و چه زمانی که در قدرت دولتی سهمین اند) بعهده دارند. نمونه‌های پرتغال، یونان و عراق، هند، میلان و افغانستان بویژه موارد گویایی است از اجرای این وظیفه. * تجارب زنده شرکت همپانگ، های کمیته مرکزی در قدرت دولتی نشان میدهد که این خائنین از اعمال بدترین و خونین‌ترین دیکتاتوریه‌ها و آرایش فاشیستی کمترین درنگی بخود راه نمیدهند. برادران خائن آنان که هم‌اکنون در رژیم عراق در قدرت سهمین اند، همپای حزب بعث عراق از اعمال دیکتاتوری وحشیانه و قتل عام چشکجه میهن پرستان کمونیست‌ها و خلف‌های آن کشور، بویژه خلق کرد هیچگونه ابائی نداشته و دستشان تا مفرق بمخون خلق عراق آغشته است. برادران دیگر اینان در هند، سیلان، حبشه و در هر جا دیگر نیز کمیته‌ها و ولت‌های ارتجاعی وارد شدند، مثالهای بارزی از اعمال شدیدترین ضد خلقی‌ترین دیکتاتوریه‌ها بمنصه ظهور رسانده‌ند.

جبهه وسیع خلق و بر اساس سیاست "بسط و توسعه" نیروهای شرقی، جلب نیروها بینابینی و انفراد نیروهای سرسخت ارتجاعی " (مائوتسه دون)، مبارزه بخاطر برانداختن سلطه امپریالیسم و رژیم مزدور شاه را پیروزمندان به پیش رانند.



امپریالیسم

وجنبش‌های توده‌ای در ایران

★ مسأله مسکن و جنبش خانه‌سازی

بررسی جنبش‌های طبقاتی و توده‌ای جامعه در پرتو مارکسیسم لنینیسم اندیشهٔ مائوتسه‌دون یکی از شروط ضروری موفقیت مارکسیست لنینیست‌ها در پیوند یابی با توده‌ها، سازماندهی و هدایت مبارزات آنان در مسیر انقلاب است. این وظیفه در شرایطی که در جامعهٔ ما جنبش‌های توده‌ای وارد مرحلهٔ رشد کمی و کیفی نوینی گردیده اهمیت بازهم بیشتری می‌یابد. در میان جنبش‌های فراوانی که در ماه‌های اخیر در مین ما اتفاق افتاده و به قیام پرشکوه تبریز و سلسله خیزش‌های متوالی ماه‌ها و هفته‌های اخیر انجامیده است، جنبش خانه‌سازی به سبب ویژگی‌های خود و از جمله ارتباط فشردهٔ آن با سیستم سرمایه‌داری وابستهٔ حاکم بر ایران، از اهمیت خاصی برخوردار است. ما در مقالهٔ حاضر میکوشیم به بررسی این جنبش که سرآغاز سلسله خیزش‌های توده‌ای اخیر ایران بود، ناست بپردازیم.

■ جنبش‌های توده‌های و سلطه سرمایه داری وابسته

استقرار بیش از پیش سلطه امپریالیسم در ایران بویژه از طریق رشد روابط استثنای سرمایه‌داری وابسته و حاکمیت دیکتاتوری خشن و ذاتی آن در قالب رژیم دیکتاتوری بیرواکمپرادور شاه سبب گردیده است که بر کلیه اقشار و طبقات خلقی، چه از نظر تنگ کردن یا نابود ساختن محیط اقتصادی زیست آنها و چه از نظر انسداد مجراهای ابراز وجود سیاسی و اجتماعی آنان فشاری غیرقابل تحمل و اسارت‌بار وارد آید. این فشار علیرغم استثمار شدید کلیه اقشار و طبقات خلق، متناسب با موقعیت و عملکرد اجتماعی و اقتصادی هر یک از این طبقات و اقتدار بر آنها تأثیرات متفاوتی برجا می‌نهد و مبارزات طبقاتی گوناگون و متنوعی را در اشکال و زمان‌های مختلف دامن می‌زند.

اگر پس از سرکوب خونین قیام یازدهم خرداد ۴۲ و پس از آنکه روابط و سیستم سرمایه‌داری وابسته عمدتاً در حال استقرار بود و تضادهای آن هنوز کاملاً سرساز نشده بود، یعنی در شرایط ورود سرسام آور سرمایه‌های امپریالیستی و استقرار موسسات و کارخانه‌های وابسته امپریالیستی و رشد کمی پرولتاریا و نیز در شرایط فقدان پیوند و آمیزش مارکسیسم با جنبش این طبقه و حدت تبلیغات عوام فریبانه رژیم مبنی بر "سهیم کردن کارگران در سود کارخانجات" و غیره، ما با یک دوره فروکش نسبی اما موقتی و گذرای جنبش کارگری و روبرو هستیم و جنبش‌های دهقانی نیز به دلیل پیاده شدن برنامه امپریالیستی "اصلاحات ارضی" و تعرض تبلیغاتی رژیم - علیرغم وجود پاره‌های حرکات و جوش‌های دهقانی و مبارزه در جهت کسب زمین از فئودالها و زمین‌داران - از خود تلاشی جدی علیه سیستم جدید استثماری بروز نمیدهد، اما در عوض، اقشار متوسط و میانی جامعه، بویژه توده‌های وسیع خرده بورژوازی سنتی که ورود سرمایه‌های خارجی قبل از سایر طبقات و اقتدار هستی اقتصادی و اجتماعی آنها را به مخاطره دچار میکند، به مبارزات وسیعی دست می‌زنند و در نتیجه، یک سلسله مبارزات طبقاتی و توده‌ای که نقش اساسی را در آنها طبقه‌های مختلف خرده بورژوازی شهری ایفا می‌کنند آغاز میشود (مبارزه علیه سرمایه‌گذارهای امپریالیستی، مبارزات دانشجویی، تظاهرات بزرگ اشت تختی، مبارزات توده‌های اتوبوسرانی، مبارزات روحانیون، مبارزات چریکی، ...).

* دانشجویان بعنوان قشر حساس جامعه از همان آغاز نسبت به این برنامه‌های امپریالیستی عکس‌العملی آگاهانه نشان داده و جنبش دانشجویی بطور اوم این عملکردها و ماهیت اسارت‌آور آنها را طی مبارزات پراکنده و پرشوری پیگیرانه افشا کرد است.

اما فروکش‌کنش‌های کارگری و دهقانی در خود جوانه‌های جنبش‌های آینده را حمل می‌کند. روابط سرمایه‌داری وابسته که بتدریج مرحله استقرار را پشت سر می‌نهد و بر میزان و شدت استثمار می‌افزود، بطور اجتناب‌ناپذیری عکس‌العمل پرولتاریا و دهقانان را در مقابل خود بر می‌انگیزد. در پایان دهه ۴۰ و آغاز دهه ۵۰، یک اعتلا نسبی در جنبش کارگری رویت می‌گردد. همراه با جلوه نخستین علایم فشار بحران اقتصادی بزرگی که در راه بود و تحت استثمار فزاینده و وحشیانه نیروی کار، وجود و تشدید شرایط ناسالند و طاقت‌فرسای کار، تدوین قوانین بفاصله ارتجاعی استثمار نیروی کار و سرکوب و خفقان سیاسی و کنترل همه جانبه نظامی/پلیسی در کارخانه و خارج از آن، کارگران ضرورت دست‌زدن به مبارزه را با گوشت و پوست خود احساس میکنند. اگر در میان طبقات خلقی، خرده بورژوازی سنتی نخستین طبقه‌ای بود که صاف با استقرار روابط سرمایه‌داری وابسته از آنجا که فروپاشی و قبل از دیگر طبقات در معرض قلع و قمع سیاسی و تنگ‌تر شدن هرچه بیشتر فضای اقتصادی خویش قرار داشت - دست به واکنش زد، پرولتاریای ایران نخستین طبقه از طبقات اصلی خلق بود که در مقابل سرباز کردن هرچه بیشتر تضادهای سیستم به مبارزه برخاست.

اعتصابات و مبارزات اوج‌گیرنده کارگران در دوره "جهان‌جیت"، نساجی شاهی، کفش ملی، ترقه‌زنی و صدها اعتصاب دیگر نمونه‌های درخشانی بود که آغاز این حرکت اوج‌گیرنده را - که جز لایتجزای سیستم موجود را تشکیل نمیدهد - نوید میداد. در طی این موج اعتصابی، علیرغم خصالت خود بخودی آن، کارگران ایرانی نمونه‌های برجسته‌ای از مبارزه جوشی، اتحاد، شهادت، استعداد تشکیل‌پذیری و کسب آگاهی و سایر ارزش‌های انقلابی و تاریخساز طبقه کارگر را به منصفه ظهور رساندند و گوشه‌ای از انرژی بیکران این طبقه را، طی نبردهای قهرمانانه‌ای که به شهادت صدها کارگر منجر گردید به نمایندگان گذشتند. رشد اعتصابات در این دوره و تأثیر زنجیرواری و متوالی آنها از یک کارخانه به کارخانه دیگر و گسترش آن در نقاط مختلف کشور تأثیر قابل ملاحظه‌ای در ارتقای روح همبستگی میان کارگران، تقویت اعتماد به نفس، مقاومت و آگاهی کارگران و درهم شکستن تبلیغات فاشیستی و محیط رعب و وحشت داشت و ذهن آنان را نسبت به نقش دولت، ابزارهای سرکوب و موسسات ارتجاعی آن روشن‌تر نمود. بنا بر اعتراف ارکانهای خود رژیم: "اعتماد کارگران به وزارت کار قوس‌نزولی پیمود است." (کیهان، ۹ آبان ۱۳۵۶، بخش کار و کارگر).

دهقانان نیز که بتدریج بیش از پیش بار استثمار فزاینده و سلب‌حاکمیت خویش را بر دوش خود احساس می‌کنند به واکنش‌های متعدد و مبارزات پراکنده‌ای دست

زند . این مبارزات در جنبش دهقانان رود سر که با خصوصیت توده‌ای بودن ، قهری - بودن و سایر مشخصات برجسته خود جای ویژه‌ای را اشغال میکند به یکی از نقاط اوج خود رسید .

تشدید استثمار امپریالیستی در قالب سیستم سرمایه داری وابسته و دامن گرفتن بحران‌های اقتصادی / اجتماعی با ابعاد بی‌سابقه ، علاوه بر استثمار هر یک از طبقات مختلف خلق ، بتدریج سبب پیدایش و رشد تضاد هائی میگردد که به یک طبقه یا قشر معین محدود نبوده بلکه کلیه اقشار و طبقات خلقی را تحت فشار قرار میدهند و به ایجاد بحران‌های عمومی منتهی میشود * . در چنین شرایطی است که زمینه‌های مادی مشخص برای رشد جنبش‌های توده‌ای وسیع حول مسائل مشترک توده‌ها بوجود می‌آید . تاثیر متقابل مبارزات و جنبش‌های طبقات مختلف بر همدیگر زمینه ذهنی چنین جنبش‌هائی را فراهم می‌آورد . بنابراین جنبش‌های مختلف طبقات خلق در امر - حل زمانی گوناگون برپایه فاکتورهای عینی و ذهنی در لحظاتی بحرانی ، منجر به انفجار جنبش‌های توده‌ای وسیع گشته و این جنبش‌های توده‌ای متقابلاً بنوبه خود تاثیر عظیمی بر جنبش‌های مختلف برجا می‌گذارد . در همین حال با رشد تضاد - های سیستم استثمار سرمایه داری وابسته به امپریالیسم هر روز شرایط عینی و ذهنی اعتراضات و مبارزات همگانی و توده‌ای فراهم تر میگردد . این مبارزات مشترک اگر بدرستی مورد استفاده نیروهای آگاه مارکسیست - لنینیست قرار گیرند ، میتوانند مراحل ضروری و پایه‌های مبارزاتی لازم برای وحدت آینده خلق را جهت نبرد نهائی علیه رژیم و امپریالیسم فراهم آورند .

■ ریشه مشکل مسکن و بحران آن

مشکل مسکن که به شکل جدائی ناپذیری با مساله زمین پیوند دارد ، به شکل هداد کنونی آن یکی از مشکلات بزرگی است که سلطه امپریالیسم و استقرار روابط سرمایه داری وابسته در ایران برای خلق ما ایجاد نموده است و یکی از تظاهرات مهم بحران بزرگی است که دامنگیر اقتصاد وابسته ایران بوده و بنوبه خود بر حدت تضاد های درونی این اقتصاد می‌افزاید .

* بحران اقتصادی / اجتماعی کنونی ایران و ابعاد عظیم آن پیش در آمد بحران‌های بسزنگتری است که تا هنگامی که این سیستم استقرار دارد پیاپی فرا خواهد رسید ، بحران‌هائی که نه مکانیسم ایجاد آنها و نه شدت و وخامت آن در چارچوب یک نظام نیمه مستعمر / نیمه فئودال و یا یک نظام سرمایه داری کلاسیک قابل توجیه نیست .

مشکل مسکن باید از چند زاویه مورد بررسی قرارگیرد : نخست از زاویه نفوذ و سلطه سرمایه امپریالیستی بر اقتصاد ایران و تخریب اجتناب ناپذیر زمینه‌های تولید داخلی توسط سلطه انحصارات امپریالیستی در کلیه عرصه‌های اقتصادی ؛ و سپس از زاویه ارتباط آن با زمین یعنی از زاویه تاثیر مستقیمی که سلطه اقتصادی امپریالیسم در دامن زدن به رشد بخش‌های غیرتولیدی اقتصاد کشور و در نتیجه راندن سرمایه‌های کوچک و متوسط داخلی و انداختن‌های اندک طبقات میانی بسوی زمینه‌های غیرتولیدی (و در سال‌های اخیر سوق دادن آن بویژه به سمت " زمین ") ایجاد میکند .

یکی از نتایج صمیمت بار اصلاحات ارضی برای دهقانان ، کنده شدن بالاجبار توده‌های کثیری از روستائیان از زمینه تولید خود در روستا و مهاجرت آنان به حاشیه شهرهاست . این امر که از یکسو نشانه عدم توانائی دهقانان و تولید - کنندگان روستا در ادامه تولید خویش است * ، بعنوان عاملی که سبب پائین - نگهداشتن بی‌سابقه دستمزدها در موسسات صنعتی امپریالیست‌ها میشود برای ادامه عملکرد فارتگرانه امپریالیسم اهمیت اساسی دارد .

روی آوردن موج وارد دهقانان از روستا رانده شده به حومه شهرهای بزرگ در سال‌های اخیر بطور اجتناب ناپذیر به تولید و تشدید مسائل و مشکلات جدیدی منجر گردیده که یکی از مهم‌ترین آنها مساله مسکن است ، مشکلی که نه تنها توده‌های کثیر دهقانان مهاجر بلکه اکثریت عظیم کارگران بی‌مسکن و اقشار وسیعی از خرده بورژوازی شهری را نیز دربرمیگیرد .

نیاز طبیعی این توده‌های کثیره مسکن بخودی خود زمینه افزایش تقاضای عوامل لازم برای تهیه آن (از زمین تا مصالح ساختمانی و غیره) را فراهم می‌آورد . نیازی که به بهترین وجه مورد سوء استفاده بی‌شمارانه رژیم ، دلالان و بورس بازان وابسته جهت تحصیل سود های کلان قرار میگیرد .

باند های مختلف هیات حاکمه ، دلالان و بورس بازان وابسته و در رأس آنان دربار پهلوی ، انحصار یا کنترل کامل خود را بر این بازار پرسود و بر کلیه عوامل لازم برای تهیه مسکن (از قبیل سیمان ، آهن ، شیشه . . .) بویژه از طریق احتکار و فروش آنها به بهای گزافی با از طریق انحصار واردات این کالاها و یا از طریق

* علل این امر را باید در وجود یک تورم خردکننده و فشارهای مستمر شرکت‌ها ، موسسات دولتی ، بانکها و یا موسسات خصوصی کمپرادورها و مالکان بزرگ ارضی ، در انحصار بازار خرید کالا های این تولیدکنندگان و تعیین دلخواه آنها بوسیله دولت ، در عدم توانائی این کالاها در رقابت با سیل کالا های وارداتی مشابه و بالاخره در شرایط نامناسب زمین ، فقد آن آب و غیره جستجو کرد .

مصرف انحصاری تولیدات داخلی این کالاها (برای ساختمانهای خصوصی یا تاسیسات دولتی و ارتشی) اعمال کرده و در نتیجه موجبات افزایش بها یا نایاب شدن این کالاها را فراهم می آورند. همچنین، کارخانه های امیرالیستی سازنده قطعات ساختمانی پیش ساخته شده که با این باند های انحصارگر شریک هستند، این قطعاً را وارد و بطور جداگانه یا با یکبار بردن آنها در ساختمانها به بهای گزاف انحصارگر به فروش می رسانند و به این ترتیب، با استفاده از شرایط مناسب کشورما (و کشورهای مشابه) به پیکر از نفس افتاده و بحران زده صنایع ساختمانی امیرالیستی ها که مدت ها است دستخوش رکود بی سابقه ای است رقم می بخشد.

حدت مشکل مسکن که ناشی از اجرای طرح های امیرالیستی در کشور می باشد از یکطرف خود به دلیل تسلط انحصاری امیرالیسم و نمایندگان و وابستگان دلالان بر کلیه عوامل ساختمان بشدت دامن زده میشود و از طرف دیگر تشدید نیاز خلق بنوبه خود بصورت وسیله و زمینه مادی کم نظیری برای سوداگری این دلالان و ثروتمند تر شدن و فربه تر شدن هرچه بیشتر آنها در می آید.

علاوه بر نایابی و گرانی خارق العاده مصالح ساختمانی، عامل اساسی مشکل مسکن در ایران مساله زمین و افزایش بهای سرسام آور آنست. رشد بهای زمین را بویژه در سالهای اخیر باید در نفوذ بیش از پیش امیرالیسم بر اقتصاد جامعه جستجو کرد. بهای زمین و گرانی بی حد و مرز آن (صرفنظر از تورم ناشی از درآمد نفت) از دو طریق که با هم ارتباط لاینفک دارند دامن زده شده است:

— نخست از طریق انحصار اکثر زمین های مناسب مسکنی در دست یک سلسله مراتب واقعی از دلالان و زمینداران که در رأس آنها باند پهلوی و گروه های وابسته به آن قرار دارند و برخورداری آنها از اهرم های اقتصادی، اداری و اجرائی افزایش بها آن.

— سپس از طریق جهت گیری اجباری سرمایه های کوچک و متوسط داخلی به سوی زمینه های غیرتولیدی بویژه زمین.

۱) **انحصار زمین ها**: سوداگران زمین بدون آنکه کمترین نقشی در تولید داشته باشند، یا کمترین خطری را برای بکارانداختن سرمایه های خود در زمینه های صنعتی و تولیدی تقبل نمایند، فقط از طریق انحصار زمین های وسیع و تثبیت مالکیت انحصاری خود بر آنها به سوداگری پرداخته و سودهای کلانی که غالباً «خریداران و مسائل ساختمانی و مصالح باید از یک الی ۴ ماه در نوبت بمانند و حتی بیشتر. و این مشکل در سطح مملکت موجود است نه تهران.» (اطلاعات، ۲۴/۱۰۴۰۰). «آجرشناری دانه های ریال بفروش میرسد.» (اطلاعات، ۱۴/۱۰۴۰۰).

بمراتب از سود ناشی از بکارانداختن سرمایه در زمینه های تولیدی بیشتر و سهل الوصول تر است به جیب می زنند و به مثابه انگل خونخواری از ثمره و دسترنج دیگران که خود کمترین نقشی در ایجاد آن نداشته اند زندگی میکنند. بورس بازان و زمین بازان حتی برای تحقق درآمد زمین خود ضرورتاً نیازی به ایجاد ساختمان در آن و فروش آن با ساختمان نداشته بلکه فقط از طریق اسپیکولاسیون صرف، از طریق افزایش مداوم بهای آن و انتقال آن از یک دست به دست دیگر در یک مدار سوداگرگانه خالص بدون هیچ خطر و دردسری حد اکثر سود را در زمانی بسیار کوتاه نصیب خود میکنند.

تسلط سیاسی و دولتی این دلالان وابسته به ابزارهای طرح ریزی و اجرائی کشور یکی دیگر از عوامل مهمی است که موضع مسلط و منحصر بفرد آنها را در این زمینه اقتصادی تثبیت و تضمین می نماید. ایجاد طرحهایی نظیر طرح تعیین محدوده تهران بوسیله دولت این هدف اساسی را دنبال می نمود که زمین های داخل محدوده را که عمدتاً ملک درباریان و وابستگان آنها، دلالان بزرگ و امرای ارتش است به دلیل برخورداری آنها از خدمات شهری و غیره به بهای سرسام آوری ترقی دهد و با اجرای چنین طرحی یکباره به میزان خارق العاده ای بر ثروت آنها بیفزاید. این طرح در واقع موقعیت ممتاز آنها را نه تنها در داخل محدوده شهر تهران بلکه در خارج آن نیز تضمین می نمود، زیرا این بورس بازان و صاحبان اراضی بویژه درباریان که علاوه بر زمین های داخل محدوده صاحب اراضی بسیار وسیعی در خارج محدوده نیز بودند هرگاه که لازم میشد بسادگی به انکای سلطه خود و ابزارهای طرح ریزی و اجرائی دولت با وارد کردن بخشهایی از اراضی خارج از محدوده خود به داخل حومه ناگهان قیمت آنها به نحو سرسام آوری افزایش میدادند و در یک چشم بهم زدن بدون هیچ دردسری میلیونها تومان به جیب میزدند. بهای این اراضی که قبلاً از متری چند تومان تجاوز نمیکرد ناگهان به چند صد تومان میرسید و سودهای کلان و بادآورده ای را نصیب صاحبان خود می نمود. در اینجا صرف انحصار زمین ها در دست این باند های غارتگر و کنترل آنها بر دولت به وسیله مهمی جهت چپاول هرچه بیشتر ثروت مردم توسط آنان در می آید.

علاوه بر سوداگری بروی زمین به اشکال مختلف، مسکن سازی نیز یکی دیگر از سرچشمه های مهم درآمد این دلالان را تشکیل میدهد. در سالهای اخیر، میزان سرمایه گذاری در بخش مسکن با شتاب فوق العاده ای افزایش یافته و از کلیه زمینه های اقتصادی پیشی گرفته است. میزان افزایش نیروی انسانی شافل نیز در این رشته بزرگترین رقم را دارا بوده است.

باند ها و دلالان گوناگون وابسته به رژیم در سالهای اخیر با اشتیاق تمام

سیاست آپارتمان‌سازی و شهرک‌سازی را در زمینه "تهیه" مسکن دنبال میکنند. در حقیقت، این سیاست به آنها اجازه میدهد تا حد اکثر سود ممکن را با بهره‌برداری از موقعیت مسلط منحصر بفرد اقتصادی و دولتی خود بدست آورند. زیرا علاوه بر ترقی دادن یکباره، بهای زمین‌های خودشان به اشکالی که گفتیم، با کمک شرکای خارجی سرمایه در خویشتن و برخورداری از حد اکثر امکانات لازم (چه از نظر تهیه مصالح ساختمانی و چه از نظر استفاده از خدمات شهری و تسلط بوروکراسی اداری) با حداقل مخارج ممکن قادر به تهیه این تاسیسات گردیده و باز با استفاده از موقعیت منحصر بفرد خود میتوانند آنها را به بهای دلخواه خود به فروش برسانند. مطابق آمار ارگانهای خود رژیم ساختمان متری ۱۲۰۰ تومان به ۶۰۰۰ تومان به بازار عرضه میگردد (کیهان، ۲، آبان ۱۳۵۶).

۲) جهت‌گیری سرمایه‌های کوچک و متوسط داخلی به سمت بخش‌های غیر تولیدی و بسوی زمین: سلطه بی‌چون و چرای امپریالیسم بر کلیه زمینه‌های اقتصادی و اهرم‌های اساسی و تعیین‌کننده اقتصادی و برخورداری وی و نمایندگان بومی بورژواکمیادورش از یک موضع اقتصادی مسلط و سرکوبگرانه، بناچار زمینه تولیدی فعالیت و حیات سرمایه‌های داخلی را بعینان فوق‌العاده‌ای تخریب می‌نماید و این سرمایه‌ها را از تولید و فعالیت‌های تولیدی جدا و منفک می‌نماید. در چنین شرایطی، سرمایه‌های کوچک و متوسط داخلی برای ادامه فعالیت خود هیچ چاره‌ای ندارند جز اینکه بسوی زمینه‌های غیر تولیدی اقتصاد بسوی "زمین" روی آور شوند. بدین طریق این سرمایه که در اراضی ملیونها نفر از اقتسار میانی و متوسط جامعه را تشکیل میدهد یا با خرید زمین و اکتفا به افزایش بهای آن راگد میشود و یا در یک شبکه پیچیده از روابط سود آگری و بورس‌بازی وارد میشود و یا ایفای یک نقش انگلی و غیرتولیدی اجبارا به افزایش بهای زمین کمک میکند. بعبارت دیگر، در این حالت مهم ترین وسیله درآمد آنها را "زمین" تشکیل میدهد. اینگونه سمت‌گیری وسیع و اجباری این سرمایه‌های داخلی با چنین ابعاد گسترده بسوی زمین خرید و فروش آن فقط و فقط میتواند نشان دهنده و اثبات کننده تسلط بی‌چون و چرای امپریالیسم بر کلیه اهرم‌ها و زمینه‌های اقتصادی کشور و دورکردن و طرد گسترده سرمایه‌های داخلی از عرصه‌های تولید باشد. این امر خود به بهترین وجهی نشان میدهد که چگونه تسلط هرچه بیشتر امپریالیسم

* برای مطالعه چگونگی جد شدن سرمایه‌های تولیدکنندگان متوسط و کوچک از تولید بعلت سلطه امپریالیسم، رجوع کنید به "مسائل انقلاب و سوسیالیسم"، شماره ۳، مقاله مربوط به "تورم".

بر بخش‌های اساسی اقتصاد با خود تمایل به رکود هرچه بیشتر تولید و مستگیری غیر تولیدی هرچه شدیدتر سرمایه‌های کوچک و متوسط و بعبارت دیگر رواج "اسپکولاسیون" و سود آگری را به دنبال می‌آورد. رکود اقتصادی کنونی ایران و رشد خصلت بیش از پیش انگلی آن نه نشانه درگون شدن همه جانبه روابط اقتصادی (آنگونه که برخی می‌پندارند) بلکه بعکس دلیل بارز سلطه بی‌واسطه و زرف امپریالیسم و درگونی روابط اقتصادی قدیمی به روابط جدید استثمار سرمایه‌داری وابسته بوده و نتیجه اجتناب ناپذیر انتقال خصلت رکود و گندیدگی امپریالیسم به ژرفای حیات اقتصادی جامعه ایران است.

سرمایه‌های کوچک و متوسط داخلی وارد شده به مدار بورس زمین نیز در مقابل خود امپریالیسم و وابستگان بومی آنها را مشاهده می‌نمایند. در این زمینه، همانطور که قبلا گفتیم انحصارگران عمده زمین و کنترل‌کنندگان اهرم‌های اقتصادی و سیاسی این بخش نیز کسانی جز سرمایه‌داری وابسته به رژیم و وابستگان دلال آنها نمی‌باشند. اینان بسویله ابزارهای متعدد و بسویله از طریق بانکهای تحت کنترل خود، سلطه کامل خویشتن را بر این سرمایه‌های کوچک و متوسط اعمال می‌نمایند و با ایجاد کانال‌های مالی این سرمایه‌ها را جذب، کنترل و اداره نموده و با شیوه‌ها و اشکال مختلف از قبیل وام مسکن، سپرده‌ها، پس‌انداز و غیره، این سرمایه را نیز در جهت منافع و برنامه‌های خود بکار می‌اندازند. از این رهگذر، سرمایه‌های کوچک و متوسط اقتسار خلقی در اینجا نیز از سرکوب اقتصادی و ناامنی فوق‌العاده در امان نبوده و در مقایسه با سودکلان سرمایه‌های دلالان وابسته ناگزیر باید به درآمدی بمراتب ناچیز تر و در عین حال نامطمئن اکتفا نمایند. زیرا اتخاذ سیاستها به شکلی است که باید به منافع باند‌های انحصارگر وابسته پاسخ گوید (مثل طرح محدود و تهران).

— — —

هرچند ساله مسکن در عمیق ترین ریشه‌های خود به تضادی که در کلیه جوامع طبقاتی میان شهر و روستا موجود است مربوط میشود و حل نهائی آن در گروه حل کامل این تضاد می‌باشد *، اما مشکل مسکن به شکل حاد کنونی و حتی فاجعه آمیز آن در ایران یکی از نتایج مستقیم نفوذ بیش از پیش امپریالیسم بر اقتصاد ایران * انگلس میگوید: حل مشکل مسکن "نه تنها به شرایطی که یک انقلاب اجتماعی در آن صورت میگیرد وابسته است، بلکه همچنین به مسائلی بسیار وسیعتر که یکی از اساسی ترین آنها از میان بردن تضاد میان شهر و روستاست مربوط میشود." (انگلس، مقاله مسکن، مجموعه آثار مارکس / انگلس، جلد هجدهم).

و استقرار روابط سرمایه داری وابسته می باشد که به تضاد اساسی فوق حدت و عمق بی سابقه‌ای بخشیده است. اکنون مطابق آمارهای خود رژیم بیش از ۵۰٪ افزایش هزینه زندگی مربوط به مسکن است.

بطور کلی می توان پیروسی را که منجر به ایجاد مشکل مسکن بصورت حاد خود در ایران گردیده است به شکل زیر خلاصه کرد: اجرای طرح های امپریالیسم در روستا سبب کننده شدن تعداد عظیمی از روستائیان می شود؛ هجوم روستائیان به حومه شهرها در جستجوی کار و انبوه شدن آنها بصورت اقتشار وسیع بیکار و یا نیمه پرولتر (که برای پائین نگهداشتن دستمزدها اهمیت اساسی دارد) در مدتی کوتاه نیاز توده های وجدی آنها را به تهیه مسکن در ابعاد وسیع طرح میکند؛ این نیاز حیاتی توده ها مورد سوء استفاده سرمایه داران و باند های حاکمه واقع شده و زمینه های مادی لازم را فراهم میکند تا آنها به اشکال مختلف بر بهای زمین های خویش بیفزایند (با اجرای طرح هایی نظیر "خارج از محدوده")؛ از آنجا که اینسان انحصار یا کنترل مصالح و ابزار ساختمانی را نیز در دست دارند، بهای این عوامل

* جدول زیر که از جمله اعترافات دستگاه های انتشاراتی و تبلیغاتی رژیم است (کیهان، ۲۷ شهریور ۱۳۵۶) با ارائه روند افزایش بهای زمین در چند سال اخیر، شدت سوداگری و میزان غارت و چپاول را در عرصه معاملات زمین و مسکن نشان میدهد.

منطقه	قیمت هر متر مربع (به تومان)		
	در سال ۱۳۵۶	در سال ۱۳۵۲	در سال ۱۳۴۶
گیشا	پائین ۵۰ تومان	۱۰۰ تا ۱۲۰	۴۰۰۰
پیوسف آباد	پائین ۵۰ تومان	۱۳۰ تا ۱۵۰	۴۰۰۰
عباس آباد	۴۰۰	۳۰۰ تا ۴۰۰	۷۵۰۰ تا ۷۰۰۰
امیریه	۳۰۰	۱۵۰۰	۵۰۰۰
پهلوی	۱۰۰۰	۶۰۰	۸۰۰۰
تهران پارس	۱۵۰	۱۳۰۰	۳۵۰۰
نارمک	۲۵۰	۱۵۰۰	۳۸۰۰
نیاوران	۴۰۰	۱۲۰۰	۲۷۰۰
کوش کبیر	۶۰۰	۴۰۰۰	۱۰۰۰۰
گوهر دشت	۳	۱۲۰	۱۰۰۰

نیز به میزان سرسام آوری افزایش می یابد، کمبود مسکن سبب میشود که بهای اجاره خانه به میزان سرسام آوری افزایش یابد؛ سیر صعودی اجاره خانه ها، فقدان وسائل ساختمان و گرانی آنها، مونوپول زمین ها و اجرای طرح های ضد مردمی رژیم نه تنها دهقانان را که از زمین رانده شده و به حاشیه شهرها روی آورده اند، بلکه همچنین کارگران و اقتدار وسیعی از خرده بورژوازی شهری را با مساله حاد مسکن و اجاره بهای سرسام آور روبرو میسازد.

بنابراین مشاهده میشود که حدت فوق العاده مشکل مسکن مولود این سیستم بوده و با عملکرد های اساسی و مکانیسم های پایه ای چپاول امپریالیستی پیوند ناگسستنی دارد و به هیچ وجه يك مساله گذرا و تضاد فی نیست. دامن زدن به مساله مسکن یکی از نهادهای ضروری سیستم حاکم را تشکیل میدهد و زمینه غیرقابل گذشت و پرمغفقتی برای چپاول دائمی هیات حاکمه و اربابان آنها بشمار میسرود. بهمین جهت، حل و حتی کاهش جدی آن در چارچوب سیستم موجود غیر ممکن می باشد. علاوه بر این، از آنجا که تنها برنامه حاکم بر اقتصاد کشور در شرائط حضور و سلطه امپریالیستی ها، برنامه چپاول و غارت خلق توسط کشورهای انحصارآرا مختلف امپریالیستی و نوکران کمپرادور آنها است، اصولا هرگونه تلاش امپریالیستها و رژیم دست نشانده برای "ارگانیزه کردن استثمار خود از خلق، به دلیل حدت تضاد های درونی (بوژوا در شرایط بحرانی کنونی) جز برای مدتی کوتاه، از پیش محکوم به شکست است.

گرانی زمین و گرانی سرسام آور و توأم با کمیابی و نایابی مصالح ساختمانی که نتیجه رشد تورم و انحصار کالاها و قیمت ها در دست رژیم وابسته است و بالاخره رشد سرسام آور اجاره بها، مخالفت های بورس بازان، اشکال تراشی های دولت ضد ملی و . . . اقتدار وسیعی از خلق را در مقابل مساله مسکن بمشابه يك مساله حیاتی قرار داده و بدان جنبه يك مشکل بزرگ عمومی میدهد. توده ها که کمترین امیدی به حل این مشکل بوسیله رژیم دست نشانده شاه ندارند - زیرا هر روز بیشتر احساس میکنند که خود این سیستم و رژیم و زمین بازان و انحصارگران وسائل تولید عامل اساسی دامن زدن به آن هستند - حتی آنگاه که علیرغم تحمل مصائب فراوان و گذار از موانع و مشکلات بی شمار و توان فرسای موجود وغالبا با صرف کلیشه دارائی و پس انداز خویش و با قرض و وام، دست به ساختن خانه میزنند، رژیم سرکوبگر را در مقابل خود مشاهده میکنند. بر چنین زمینه مادی است که جنبش "خانه سازی" آغاز میشود.

■ خصوصیات جنبش مردم خارج از محدوده

از میان جنبش‌های توده‌های سالهای اخیر، جنبش‌خانه سازی به دلایل مختلف جای بسیار ارزنده‌ای اشغال می‌نماید. این جنبش مبارزه‌ای حاد و گاه تا پای جان بود که توده‌های کثیری از مردم را در روی رژیم مزدور شاه قرار داد و منافع وی را بطرز جدی به مخاطره افکند.

مهمترین خصوصیات این جنبش را **توده‌های بدون آن** به مفهوم واقعی، **فهری بودن** و برخورداری از **همبستگی و اتحاد مستحکم** تشکیل می‌دهد. در زیر، این خصوصیات را بطور خلاصه بررسی می‌کنیم:

جنبش‌خانه سازی برپایه یک نیاز مادی، یعنی برای پاسخ به یکی از ابتدائی‌ترین حوائج یک انسان زنده که داشتن یک مسکن است، در شرائط عینی دردناک کار و زیست توده‌ها آغاز گردید و بار دیگر نشان داد توده‌ها در مقابل فشار طاقت فرسای زندگی خویش در سیستم اجتمعی موجود چاره‌ای جز توسل به واکنشهای شدید و توسل به مبارزه ندارند. سیستم استعماری موجود بخش عظیمی از این توده یعنی دهقانان را از زمینه تولید قبلی و محل سکونت خود جدا کرده و به حاشیه شهرها سرازیر نموده است. اما در این مکان‌جدید اینان نه تنها قادر به یافتن کار مطمئنی نیستند بلکه حتی سرپناهی هم برای خفتن ندارند و اگر بخواهند با دست خود لانه یا آلتونگی برای خود سرهم کنند با بولد و زرهای رژیم مواجه میشوند. بخش دیگر این توده یعنی کارگران و اقشار وسیع خرده بورژوازی نیز، از آنجا که در منگنه تورم فزاینده سیستم حاکم اسیرند و ناچار باید بطور مداوم کرایه سنگین تری بپردازند، یگانه راه ممکن برای رهایی از این اوضاع غیرقابل تحمل را تهیه مسکن برای خود حتی با پرداخت مخارج بسیار کم‌تر آن می‌بینند. به اعتراف خود ارگانهای رژیم "یکی از مشکلات بزرگ کارگران ایران مسکن است. نایابی اطاق خالی و گرانی اجاره بها و دور بودن راهها و ترافیک سنگین روزافزون واقعا زجر دهنده و کشنده است" (کیهان، ۲۹ آبان ۵۶). بدین ترتیب فشار اقتصادی سیستم سرمایه داری وابسته در برابر این مشکل حیاتی آنان یک راه بیشتر نمی‌گذارد: خود اقدام به ساختن مسکن نمایند.

با این زمینه آغاز، جنبش‌خانه سازی علیرغم اینکه به دلیل برخورداری نبودن از یک رهبری آگاهانه و فقدان سازماندهی مشخص جنبشی اساسا خود بخودی است، نشان دهنده درجه معینی از رشد آگاهی در توده است، یعنی آگاهی بر این امر که رژیم قادر به حل مساله مسکن برای آنان نیست و خود باید راسا دست بکار

شوند. اینان بخواهی احساس میکنند که چاره درد آنان فقط از دست‌های خود آنان ساخته است. این گاهی به پیش (و البته نه تنها گام) در متن این مبارزات در کسب آگاهی بوسیله توده‌ها است (و این گام بطوریکه خواهیم دید در خود متوقف نمیشود). علاوه بر این، انگیزه مادی تهیه مسکن در آنان چنان نیرومند است که به آنها اجازه میدهد از چارچوب قوانین ارتجاعی موجود که جلوی مسکن‌دار شدن آنان را میگیرد بی‌اعتنا خارج شوند. اینان با بی‌پروائی تمام در مناطق وسیعی، با داشتن سند مالکیت زمین و یا بدون سند، و غالبا **شهبانسه** و **بسدون** **اجازه شهرداری**، با کمک زن و فرزند و همسایه آغاز به ساختن خانه میکنند. این نخستین تظاهرات **اعتماد به نفس** و تکیه بر قدرت خود در این مبارزات در میان توده‌ها است. مبارزه اینان برای ساختن مسکن از همان نخستین گام، بطور عینی با درهم شکستن چارچوب تنگ قوانین ارتجاعی موجود خصیلتی **تجرسی** می‌یابد.

از آنجا که مساله مسکن یک نیاز فوری و یک مشکل واقعی توده‌های وسیعی از خلق را تشکیل میدهد این جنبش قادر میگردد در زمانی کوتاه توده کثیری از خلق (شامل اقشار و طبقات مختلف اما درگیر با یک مشکل واحد) را به مبارزه برانگیزد و این جنبش به یک جنبش توده‌ای به مفهوم واقعی کلمه تبدیل گردد. زیرا در آن علاوه بر اقشار وسیعی از خرده بورژوازی، نیروهای اصلی انقلاب یعنی کارگران و دهقانان از هستی ساقط شده شرکت دارند. شرکت توده‌های وسیع کارگران و دهقانان در این جنبش نقش تعیین‌کننده‌ای در قطعیت و رادیکال شدن هرچه بیشتر آن ایفا میکند.

رقم ساکنان خارج محدوده ۲۵۰ میلیون نفر و تعداد شرکت‌کنندگان در خانه سازی طبق برخی آمار به حدود یک میلیون و دویست هزار نفر میرسد. در عین حال باید خاطر نشان ساخت که مشکل خانه سازی و مهاجرت روستائیان و رشد جمعیت حاشیه شهرها محدود به تهران نبوده و تقریباً در کلیه شهرهای بزرگ و مراکز استانها جریان کم و بیش مشابهی وجود دارد. این ارقام بزرگ و گسترش این مشکل به شکل وخیم آن در تمام پهنه کشور، به نحو بارزی نشان میدهد که چگونه از این پس سیستم سرمایه داری وابسته بطور اجتناب ناپذیر در مدت نسبتاً کوتاهی به بحران هائی با وخامت فوق العاده که هزاران نفر از توده‌های خلق را درگیر خواهد ساخت، دامن میزند. با احساس چنین خطری است که مزدوران شناخته شده و فاشیستی نظیر فرهنگ فرهی (کادر تبلیغاتی سابق حزب توده و مزدور تبلیغاتی کونونی رژیم محمدرضا شاه) چون حیوانی که با حواس پنهانی خود عظمت زلزله آینده را محسوس کرده باشد، هراسان و سرآسیبه چنین هشدار میدهد: "روستائی کشاورزی را رها کرده و می‌خواهد تهرانی شود و با این حرص و ولع تهرانی شدن بکند نیسا

مشکلات ایجاد میکند. بیائید اقدام کنید و برای اینکار حتی دولت پیشقدم شود و این گروه کثیر را بروستا برگردانید و راه را بر آنها سد و کنید و برای اینسکار عوارض سنگین وضع کنید که قادر به پرداخت آن نباشند. برای تهرانی کارت شناسایی و کارت اقامت تهیه شود تا مشخص گردد که بروستی تهرانی است." (کیهان، ۲۴ مهر ۱۳۰۶)

اما سرمایه داران وابسته و رژیم حامی آنها و سخنگویان مزدور و رش خوب میدانند که آنچه توده های فقیر را اینگونه در حاشیه شهرها انبوه میکند نه "حرص و ولع تهرانی شدن" بلکه تهاجم سرمایه و کالاهای امپریالیستی است که ورشکستگی در هقانان، ویرانی کشاورزی و بحران روزافزون آنها به همراه آورده است و ایجاد این تجمع نیروی کار، بصورت یک ارتش ذخیره که وسیله پائین نگه داشتن دستمزدها و افزایش سود صاحبان سرمایه است ره آورد سلطه سرمایه و یکی از اولین شرط های عملکرد آن و در عین حال نتیجه ناگزیر این عملکرد است. رژیم وابسته و عوامل مزدور آن خوب میدانند که اگر در روستاها، شرایط زیست و تولید این روستائیان توسط همین سرمایه (که رژیم و عوامل مزدور و رش وظیفه حفظ و تامین سودآوری بیشتر آنها را عهده دارند) تخریب نمیکردید، زحمتکشان روستا هیچگاه زندگی و مسکن خویش را ترک نمیکردند و به محیط "ناشناخته" و خشن شهرها یا کناره آنها سرانزیر نمی شدند. سرانزیر شدن زحمتکشان روستا به شهرها محصول تشدید سیاست سرمایه امپریالیستی در شهر و گسترش آن تا روستاهای کشور، نتیجه ویران کردن اقتصاد روستائی و تشدید تضاد میان شهر و روستا توسط همین سرمایه امپریالیستی است. رژیم و مزدوران این حقایق را نیک میدانند، لکن آنچه آنان را بینناک ساخته اینست که با دیدگانی وحشت زده شاهد "انبوه" شدن گورکشان تاریخی خویشانند که در زیر گوش آنان مترآم می شوند و در عین حال در مقابل این انبوه شدن کاری از دستشان ساخته نیست.

هم اکنون بیش از چهار سال از آغاز این جنبش میگذرد و در این مدت، بویژه در دو سال اخیر، جنبشخانه سازی تقریباً همواره در حال رشد و اعتلا بوده است. تدوام و پیگیری و خصلت طولانی آن از آنجا ناشی میشود که عوامل برانگیزنده اش با مکانیسم های سیستم استثمار مستقر ارتباط داشته و حل آن در چارچوب این نظام غیرممکن بوده است و بهمین جهت بتدریج با رشد تضاد های آن دام زده میشود. و باز بهمین دلیل این جنبش - تا زمانی که این سیستم استقرار دارد و ناچار بسه بحران مسکن در امن میزند - علیرغم اینکه ممکن است از دوره های فروکش گذر کند، اما همچنان به تداوم خود ادامه خواهد داد. اگر در حال حاضر رژیم بر اثر مبارزه توده های مردم بناچار دست به عقب نشینی زده و خانه سازی را در بخش هایی از

خارج محدوده آزاد اعلام کرده است، اما این بدان معنی نیست که توده های زحمت کش خارج از محدوده اکنون قادرند با آزادی برای خود خانه بسازند، زیرا بازار بورس بازان زمین، گرانی مصالح و ابزار ساختمانی، رشد مالیاتها و غیره سبب میشود که مشکل آنان کمالکان بطور اساسی بر جای بماند. از طرف دیگر، رژیم علیرغم شکست مفتضحانه خود در قبال این مبارزات و اعلام ظاهری آزادی خانه سازی، ملامت میکوشد تا باز بر سر راه مردم اشکالات تازه ای بوجود آورد و موانع جدیدی بترشد و در عین حال میکوشد از طریق بازکردن پای بانکها و شرکت های خود در این زمینه و این بار به اشکال دیگری این توده ها را مورد بهره کشی قرار دهد. دولت که چاره ای نداشت جز اینکه زمین هایی را که توده ها به شکل قهری و با زور تصرف کرده اند، "ملی" اعلام نماید و آنها را بنا به گفته سخنگویان خود با اجاره سالانه حدوداً ۶٪ ارزش زمین در اختیار "مقتضیان" قرار دهد، اعلام میدارد: "مردم قوتی که شرکت های خانه سازی بخواهند در این اراضی خانه سازی کنند، دولت تسهیلات لازم را در اختیار آنها قرار خواهد داد و شرکت سرمایه گذاری ساختمانی بانک های ایران با آنها مشارکت خواهد نمود." (کیهان، ۱۰ شهریور ۱۳۰۶). بدین ترتیب رژیم سرمایه داران و سودگران در برابر مردمی که یا زمین هایشان را قهراً تصرف کرده و یا با ساختن آلتونک های خود در مجاورت زمین های آنان از "مرغوبیت" این زمین ها کاسته اند، درصد ایجاد راه جدیدی از سوء استفاده یعنی استثمار توده های خلق از طریق خانسازی "برای آنها" برمی آید، تا همین خانه های مرد محروم و فقیر که تا دیروز به شکل وصله ناجوری به ثروت آنها لطمه میزد ناگهان به وسیله پرسودی برایشان مبدل شود!

بطوریکه می بینیم، خود رژیم و صاحبان بورس و دلان آن همیشه از طریق کوشش در ایجاد طرق تازه و راههای مناسب استثمار و غارت در زمینه مسکن به این مشکل به شکل حاد آن تا مدت ها امان میزنند و مجموع این شرایط ناگزیر سبب میشود که این مشکل همچنان زمینه های افتراضی توده های مناسب و پرکوشی را تشکیل دهد. در جریان مبارزات پرشکوه خارج از محدوده، توده های فقیری که در تکاپوی ایجاد مسکنی برای خود بودند، از همان آغاز عملاً با کلیه "مقررات" رژیم در تضاد قرار گرفتند. واکنش قهری توده نسبت به شرایط مصیبت بار زیست خود، بسا عکس العمل قهری رژیم که منافع خویش را در خطر میدید مواجه گردید. اما این قهر ارتجاعی رژیم بنوعی خود - از آنجا که مشکلی که مردم برای حل آن به تکان آمده بودند از فوریت و ضرورتی حاد برخوردار بود - نمی توانست به چیزی جز برانگیختن هرچه بیشتر قهر توده ها منجر شود.

توده عظیمی از مردم زحمتکش در یک منطقه کمربندی وسیع که از شرق تا جنوب

و غرب حومه تهران را دربرمیگرفت با تصمیمی قاطع و حرکتی موج وار با هر آنچه در اختیار داشتند و به هر صورت که ممکن بود، به سرعت شروع به ساختن مسکن‌هایی (اگر بتوان به آنها مسکن گفت) برای خود کردند، لکن هنوز دیری نگذشته بود که با بولدووزهای ماموران شهرداری و رژیم مزدور شاه روبرو شدند که به حمایت از بورس‌بازان و زمینداران بزرگ شتافته بودند. از آنجا که این مسکن‌ها اغلب در یک محل و در مجاورت یکدیگر ساخته شده بود، بولدووزهای رژیم نه در مقابل یک فرد یا یک خانواده، بلکه در مقابل کپهای از خانواده‌ها و توده‌های که در آن محل مشغول به کار اند قرار میگیرد. در نتیجه، قهر ارتجاعی رژیم دست‌نشانده نه علیه افراد پراکنده، بلکه مستقیماً متوجه توده کثیری میگردد که بخاطر امر مشترکی بپا خاسته بودند. بهمین جهت، عکس‌العمل قهری توده، در حراست از منافع حیاتی و نتایج کار و زحمت خویش، خصولتی همگانی و توده‌ای بخود میگیرد و باز، از آنجا که اینسان به دفاع از آشیانه خود، بلکه اغلب با صرف کلیه دارائی و مال خود ساخته‌اند، برمی‌خیزند، عکس‌العمل آنان با بی‌پروائی تمام و مضمونی کاملاً رادیکال همراه میگردد. مقابله و پیکار جمعی مردم، روح مبارزه جوشی و تسلیم‌ناپذیری را هر دم بیشتر در آنان میدمد، بطوریکه درگیری‌های وسیع و خونین میان مردم زحمتکش و تخریب‌کنندگان خانه‌ها تا مدت‌ها ادامه می‌یابد و مناطق مختلف را در برمیگیرد.

در جریان این درگیری‌ها، عده کثیری از مردم زحعی و کشته شدند. در بسیاری از نقاط حومه تهران توده‌های زحمتکش در مقابل مامورین دولتی و بولدووزهای آنان بتدریج دست به تعرض‌های جانانه‌ای زدند. در شمیران، نو، در باقرآباد، در یاخچی آباد، در شهر شاهپور، در خانی آباد، در ملک آباد، در «زورآباد»... درگیری‌های وسیع و خونینی روی داد که به شهادت عده‌ای از ساکنان ارجان‌گذشته به زخمی شدن ماموران رژیم و متواری شدن آنها، به خرد شدن ابزار و آلات مخرب نیروهای دولتی، از کامیون تا وانت و جیب و بولدووزها و لودر منجر گردید. در بسیاری از نقاط، مردم کودکان خردسال خود را جلوی بولدووزها گذاشتند و زنان قهرمانانه در مقابل ماموران و کامیون‌هایشان سینه سپر کردند. در بسیاری نقاط مانند شهرری، مردم رئیس مزدور اجرائیات شهرداری را که فرماندهی عملیات تخریب را بزرعه داشت و همچنین عده‌های پلیس و راننده را طی درگیری‌های سختی بشدت مجروح ساخته و فراری دادند، و بولدووزها و کامیون‌ها و وانت‌ها و لودرها را درهم شکستند.

ماموران رژیم به امید بهت جلوگیری از مقاومت دستجمعی مردم، در برخی نقاط شبانه و بدون خبر قبلی به تخریب ساکن مردم پرداختند. در سایر موارد نیز غالباً بولدووزهای شهرداری و ماموران رژیم که به پشتیبانی از آنها آمده بودند،

بدون کمترین اطلاع قبلی تهاجم و تخریب را آغاز می‌نمایند و حتی فرصت جمع‌آوری وسایل را به صاحبان آنها نیز نمیدهند و آنها را با ساختمان درهم می‌کوبند، بطوریکه گاه کودکان خردسال زیر آوار مانده و کشته میشوند. در برخی نقاط مانند خاک سفید و جوادیه و تهران پارس، مزدوران رژیم حتی دهها خانه را هم که همگی دارای سند بودند به بهانه نداشتن جواز ساختمان تخریب نمودند. در سید - خندان ۲۰۰ نفر از عوامل مزدور دولت به ساختمان‌ها حمله کردند و آنها را درهم کوبیدند. شهرداری برای تخریب خانه‌ها «گروههای ضربت» بوجود آورد تا به مردم فرصت مقاومت ندهد، اما باز با پاسخ مردم روبرو میشود. در این میان، علاوه بر مزدوران دولتی، عمال موسسات خصوصی و انتفاعی وابسته به رژیم برای حفظ بورس زمین‌های خود، با استفاده از این فرصت شبانه به منازل مردم هجوم می‌برند و آنها را خراب میکنند. رسوائی هجوم شبانه این راهزنان بعدی بود که حتی طیبات عات مزدور رژیم نیز ناگزیر آنرا انعکاس دادند. روزنامه اطلاعات در ۲۵ مهر ۱۳۵۶ از قول مردم منطقه در این باره چنین نوشت: «نیمه‌های شب بود که یک عده کلنگ بدست من و افراد خانواده‌ام را از خانه بیرون کرده و آنرا با خاک یکسان کردند. اهالی میگویند که این افراد از طرف شرکت انتفاعی طرح لویزان هستند. این منطقه (منطقه مورد تخریب) متعلق به شهرک تهران پارس است و از کلیه تسهیلات شهری اعم از آب، برق و تلفن و غیره برخوردار می‌باشد و اهالی عوارض نوسازی را نیز مرتب پرداخت کرده‌اند (۱)» (اطلاعات، ۲۵ مهر ۱۳۵۶).

اما وحشیگری ماموران رژیم و هجوم شبانه باند‌های راهزن نه تنها مقاومت مردم را درهم نشکست، بلکه بعکس، خشم و عکس‌العمل جمعی توده‌ها را بیش از پیش برانگیخت و بر وسعت و شدت مقاومت و درگیری قهری مردم افزود.

جنبش‌خانه‌سازی از محتوی قهری عمیقی برخوردار بود. این قهر انعکاس و تبلور تضاد آشتی‌ناپذیری است که مملکت را با ضدخلق، با قدرت سیاسی حاکم بورژوازی کمپادور و ابزارهای سرکوب آن روبرو قرار میدهد. این رویارویی مستقیم و ملموس جنبش‌خانه‌سازی به توده‌ها امکان داد نسبت به ماهیت ضد خلقی قدرت سیاسی حاکم و نقش آن بمثابه حامی سرمایه داران، زمینداران و بورس‌بازان به شناخت بیشتری دست یابند. و اینرا اظهارات توده‌های درگیر و نتایج تربیتی که در این مبارزه یافتند بروشنی نشان میدهد.

این جنبش برای توده‌هایی که در آن شرکت داشتند درسهایی بزرگی دربرداشت. وجود یک دشمن مشترک عملاً به آنان آموخت که چاره‌ای جز تحکیم همبستگی و اتحاد برای مقابله با آن ندارند. آنان در عمل قدرت بیکران نیروی متحد خود را آزمایش نموده و بطور ملموس مشاهده کردند که از تراکم نیروی آنان چنان منبع عظیمی از

قدرت خلق میشود که حتی رژیم سرکوبگر شاه نیز چاره‌ای جز عقب نشینی (هرچند موقتی) در مقابل آن ندارد. اینان که مصمم بودند علی‌رغم تخریب‌های پیاپی مأموران و عمال رژیم به خانه سازی ادامه دهند، برای اینکه کار ساختن خانه‌ها را بلافاصله پس از خراب شدن از سر بگیرند و برای اینکه بتوانند آنرا به نحو مناسبی انجام دهند، چاره‌ای جز تحقق همکاری کلیه افراد محل نداشتند. طبق مشاهداتی که از نزدیک صورت گرفته و شواهد فراوان دیگر، در اغلب نقاط، خانه سازی بطور گروهی انجام میشد و وقتی خانه یا خانه‌هایی تخریب میگردد سایرین به کمک می‌شتابند. حتی بنا بر اعتراف روزنامه‌های رژیم، "امروز ساختمان‌ها را خراب می‌کردند و فردا دوباره مثل قارچ سبز میشدند". توده‌های مردم علاوه بر درک ضرورت نیاز به همکاری برای ادامه پیگیری ساختمان خانه‌های خود همچنین بتدریج دریافته‌اند که برای قادر بودن به مقابله با **ارتجاع متشکل**، چاره‌ای جز ایجاد یک **سازماندهی و تشکل نسبی** (هرچند به شکل نطفه‌ای و ابتدائی آن) ندارند. بهمین جهت، اغلب در سرتاسر یک منطقه با نوعی هماهنگی و آمادگی قبلی به مقابله با دشمن برمی‌خاستند و ابتکاراتی برای درگیری با نیروهای پلیس بکار می‌بستند. از آنجا که انتشار و طبقات مختلف در این مبارزه درگیر بودند، توانستند از نظر کسب آگاهی متقابل و رشد آگاهی کل این جنبش تاثیر زیادی برجا گذارند.

این جنبش بتدریج حتی در زمینه درگیری با مأموران دولتی و نمایندگان رژیم نیز بیش از پیش به سمت قهری تر شدن و تعرضی شدن سوق داده شد، که نمونه بارز آن در تظاهرات مقابل شهرداری شهرری و سایر موارد مشابه خوبی مشاهده گردید. بطور کلی، این جنبش توانست در برخی نقاط تا حدود زیادی نشانه‌های برجسته تری از تظاهرات آگاهی و قهر سازمان یافته (ولو بصورت ابتدائی) ارائه نماید.

این جنبش توانست با توجه به خصلت‌های فوق به پیروزی‌های بزرگی دست یابد و رژیم شاه و ابزارهای سرکوبش را علی‌رغم منافع عظیمی که از دست می‌داد به عقب نشینی وادار سازد. جمشید آموزگار، نخست وزیر، در روز ۱۰ شهریور، در یک صحابه مطبوعاتی، آزاد شدن خانه سازی را در نقاط وسیعی از خارج محدوده اعلام داشت و ملتسانه از مردم "استدعا" نمود که به دولت فقط ۱۰ روز "مهلت" بدهند تا برنامه‌ای برای تهیه مسکن فراهم نماید. مردم می‌دیدند که مبارزه آنان جانبانی را که خانه و اموال و کودکان آنان را با هم و بدون هیچ "مهلتی" درهم میکوبیدند، اکنون به "استدعای" مهلتی ۱۰ روزه واداشته‌است. بدین ترتیب، اینان ثمره حرکت توده‌های خود و اعمال قهر انقلابی و اتحاد و سازماندهی خویش را لمس می‌نمایند، لزوم حرکت متحد و پیگیری و نتایج این حرکت و قدرت جمعی خود را

احساس کرده و از آن بخوبی درس می‌گیرند. جنبش پرشکوه مردم خارج از محدوده با وجود خود بخودی بودن قادر میگردد توده‌ها را به درجه بالاتری از آگاهی نسبت به ماهیت رژیم و اعتماد به توان خویش و به ضرورت اتحاد و تشکل و اعمال قهر سوق دهد. آنان تا حدودی قادر میشوند جای خود را در جامعه روشن‌تر ندیده و از ظرفیت مبارزاتی خود و دیگران به نحو واقعی‌تری باخبر شوند. این جنبش یکی از زمینه‌های بسیار مناسب **اهدت توده‌های میان افشار و طبقات مختلف** را فراهم آورد و در واقع دستاور بزرگ آن، صرف نظر از پیروزی توده‌ها در رسیدن نسبی به این هدف خود، فراهم آوردن زمینه مناسب برای **اتحاد خلسی** بود. "گاه گاه کارگران پیروز میشوند ولی این پیروزیها گذرنده‌است. نتیجه واقعی مبارزه آنها کامیابی بلاواسطه آنها نیست، بلکه اتحاد کارگران است که همواره در حال نضج است. (مارکس/ انگلس: "مانیفست حزب کمونیست"، فارسی، چاپ پکن، صفحه ۴۹).

این جنبش و پیروزیهای آن همچنین نقش مهمی در برانگیختن روح بیداری و مقاومت در توده‌ها و دامن زدن به سایر مبارزات مردم داشت، بطوریکه سرآغاز مبارزاتی گردید که در یکسال اخیر سراسر کشور را فراگرفت. و با ایفای یک نقش راهگشا، از طریق نشان دادن عملی سمت صحیح مبارزه، اعمال قهر توده‌ای و ضرورت اتحاد و تشکل، پیروسی را دیکال تر شدن آنها را بیش از پیش تشدید نمود. به جرات میتوان گفت که در مبارزات سالهای اخیر هیچ عامل دیگری به اندازه جنبش فوق باخسوس صیاتی که بر شعوریم و به دلیل شرکت طبقات مختلف خلق در آن، در رادیکال شدن هرچه بیشتر این افشار و طبقات نقش نداشته است. * "ما از گذشته آموختیم و در زمان کنونی می‌بینیم که فقط انواع نوین جنبش‌های توده‌ای و یا براه افتادن **نهاد** و **پیروستی** انتشار نوین توده‌هاست که واقعا روحیه مبارزه و مقاومت را در همگان بر می‌انگیزد." (لنین: "آوانتوریسم انقلابی"، تکیه از ما).

* این نکته شایان توجه است که در اعلامیه‌های رفرمیستها و لیبرالها در برخورد به جریان مبارزات اخیر و جنبش‌های روزها و ماههای اخیر و ادگیری و رشد آنها کمترین اشاره‌ای به نقش جنبش وسیع و مبارزات خونین و پر دامنه و متد خانساز گردان زدن مبارزات، جنبش‌ها و مبارزات اخیر و نقش آن در عقب نشینی رژیم نشده‌است، و اینگونه وانمود میشود که این مبارزات گویا با "صورت" چند اعلامیه از چند شخصیت آغاز گشته‌است!

* یکی از نمونه‌های بارز تاثیر این مبارزات در جنبش دانشجویی می‌توان بر شناسی مشاهده کرد. عامل اساسی سمت گیری توده‌های پیش از دانشجویان و ابراز همبستگی عمیق آنها با جنبش توده‌های وسیع خلق و خروج بیش از پیش آنها از

برای جنبش مارکسیستی لنینیستی ایران تجربه زنده و خلاق این جنبش بمثابة يك نمونه برجسته جنبش توده‌های حاوی آموزش‌های بزرگی است جهت درك بهتر اصول تخطی ناپذیر جنبش‌های توده‌های و قانونمندی‌های مبارزه طبقاتی بطور اعم و خصوصیات و درجه رشد و آمادگی جنبش‌های توده‌ای امروز ایران بطور اخص. این جنبش بمثابة صحنه‌ای زنده از مبارزه اجتماعی و طبقاتی با صراحتی بسیار بارز و پیکر نشان داد که توده‌ها تا چه درجه‌ای آماده مبارزه و از جان گذشتگی هستند و روشنفکران انقلابی تا چه حد از رشد مبارزه توده‌ها هلهب مانده‌اند. این جنبش بار دیگر با صراحت تمام انحراف و نافرجامی مثنی‌های بریده از توده و ماورای توده و بی‌پایگی شیوه‌های ساختگی ارتباط غیرمستقیم با توده، ارتباط از طریق "عمل مسلحانه پیشتاز" و سایر تزه‌های ساخته ذهن روشنفکران خرده بورژوا را اثبات نمود. این جنبش عظیم توده‌ای و آفاق و دامنه قهری آن در عمل ورشکستگی معتقد آ ضد مارکسیستی "برانگیختن" تصنعی توده و عمل کردن بجای توده را بطور قطعی اعلام نمود و صحت ارزیابی‌های گذشته مارکسیست لنینیست‌ها را در رد تئوری‌های التقاطی و اندیشه‌های خرده بورژوائی سازمان‌های چریکی به نحو تردید ناپذیر نشان داد *، ضربه‌های کاری بر بنیان تئوری‌های چریکی وارد نمود و مهر باطل بر اعتقادات مبتنی بر تحقیر توده که چیزی جز تعمیم غیرعلمی ضعف و تصورات ذهن روشنفکران چریک بر ذهن توده‌ها نبود، کوبید. این جنبش بار دیگر سمت و شیوه صحیح حرکت روشنفکران و پیوند آنها با خلق یعنی حرکت روشنفکران به سوی توده‌ها (و نه حرکت توده به دنبال روشنفکران) را در خطوط اساسی خویش ترسیم نمود و با ظاهر کردن اشکال نطفه‌ای از تشکل خود بخودی، بارقه‌های جاندار از آگاهی،

دانشگاه برای رفتن به درون توده‌ها و توجه بیشتر به ضرورت برقراری پیوند نزدیک با خلق بدون تردید متاثر از گسترش و رادیکال شدن مبارزه توده‌ها و بویژه در این اواخر گسترش جنبش‌هایی نظیر خانه سازی است. این پروسه‌ای است اجتناب ناپذیر که در کلیه کشورهای تحت سلطه امپریالیسم سرنوشست جنبش دانشجویی را با سرنوشست توده‌های اصلی خلق پیوند می‌زند.

* مراجعه شود به ارزیابی‌های ما در رد تئوری‌های چریکی "سازمان چریک‌های فدائی خلق" و "سازمان مجاهدین خلق ایران" در شماره‌های اول و دوم "مسائل انقلاب و سوسیالیسم".

ابتکار و قابلیت تشکل و اتحاد پذیری توده‌ها، وظیفه خطیر مارکسیست / لنینیست‌ها را در پیوند مستقیم و بی‌واسطه با توده و سوق دادن مبارزه آنها به سوی مبارزه‌ای با شکل و محتوای غنی تر و سطحی عالیتر با حدت تمام برجسته نمود.

با حرکت از شناخت این وظیفه خطیر بود که در جریان این مبارزات، آن گروه‌ها و تشکلات مارکسیستی لنینیستی که راه ارتباط با توده را نه از طریق "تبلیغ مسلحانه" و "عمل مسلحانه" و نه از طریق "حمایت مسلحانه" بلکه از طریق پیوند مستقیم با مبارزات خلق می‌دانستند، در راه انجام این وظیفه خطیر و کاستن از فاصله تعظیمی که پیش‌رو را از توده‌ها جدا می‌سازد، حرکت کردند. بدیهی است کسانی که همچنان علیرغم واقعیت کوبنده زندگی، در حفظ معتقدات خرده بورژوائی و تئوری‌های من-درآوردی خویش پافشاری کرده و میکوشند این معتقدات را در اشکال و پوشش‌های جدید از قبیل "تشویق (!)" مردم به مبارزه به خورد جنبش دهند و یا کسانی که تردید و ناتوانی خود را در پیوستن واقعی به جنبش توده‌ها و شرکت مستقیم در آن در ظاهر "طرد" یکسبه، بینش "گله‌چویانی" خود نسبت به توده و تحت شعار فریبنده "آمادگی برای استقبال" از جنبش توده پنهان می‌سازند، نمی‌توانسته و نمی‌توانند در تحقق این وظیفه نقش چندانی بازی کنند و چه بسا که همچنان گذشته بدان لطمه نیز وارد آورده و می‌آورند. و برعکس، کسانی که با اعتقاد راسخ مینسی بر ضرورت "ارتباط فشرده و نزدیک با مبارزه روزمره توده‌ها" و "سازماندهی مبارزات و مقاومت‌های قهرآمیز توده‌ای"، در جریان این مبارزات، سنگیری صحیح نموده و به اقدام بموقع و سریع و کله به سازماندهی هرچند قسمی ولی موثر این مبارزه برخاستند، توانستند نمونه‌های برجسته‌ای از سنگیری واقعی توده‌های و آمیزش با توده و مبارزات آنرا به منصه ظهور برسانند.

مهذبنا، نباید فراموش کرد که علیرغم این تلاش‌های پراکنده و موفق قسمی، خصوصیت اصلی این جنبش را در مجموع، فقدان رهبری آگاه و سازمان یافته تشکیل میدهد و همچنان این توده‌های خلق بودند که با مبارزه خود راه واقعی و شیوه صحیح مبارزه را از طریق ارائه دستاورد‌های گرانمای فوق به روشنفکرانسی که چشم بینا داشتند آموختند، برای روشنفکران انقلابی راهگشایی میکردند و آنها را از برج عاج خویش به درون خود فراخواندند و وظیفه اساسی روشنفکران انقلابی را در قبال توده که تجلی روشن آن در سخنان زیرین رفیق مائوتسه دون نهفته است در حرکت عملی خود تصریح نمودند:

"باید به هر رفیق آموخت که خلق را از جان و دل دوست بدارد و به ندای وی با دقت گوش دهند. به هر جا که می‌رود در میان توده‌ها

باشد. بجای اینکه خود را در راس آنها قرار دهد با آنها درآمیزد. با توجه به سطح آگاهی موجود توده ها آنها را بیدار کند و آگاهی سیاسی آنها را بالا ببرد. به توده ها کمک کند که با طلبانه، رفته رفته، مشکل شوند و کلیه آن مبارزات لازمی را که شرایط داخلی و خارجی زمان و مکان معین اجازه میدهد بتدریج بسط و توسعه دهند. *



نکات در باره مشخصات اساسی اقتصاد سرمایه داری وابسته در ایران

شناخت خصلت جامعه اساس شناخت صف بندی جامعه، اساس شناخت نیروهای خلق و ضد خلق و پایه حل مسائل انقلاب است. با توجه به این اصل و اهمیت آن، ما در گذشته کوشش کردیم به سهم خود در راه ایجاد شناخت درست از تغییراتی که در دو دهه اخیر در بافت اقتصادی/اجتماعی ایران بوجود آمده است، گام برداریم. امروز گرچه گسترش و غلبه روابط سرمایه داری وابسته در ایران دیگر کمتر مورد تردید گروه ها و سازمان های انقلابی و مارکسیستی میهن ما است، معینا هنوز از جانب هیچ یک از گروه ها و سازمان های نامبرده هیچگونه کار جدی و قابل توجهی در این زمینه انجام نگرفته است. صرف نظر از برخی گروه ها که همچنان با کلی گوئی و جملات ابهام آمیز از خود رفع مسئولیت می نمایند و همه چیز میگویند برای اینکه هیچ چیز نگفته باشند، آن گروه هایی نیز که از غلبه مناسبات سرمایه داری وابسته در ایران صحبت میکنند غالبا از این مناسبات در کجائی انتقادی و نادرست دارند، روابط سرمایه داری وابسته را با روابط سرمایه داری بطور کلی مترادف می سازند و یا حتی از "امپریالیسم ایران" (۱) سخن میگویند. به همین جهت، در برخورد به صف بندی طبقاتی جامعه، به نیروهای انقلاب و وظائف انقلاب، به استنباطاتی کاملا نادرست و انحرافی آمیز میروند.

با نداشتن های زیر (به نیال بزرسی های گذشته ما) کوششی است درجهت توضیح این مناسبات و روشن ساختن روابطی که در دو دهه اخیر در نتیجه تهاجم گسترده سرمایه امپریالیستی در ایران استقرار یافته است. ما در آینده خواهیم کوشید در کنار بررسی های تئوریک در این زمینه، با تکی بر بررسی های مشخص در ایران در راه تعمیق این شناخت گام برداریم.

● ویژگی‌ها و اشکال عمده

سرمایه‌داری وابسته شکل معینی از سلسله سرمایه انحصاری امپریالیستی است که از طریق سرمایه امپریالیستی و کمپرادوری به منظور تبدیل اقتصاد و سرمایه داخلی جوامع وابسته به زائده سرمایه امپریالیستی، در این کشورها مستقر میگردد. ویژگی اساسی و اشکال عمده این سلطه در زمینه اقتصادی عبارتست از:

- ۱- تسلط سرمایه‌های امپریالیستی از طریق وارد کردن کالاهای سرمایه‌های (ابزار تولید) و استقرار موسسات واحدهای صنعتی مورد نیاز (و یا منطبق با برنامه‌های) امپریالیسم، حفظ و کنترل تکنولوژی آن بر این تاسیسات از راه استخدام و استثمار نیروی کار و وارد کردن آن در درون یک پروسه تولید که بوسیله خود امپریالیسم و کارگزارانش سازماندهی میشود یعنی از طریق قرار دادن نیروی آزاد شده و سرمایه امپریالیستی و مختلط در برابر یکدیگر و از این طریق جذب ارزش اضافی نسبی حاصل از کار کارگر.
- ۲- انقیاد صوری نیروی کار و جذب ارزش اضافی حاصل از بخش‌هایی از اقتصاد که در آنها اشکال تولیدی کهن و سنتی به زیست خود ادامه میدهند (بویژه در بخش مهمی از کشاورزی) بدون از میان بردن این اشکال تولیدی کهن و سنتی. در زیر کوشش میکیم این اشکال سلطه و استثمار سرمایه امپریالیستی را بطور مختصر مورد بررسی قرار دهیم.

(۱) بخش‌هایی از صنعت و کشاورزی که سرمایه امپریالیستی در آن، در سازماندهی پروسه تولیدی یعنی در خود پروسه تولید مستقیماً شرکت میکنند:

انحصارات امپریالیستی در این بخش‌ها هم بر سرمایه هم بر پروسه تولید هم، بر نیروی کار هم، بر تکنولوژی و هم بر منابع طبیعی کنترل داشته‌اند آنها را طبق نیاز خود جهت میدهند.

در این بخش‌ها ما شاهد ایجاد روابط تولیدی سرمایه‌داری وابسته که تضمین‌کننده و فراهم‌کننده بخشی از پروسه انباشت در ایران در خدمت امپریالیسم است میباشیم. ارزش اضافی حاصل از این بخش‌ها در ایران انباشت نشده و به خارج جذب و در نزد مونوپولهای امپریالیستی انباشت میگردد. انباشتی که در ایران بوسیله بورژوازی کمپرادور صورت میگردد تا درجه‌ایست که بشا به پایگاه وسیله انتقال و سمت‌دهی عمده‌ترین بخش این ارزش اضافی حاصله در ایران را برای انباشت در خارج میسر و امکان پذیر سازد.

نیروی کار در این بخش‌ها مستقیماً بوسیله سرمایه امپریالیستی و کمپرادورها استثمار میشود و بنا بر این در این بخش‌ها تضاد اصلی، تضاد میان کار و سرمایه امپریالیستی است (و نه کار و سرمایه).

استقرار صنایعی که بدینگونه تاسیس میگردد به هیچ وجه نشانه "صنعتی شدن" ایران نیست زیرا هرکدام از این صنایع تشکیل یک حلقه یا یک حلقه‌های مختلف یک زنجیره تولیدی است که ابتدا و انتهای آن در درون ایران قرار ندارد. مثلاً میتوان از کارخانجات مونتاژ قطعات نام برد که قطعات و ابزار اصلی تولیدی در کشور متربول تهیه میشود و برای مونتاژ بد داخل ایران میاید. کارخانه مربوطه به مونوپول خارجی که لازم تهیه تولید ماشین را میسازد بجای صدور خود ماشین به ایران قطعات یا ابزار و سایل تولید کننده اتوموبیل را در ایران وارد و مستقر مینماید. بدین ترتیب اتوموبیلی که در ایران تهیه و ساخته میشود فقط قسمتی از یک زنجیره تولیدی از یکار انداختن سرمایه اصلی اولیه را تشکیل داده و فروش آن در ایران در حقیقت پایان پروسه تحقق ارزش اضافی نهفته در این کالا است که به خارج باز میگردد و در آنجا انباشت میشود.

از آنجا که صنایع مستقر شده هرکدام یک حلقه متفاوت از زنجیره‌های تولیدی مجزا و بدون ارتباط بهم دیگر بوده و بوسیله مونوپولهای مختلف و در ارتباط با نیاز تولیدی این مونوپولها در ایران مستقر شده‌اند و به نیاز همدیگر پاسخ نمیگویند و هیچ‌کدام تکمیل‌کننده و لازم و ملزوم یکدیگر نیستند و خود تشکیل یک زنجیره اقتصادی همبسته را نمیدهند لذا کل این مجموعه فاقد یک پیوند و هماهنگی درونی بوده و با رشد سرمایه‌داری واقعی جامعه مغایرت داشته و حتی با آن در تضاد میباشد (۱)

امپریالیسم بر اساس مناسبات و مکانیزم فوق که فاکتور محرکه اقتصادی و سیاسی سلطه بر جامعه را تشکیل میدهد علاوه بر جذب ارزش اضافی حاصل از کار تولید -

(۱) مراجعه شود به "مسائل انقلاب و سوسیالیسم" شماره ۲ ص ۱۳۵ و ۱۴۶

کنندگان، از طریق ابزارهای اساسی مسلط خویش مانند بانک‌ها، موسسات اقتصا-
دی و دولت، از طریق تهاجم این سرمایه‌ها بر بخش‌های دیگر تولیدی و اقتصادی
پروژه استثمار توده‌ها و سلب مالکیت از خلق را تشدید میکند.

اگر رشد شیوه تولیدی سرمایه‌داری کلاسیک از طریق رقابت آزاد منجر به نابودی
جبری اجبارات مافوق اقتصادی و یا غیر اقتصادی مسلط بر مناسبات میان تولید-
کننده مستقیم و استثمار کننده میگردد و این امر به نوبه خود تولید سرمایه‌داری را
توسعه میداد، در شرایط تسلط امپریالیسم و انحصارات، از آنجا که سرمایه انحصاری
امپریالیستی بر کلیه زمین‌ها و حلقه‌های تولید از سرمایه گرفته تا قیمت و مصرف و نیروی
کار و غیره، مسلط اند یعنی در شرایطی که رقابت آزاد سرمایه‌داری مستقل جای
خود را به انحصار امپریالیستی میدهد، یک جبر غیر اقتصادی که همان سیاست
امپریالیستی است بر تولید جامعه حاکم میگردد. چیزی که از توسعه سرمایه‌داری
بوسیله سرمایه داران مستقل از امپریالیسم و از طریق رقابت آزاد سرمایه‌ها جلوگیری
بمعمول می‌آورد. در این جبر غیر اقتصادی یعنی جبری که ناشی از حرکت مستقل و نیاز-
مندیهای طبیعی و درونی سرمایه در رقابت آزاد نیست، همان سیاست انحصار جویانه
امپریالیسم است که به شیوه‌ها و طرق مختلفی از قبیل انحصار تولید، انحصار
قیمت در بازار و کنترل آن و نوسان قیمت‌ها بر حسب بهای واردات و غیره، صورت
میپذیرد. با از میان بردن زمینه رقابت آزاد، توسعه سرمایه‌داری امپریالیستی با رشد
سرمایه ملی و مستقل در جوامع تحت سلطه در تضاد قرار میگیرد و بدین ترتیب
سرمایه امپریالیستی به مانعی در برابر رشد سرمایه‌داری مستقل و آزاد در این کشور
ها تبدیل میگردد.

بنابر این امپریالیسم برای اعمال چنین اجبارات مافوق اقتصادی (یعنی اجباراتی
که خارج از مدار حرکت مستقل و نیا زمندیهای طبیعی و درونی سرمایه در رقابت-
آزاد، بر تولید جامعه تحمیل میشود) و ایجاد زمینه‌های مناسب عملکرد خود، به
یک دولت وابسته که این سیاست را اعمال نماید، نیازمند است. به عبارت دیگر برای
استقرار روابط سرمایه‌داری وابسته وجود یک نیروی دولتی متمرکز وابسته و اتکاء به
قدرت قهری آن ضروریست.

در سیستم سرمایه‌داری وابسته، از یکطرف تضاد میان سرمایه انحصاری مسلط
وابسته به امپریالیسم و سرمایه داخلی غیر وابسته و تهاجم مداوم و انحصارزانه
اولی بر دومی زمینه رشد آزادانه و مستقل سرمایه‌داری در جامعه را سد نموده و از

(۲) مراجعه شود برای توضیحات بیشتر به مقاله تورم "مسائل... شماره ۳ -

طرف دیگر سرمایه امپریالیستی که با هدف کشتن ارزش اضافی به خارج از کشور وارد
میشوند، خود نیز بمثابة مانع ادعای در مقابل شکوفایی اقله‌ی قرار میگیرند و هر
نوع گسترش تولید را سد میکنند. به بیان دیگر حرکت درونی و ذاتی سرمایه‌کس
برای رشد سرمایه‌داری باید در درون تولید سوق داده شود، سمت دهنی غیرتولیدی
آن در عصر امپریالیسم بوسیله سیاست‌های وی منطبق بر اهداف اقتصادی آن نشان
دهنده طفیلیگری و گنبدگی سرمایه‌داری امپریالیستی است، از رشد سرمایه‌داری
واقعی بر پایه رشد تولید جلوگیری بعمل می‌آورد: "چنانکه دیدیم عمیق ترین
پایه اقتصادی امپریالیسم انحصار است. این انحصار، سرمایه‌داری است، یعنی
از بطن سرمایه‌داری و در شرایط عمومی سرمایه‌داری یعنی تولید کالایی و رقابت
آزاد بوجود آمده و با این حال، این انحصار نیز مانند هر انحصار دیگر تمایلی
ناگزینی بوجود می‌آورد که متوجه رکور و گنبدگی است." (لنین: "امپریالیسم
بعثانه بالاترین مرحله سرمایه‌داری").

(۲) انقیاد صوری نیروی کار و جذب ارزش اضافی توسط سرمایه امپریالیستی:

بزرگی دیگر سرمایه‌داری وابسته در اینست که در کنار بخشهایی که در آنها
سرمایه امپریالیستی مستقیماً وارد پروژه تولید شده بخش‌های دیگر اقتصاد را که
بر اساس تولید کوچک و سنتی بهره‌بردار می‌شوند حفظ نموده ولی ارزش اضافی
حاصل از آنها از طریق رابطه مبادلاتی و بدون دخالت در پروژه تولید جذب می-
کند. بر خورده‌ی اجمالی کشاورزی ایران نشان میدهد که چگونه امپریالیسم در کنار
شرکتهای کشت و صنعت، تعاونی تولید... (که سهایی زراعی در آن سرمایه
انحصاری مستقیماً در پروژه تولید شرکت دارد) بخش‌های وسیعی از کشاورزی را
که تولید در آنها مطابق روش سنتی (با تکلیف و تقسیم کار عقب مانده) و اگر از
طریق کشت کوچک و خرده مالکی صورت میگیرد، حفظ میکند و بدون از میان بردن این
اشکال تولیدی کهن و سنتی ارزش اضافی حاصل از آنها جذب مینماید. این ارزش
اضافی از طریق استیلای صوری سرمایه امپریالیستی بر نیروی کار و به عبارت دیگر بسط
شکل ارزش اضافی مطلق جذب میگردد. بدین معنا که بدلیل حاکم بودن رابطه صرفاً
پولی در بازار، دهقانانی که به تولید کهن و سنتی اشتغال دارند، برای تأمین
معیشت و خرید مواد مصرفی و ابزار تولیدی مورد نیاز خود ناگزیرند کار روزانه خود
را هرچه بیشتر طولانی کنند. بدین ترتیب امپریالیسم بدون شرکت مستقیم در پروژه
تولیدی در این بخش‌ها، از یک سو به تشدید استثمار مولدین در این بخش‌ها
میپردازد و از سوی دیگر نه تنها ارزش و مدرنیزه شدن آنها جلوگیری میکند، بلکه
بطور کلی اقتصاد این بخش‌ها را به ویرانی میکشاند.

مسئله جذب ارزش اضافی از طریق انقیاد صوری نیروی کار که امروز توسط سرمایه‌داری امپریالیستی انجام میگیرد، در دوران پیدایش و رشد سرمایه‌داری در اروپا نیز مانعی در برابر رشد سرمایه‌داری بود. مارکس در برخورد به پروسه رشد سرمایه‌داری خاطر نشان میسازد که تا زمانیکه سرمایه در پروسه تولید اشکال عقب مانده تولیدی مستقیماً وارد نشود، این شیوه‌های عقب مانده (در عین حال که از طریق بازار به تبعیت سرمایه در می‌آیند) به زیست‌خود ادامه می‌دهند. مارکس این تبعیت صوری نیروی کار از سرمایه و نتایج آنرا چنین توضیح می‌دهد:

"من تبعیت صوری (یا ظاهری) کار از سرمایه را شکلی مینامم که بر پایه ارزش اضافی مطلق قرار گرفته است زیرا این شکل فقط بشکل صوری از شیوه‌های تولید قبلی که بر پایه آنها بطور خود بخودی ظاهر شده (یا از خارج وارد میشود) متمایز میشود، متناسب با اینکه تولیدکننده بلاواسطه بصورت صاحب کار خود باقی میماند یا اینکه طرز به انجام کار اضافی برای دیگری باشد. تمام آنچیزی که عوض میشود فقط اجبار اعمال شده یا شیوه بکار رفته برای استخراج کار اضافی است." (۱)

"هنگام استیلاری صوری سرمایه بر کار، در آغاز هیچگونه نوآوری تکنیکی در خود شیوه تولید وجود ندارد. پروسه کار کاملاً بهمان شکل قبلی جریان مییابد با این تفاوت که اکنون تابع سرمایه است." (۲)

بهین دلیل ارزش اضافی که به این طریق اخذ میشود نه یک ارزش اضافی نسبی بلکه یک ارزش مطلق است. زیرا ترقی آن نه از طریق افزایش بار آوری کار بوسیله وارد کردن روش‌ها و تکنیک‌های جدید کار و تقسیم کار جدید بلکه بوسیله افزایش ساعات کار تولیدکننده با همان روشها و ابزارها و تقسیم کار قدیمی صورت میگیرد (۳)

مجرهای جذب این ارزش اضافی مطلق در ایران عبارتند از:

- ۱ - کنترل قیمت تولیدات کشاورزی مالکان و تولید کنندگان کوچک کشاورزی به وسیله دولت در بازار و ایجاد مونیپولهای خرید این کالاها.
- ۲ - از طریق عملکرد سرمایه‌برایی و وام بانکها و اعتبارات کشاورزی در ده.

(۱) کارل مارکس - کتاب سوم جلد ۳ ص ۲۰۲

(۲) کارل مارکس - همانجا ص ۲۰۳

(۳) "تولید ارزش اضافی مطلق منحصراً یک مسئله مربوط به طول روزانه کار است. تولید ارزش اضافی نسبی روش‌های تکنیکی کار و ترکیب‌های اجتماعی را از سر تا ته دگرگون میکند." (سرمایه. جلد اول.)

۳ - از طریق فروش مواد لازم برای تولید کشاورزی و نیز مواد لازم برای مصرف کشاورزی و روستائیان بوسیله بازار تخت کنترل (فروش کالاهای امپریالیستی) بدین ترتیب رابطه تولیدکننده مستقیم با استثمارگر بصورت یک رابطه صرفاً پولی ظاهر میشود. در این مورد مارکس میگوید:

"آنچه در تبعیت صوری اساسی است عبارتست از رابطه صرفاً پولی میان آن کسی کار اضافی را تصرف میکند و آن کسی که آنرا فراهم میکند. تبعیت از محتوی ویژه فروش ناشی میشود، و مقدم بر آن نیست مثل حالتی که تولیدکننده در یک رابطه غیر پولی (یعنی در یک رابطه غیر از رابطه میان دارنده کالا با دارنده کالا) ملامت اجبار سیاسی، در برابر استثمارکننده کارش قرار میگیرد." (۱)

در این بخش‌ها (که شامل بخش عظیمی از کشاورزی است) تضاد موجود در میان دهقانان و تولید کنندگان کشاورزی (یا همان اشکال تولیدی قدیمی) از یک طرف و سرمایه مختلط کمپرادور امپریالیستی (بصورت ابزارها و مجراهای گوناگون آن مثل بانکها، تعاونی‌ها، بازار تحت کنترل سرمایه امپریالیستی و دولت) از سوی دیگر است. هرچند که سازمان و شکل کهن تولید آرتیزان یا خانوادگی و یا غیره.. در این بخش‌ها بعلاوه عدم نفوذ مستقیم سرمایه پروسه تولید دگرگون نشده، اما ارزش اضافی حاصل از آنها (از کار تولیدکننده مستقیم) از طریق مجراهای فوق و در تحت شکل مطلق خویش جذب میشود. استثمارشده‌دهقانان بوسیله امپریالیسم واخذ حداکثر ارزش اضافی مطلق ممکن از کار آنها از طریق افزایش ساعت و شدت کار و انباشت آن در خارج از کشور و در کشورهای متروپول امپریالیستی باعث میگردد که صرف هرگونه مخارجی برای نوآوری در شیوه‌ها و متد کار و ورود تکنولوژی پیشرفته و مکانیزاسیون در کشاورزی بوسیله خرده مالکان امکان پذیر نباشد. (اساساً تقسیم پر هرج و مرج زمین‌ها و تقسیم آنها به قطعات بسیار کوچک و گاه تعلق چند قطعه کوچک پراکنده به یک خرده مالک، امکان یک کشت مکانیزه با صرفه را نمیدهد). بنابراین نیروهای مولده تکنیکی و امکان و زمینه رشد نمی‌یابند و مهاجرت اجباری و مداوم روستائیان به شهر و جدا شدنشان از تولید نیز به نیروهای مولده انسانی آسیب میرساند. بعبارت دیگر رشد سرمایه‌داری وابسته و سلطه سرمایه امپریالیستی بر روستا تنها به رشد نیروهای مولده منتهی نمیگردد، بلکه مانع اساسی این رشد گردیده و نیروهای مولده را چه از نظر وجه تکنیکی چه از نظر وجه انسانی آن تخریب میکند.

(۱) مارکس - همانجا - ص ۲۰۲

اگر در پروسه تاریخی شیوه تولید سرمایه‌داری کلاسیک، انقیاد صوری کار بوسیله سرمایه (بدون تسلط سرمایه و دخالت آن در پروسه تولید فاضلی و آرتیزان) بعلت وجود رقابت آزاد و همراه با آن وارد کردن تکنولوژی جدید و استقرار روش‌های جدید کار، وظایف تحول و تغییر شکل کیفی بعدی خوتان شیوه تولید و حرکت بسوی انقیاد واقعی کار بوسیله سرمایه بود. در ایران از آنجا که این استثمار و انباشت بوسیله سرمایه مونیولها در خارج از ایران صورت میگیرد، امکان تحول کیفی و بنیادین روابط اقتصادی کهن تولید کشاورزی سد میگرد و نقش انگلی امپریالیسم در این نهفته است زیرا از یکطرف، در بخشهایی از اقتصاد، اشکال تولید کهن حفظ گشته و ارزش اضافی مطلق حاصل از آنها را استخراج میکند و از طرف دیگر امکان هرگونه تحولی را بسوی استقرار شیوه سرمایه‌داری سلب مینماید.

اگر در هنگام رشد شیوه تولید سرمایه‌داری کلاسیک و نابودی اشکال تولید سنتی ماقبل سرمایه‌داری، از میان رفتن تولیدات سنتی همراه با توسعه تولید این کالاها به شیوه تولید سرمایه‌داری بود یا بعبارت دیگر تولید این کالاها در مقیاس و بسا شیوه تولید کوچک و سنتی جای خود را به تولید این کالاها با شیوه های تولیدی جدید و در مقیاس وسیع واگذار میکرد و خود نابود میشد، در شرایط نفوذ سرمایه امپریالیستی، نابود شدن تولیدات داخلی و سنتی ضرورتا و الزاما با ایجاد همبستگی کالاها به اشکال و شیوه های جدید تولیدی همراه نیست. تولیدات سنتی میتوانند از طریق رقابت و رشد کالاهای وارداتی و یا تورم بی سابقه در این سیستم نابود گردد بدون اینکه تولید جدیدی جایگزین آن شود.

بنابراین تسلط امپریالیسم از طریق استقرار روابط سرمایه‌داری وابسته در ایران بمعنی درگرفتن کردن سازمان و پروسه تولید در کلیه بخش های اقتصادی جامعه نیست بلکه سرمایه امپریالیستی از یکطرف با درگرفتن کردن پروسه تولید و استقرار روابط تولید سرمایه‌داری وابسته در بخش هایی از صنعت و بخشهایی از کشاورزی و کنترل کردن خود پروسه تولید و اخذ ارزش اضافی نسبی و از طرف دیگر با ایجاد و تغییر اندک در اشکال سنتی تولید (حفظ تکنیک ها و روش های عتیق کار و اشکال ابتدای تقسیم کار...) در بخشهای دیگر اقتصاد مثل بخش مہی از کشاورزی، همراه با جایگزین ساختن روابط استثمار قدیمی (فتوالی) (۱) با روابط جدید استثمار استخراج ارزش اضافی حاصل از آنها بوسیله ابزار و کانالهای مختلف و جدید جذب نموده و در مجموع حیات اقتصادی جامعه را که یک کل ناهمگون باقی مانده است تحت سیطره خود میکشد (بدون آنکه در کل آن یک سازمان تولیدی واحد و همگون (۱) زیر نویس در صفحه بعد.

که ویژه یک شیوه تولید سرمایه‌داری کلاسیک است بوجود آورد.

در شرایط سرمایه‌داری وابسته در جامعه ایران، در عین اینکه پایه های اقتصاد خود کفایتی از میان رفته است اما اشکال کهن تولید و روش ها و تکنیک های قدیمی کار همچنان باقی مانده، ولی تولید کنندگان مستقیم بویژه خرده مالکان و اجاره داران اینبار مازاد تولید خود را نه عمدتاً به ارباب فتوال بلکه عمدتاً به نمایندگان امپریالیسم و دولت وابسته به آن، از طریق کانالهای جذب این مازاد تولید یعنی بانکها، تعاونیها... میپردازند.

مناسبات اقتصادی موجود میان این کانالها و ابزار جذب امپریالیستی از یکطرف و تولید کنندگان مستقیم از طرف دیگر رابطه ایست که ظاهراً هیچ اجبار غیر اقتصادی بر آن حکمفرمانیست. تولید کنندگان نقش فروشنده کالا و این موسسات نقش خریدار و یا بالعکس را ایفا میکنند این روابط صورت ظاهری یک رابطه پولی و اقتصادی دارد. ابزارها و موسسات در ظاهر جبر غیر اقتصادی بر تولید کننده مستقیم اعمال نمیکند. سرمایه امپریالیستی نه بر پروسه تولید تولید کننده مستقیم، بلکه بر کار او تسلط داشته و ظاهراً با وی وارد یک معامله میشود، این محتوی همان چیزی است که انقیاد ظاهر کار بوسیله سرمایه نامیده میشود. بعبارت دیگر همزیستی شیوه های تولید در این سیستم اجتماعی مثل یک سیستم نیمه مستعمره - نیمه فتوال نیست که حاوی مدارهای جداگانه و نسبتاً مستقلی از تولید و استثمار فتوالی (رابطه اقتصادی دهقان -

زیر نویس از صفحه قبل

منظور از مناسبات فتوالی عبارت از اخذ مازاد کار تولید کننده مستقیم بوسیله ارباب فتوال از طریق اعمال اجبار غیر اقتصادی (یا ماوراء اقتصادی) است. (رجوع شود به سرمایه کتاب سوم - جلد سوم - ص ۱۷۱). در یک نظام فتوالیسی تئوریک این رابطه جبری در چارچوب یک اقتصاد خود کفایتی و اشکال سنتی تولید صورت میگیرد. در جامعه نیم فتوالی با اینکه پایه اقتصادی خود کفایتی (خاص نظام فتوالی تئوریک) روبرو زوال میرود در عین حال، مناسبات استثمار فتوالی یعنی اخذ مازاد کار تولید کننده مستقیم بوسیله مالک ارضی فتوال از طریق اجبار غیر اقتصادی و همچنین اشکال سنتی تولید و تقسیم کار، کم و بیش محفوظ میماند. در مورد جامعه نیمه فتوالی چین مائوتسه دون میگوید:

"اساس اقتصاد خود کفایتی دوران فتوالی ویران شده است ولی نظام استثمار فتوالی استثمار دهقانان بوسیله مالکان ارضی دست نخورده باقیست".
(مائوتسه دون - انقلاب چین و حزب کمونیست چین - جلد دوم - ص ۶۱ و ۶۲)
تاکید از ماست.

فقدان و تولید خود کفایتی و تحکم و یا تضعیف شده) و تولید سرمایه‌داری باشد بلکه کلیه ارزش‌های ایجاد شده چه در بخش صنایع وابسته و چه در بخش‌های سنتسی اکنون عمدتاً به وسیله مدار واحد سرمایه امپریالیستی، موسسات و ابزارهای وابسته به آن جذب می‌شود.

رکن اصلی و اساسی و پایه‌گویی این سیستم را مونوپلهای خارجی و داخلی و گروه‌های هبندیهای مختلف آنها تشکیل می‌دهند. این گروه‌های انحصاری هرکدام بر بخشی از تولید، توزیع یا مصرف چنگ انداخته و آنها در کنترل کامل خود قسریار داده‌اند. در این میان جایگاه سلطه را مونوپلهای اشغال می‌کنند که به جناح حاکم پیوند داشته و ابزار دولت را عمدتاً تحت کنترل خود دارند. بخش‌های پر سود واردات و صادرات بطور عمده از انحصار این مونوپلها قرار دارد همانطور که دیدیم این مونوپلها در جاهایی که بر تولید تسلط دارند از طریق تولید کالاها ی خویش تولیدات کهن را نابود می‌کنند و در زمینه‌های دیگر با سیل کالاها ی وارداتی صرفی خود از اقتدار و سیخ‌خلق سلب مالکیت نموده و زمینه‌های تولید غیر وابسته به انحصارات را خرد می‌نمایند. تورم فرساینده حاصل از این امر که همیای خرد شدن بخش‌های تولیدی جامعه بشکل سرسام‌آوری رشد میکند خود به سلب مالکیت این اقشار و طبقات دامن زده و سرمایه‌های کوچک و متوسط متعلق به خرده‌بورژوازی و بورژوازی متوسط، (ملکی) را که دیگر امکان بکار افتادن در بخش‌های تولیدی را ندارند بسوی زمینه‌های بورس‌بازی و غیر تولیدی مثل زمین و رباخواری سوق می‌دهد. این امر بنوعی خود در کنار مسایل حاد و وخیمی که ایجاد میکند به رشد تورم شتاب‌بسی می‌بخشد*.

● مساله ارضی

نفوذ و سلطه امپریالیسم در ایران و "اصلاحات ارضی" رژیم علیرغم ایجاد تغییرات در سیمای ایران و مناسبات درونی آن مساله ارضی را که تقسیم زمین میان دهقانان می‌باشد، بهیچوجه حل نکرده و حل آن همچنان به مثابه یکی از وظایف اساسی انقلاب باقی می‌ماند. منظره عمومی روستای ایران نشان می‌دهد که:

۱- بخش‌های مهمی از زمین‌های مرغوب در دست خانواده شاه، مالکان ارضی وابسته به امپریالیسم، شرکتهای مختلط امپریالیستی - کمپرادور (شرکتهای کشت و صنعت) و غیره باقی مانده‌اند. در این بخشها دهقانان زیر ستم مستقیم دستگاره بورژوازی - نظامی رژیم و وابستگان آن قرار گرفته و از طریق استثمار مستقیم نیروی کار

آنها بوسیله سرمایه‌های امپریالیستی - کمپرادور و همچنین از طریق بنگاه‌های تعاونی، بانکهها... بشدت مورد ستم قرار دارند.

۲- توده گبیری از خوش‌نشینان روستا فاقد زمین هستند و همچنان خواستار بدست آوردن زمین می‌باشند.

۳- دهقانان گبیری که بر اثر اصلاحات امپریالیستی از زمین کنده و به حاشیه شهرها رانده شده‌اند و در محل جدید نیز کاری که تا مین کننده زندگی آنان باشد نمی‌یابند، همچنان خواستار حل مساله ارضی و بدست آوردن زمین و کشت و کار کشاورزی می‌باشند.

۴- دهقانانی نیز که صاحب زمین شده‌اند توان وامکان لازم برای تحقق واقعی این مالکیت و برخورداري از آن را ندارند. اینان از یکطرف باید ابزار تولید، آب بذر و غیره را از بازار کالاها و تولیدات امپریالیستی خریداری نمایند که بعلت تورم بی سابقه پیوسته باید بهای بیشتری بپردازند و از طرف دیگر محصولانشان در برابر کالاها ی وارداتی امپریالیسم و دلان وابسته قادر به رقابت نبوده، ورشکستگی بیش از پیش آنان را سبب می‌شود بهمین جهت ما بطور روز افزون شاهد رها کردن اجازات تولید بوسیله اینان هستیم. لذا مساله زمین و برخورداري از مالکیت واقعی آن کماکان مساله حیاتی این تولیدکنندگان را تشکیل می‌دهد.

۵- دهقانانی که صاحب زمین شده‌اند اما زمینهای آنان، ناچیز، بدون آب و غیر مرغوب می‌باشند، خواستار بدست آوردن زمین، بهبود شرایط کشت و تضمین آب و دیگر لوازم کشاورزی هستند. اینان نیز که در روستای ایران اکثریت دهقانان را تشکیل می‌دهند و بیش از لایه‌های دیگر دهقانی مورد ستم می‌باشند خواهان حل جدی مساله ارضی هستند.

با توجه به شرایط فوق حل مساله ارضی مساله حیاتی اکثریت عظیم دهقانان می‌باشد. خواست دهقانانی که زمین ندارند و خواهان زمین هستند و نیز خواست دهقانانی که دارای زمین بوده ولی بدلا بلی متعدد قدرت بهره‌برداران و یا فروش کالاها ی خود در بازار تحت کنترل امپریالیسم و در منگنه اقتصادی وی ندارند و خواهان استقرار شرایطی هستند که برخورداري آنها از ثمرات مالکیت خود ممکن گردد، در تضاد با موجودیت و سلطه رژیم کمپرادور و امپریالیسم قرار میگیرند.

امپریالیسم و رژیم وابسته به آن نه تنها قادر به حل مساله ارضی نیست بلکه اصولاً هدف برنامه اصلاحات ارضی آنان را تحکیم سلطه سرمایه انحصاری بین‌المللی و عوامل بوسی آن تشکیل می‌دهد که میبایستی از طریق زد و بندها، سازش‌ها و

قدرت قهری دولتی بدون توجه به شرایط اقلیمی تولیدی و محیط زیست و امکانات رشد تولید روستا، به بهای قربانی کردن و بیخانمانی ملیونها دهقان، ویرانسی کشاورزی و سلب مالکیت از خلق انجام میگرفت. بنابراین آنچه کمالان در برابر انقلاب قرار دارد، محل واقعی مسائلمرضی، محل مسائلمرضی بشمیوه انقلابی توسط خود دهقانان است که باید به رهبری پرولتاریا و حزب آن با اتکاء به توده های وسیع دهقان فقیر و از طریق ایجاد ارگانهای قدرت انقلابی توده های روستا (سر اساس وحدت کارگران و دهقانان) و ضبط کامل زمین ها و تقسیم آنها بر اساس نیاز- مندیهای دهقانان و به نحوی که تأمین کننده واقعی شرایط توسعه کشاورزی و رشد نیروهای مولده است، تحقق یابند.

● مرحله انقلاب

کشور ما هم اکنون تحت سلطه کامل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی امپریا- لیسم قرار دارد. بورژوازی کمرادر - بوروکراتیک پایگاه طبقاتی اساسی وی را تشکیل میدهد. این تسلط کامل اساسی افساد رشد نیروهای مولده و سبب جلوگیری از شکوفایی ظرفیت های تولیدی جامعه گشته است. زیرا امپریالیسم یعنی سرمایه داری بین-المللی مانع اساسی استقلال و ترقی، مانع اساسی رشد و تکامل جامعه است امپریا-لیسم بهمدستی طبقات ارتجاعی داخلی، بورژوازی کمرادر - بوروکراتیک و زمین-داران بزرگ وابسته به غارت منابع کشور، به استثمار چند لایه توده های مردم، به اعمال ظلم و ستم علیه خلق مشغول است و سلطه خود را بر کشور ما اعمال مینماید. بنابراین این تضاد عمده جامعه تضاد توده های وسیع مردم با امپریالیسم و بورژوازی کمرادر و بوروکراتیک میباشد. وظیفه اساسی انقلاب را حل این تضاد یعنی برانداختن سلطه امپریالیسم و بورژوازی کمرادر و بوروکراتیک وابسته تشکیل میدهد. به عبارت دیگر - انقلاب ایران برای نیل به سوسیالیسم باید از مرحله مقدماتی حل وظائف ملی و دمو-کراتیک یعنی از مرحله انقلاب دموکراتیک نوعی برداشته شود. همه کسانی که از سلطه امپریالیسم در عذابند، زبان میبینند و یا دچار محدودیت هستند، یعنی کارگران، دهقانان اقشار خرد بورژوازی (اکثریت عظیم روشنفکران، کسبه، پیشه وران و دارندگان مشاغل آزاد) و بخشهایی از بورژوازی متوسط در مقاله با آن درینفهمد و به اقتضای این منافع در حد این منافع مبارزه علیه آن شرکت میکنند.

لذا مرحله کنونی انقلاب ایران، همانطور که نشان داده شد، نمیتواند در مرحله انقلاب سوسیالیستی باشد زیرا هدف عمده آن نه مبارزه برای الغای سرمایه داری

و مالکیت خصوصی بز وسایل تولید بطور کلی بلکه مبارزه برای سرنگونی سلطه امپریا-لیسم و حکومت دست نشانده، ضبط کامل کلیه منابع وسایل تولید (که در مالکیت سرمایه امپریالیستی و کمرادر آمیخته به آن قرار دارد) توسط حکومت دموکراتیک و انقلابی خلق، محل مسائلمرضی و ایجاد امکانات برای رشد سرمایه های ملی در چهارچوب محدودی که دولت انقلابی دموکراتیک برهبری طبقه کارگر برای رشد نیروهای مولده ضروری میباشد.

با توجه به شرایط فوق، مرحله انقلاب ایران همان انقلاب دموکراتیک نوین است. که ویژگی شرایط انقلاب ایران را دارا میباشد. ویژگی که سلطه پر هرج و مرج امپریالیسم که از یکطرف به رشد کوی قابل ملاحظه طبقه کارگر ایران بیش از پیش بر نقش آن در انقلاب افزوده است و از طرف دیگر اقتدار وسیعی از نیمه پرولتاریا بوجسود آورده است که پرولتاریا باید اینان را که نیروی مهمی را تشکیل میدهد با خود همراه ساخته و بر نقش مهم آنان تکیه نموده اینان را به همراه دیگر اقشار و طبقات خلق تحت رهبری راستیم خود متشکل نماید.

رهبری این انقلاب توسط پرولتاریا و حزب آن شرط حرکت بسوی آرمانهای سوسیالیسم، مقدمه و شرط ایجاد دموکراسی سوسیالیستی است و بدون این رهبری آگاه قاطع و بی گیر نه از پیروزی مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده آن و نه از دگرگونی سوسیالیستی جامعه میتواند سخنی در میان باشد.



مضحکه "حزب کمونیست کارگران و دهقانان": توطئه‌ای علیه جنبش کمونیست ایران

چندی پیش بخشی از "سازمان توفان" دومین استحالته تاریخ حیات سودا - گرانه خود را اعلام داشت و این بار نیز بهمان سرعت و سادگی "جهش تاریخی" اول بهمان سرعت و سادگی که روزنامه "نیمه مذهبی و ضد کمونیستی" "توفان" ناگهان به "ارگان سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان" تبدیل شده بود، به همین گونه نیز تغییر نام بخشی از "سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان" به "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" چند ماه قبل توسط مشتق سوداگر شاید اعلام گردید. برخورد به این نمایش صخره از نظر کسانی که به حد کافی با زیرگان آنرا می‌شناختند شاید در ابتدا غیر ضروری بنظر آید، زیرا نه مارکسیست لنینیست‌های ایران این بازرگان بی‌مایه را جدی می‌گیرند و نه طبقه کارگر و زحمتکشان ایران نامی از سازمان "توفان" شنیده‌اند. معینا با وجود این واقعیت، بعقیده ما افشای این - مضحکه و ترتیب دهندگان آن به چند دلیل ضروری و حایز است:

۱- اعلام استحاله؛ گروهی شاید و توطئه گر به "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" به ابتدال کشیدن مارکسیسم و حزب طبقه کارگر بدنام کردن مارکسیسم لنینیسم و جنبش کمونیستی و اهانت به طبقه کارگر و کلیه کمونیست های ایران است و لذا مارکسیست لنینیست ها نمی توانند نسبت به این ابتدال و این اهانت و بدنام کردن مارکسیسم بی تفاوت بمانند .

۲- نمایش تراژدی کمدی حزب بازان به حکم ماهیت عمل آنان با دگرگون نشان دادن پروسه ایجاد حزب کمونیست، ترویج معیارهای اپورتونیستی - رویزیونیستی به نام معیارهای کمونیستی و اخلال در ایجاد حزب کمونیست همراهی باشد، بنا - براین افشای این نمایش (علیرغم جدی نبودن آن) در ماهیت امر، مبارزه بمنظور پاکیزه نگه داشتن مارکسیسم از آلودگی های اپورتونیستی - رویزیونیستی و مبارزه در راه هموار ساختن راه ایجاد ستاد سیاسی پرولتاریای ایران است.

۳- استحاله؛ بخشی از توفان به "حزب کمونیست، . . ." ادامه توطئه ها و شیادی های سوداگران؛ مثنی عناصر درماند است که در راه رسیدن به مقاصد خود از دست زدن به هیچ توطئهای ابا ندارند و از این روضوری است که جنبش مارکسیستی لنینیستی ما با این توطئه ها هوشیارانه برخورد نماید .
از چنین دیدگاهی است که ما برخورد به این بنگاه جدیدالتاسیس را لازم می - دانیم و آنرا با مطالعه پیشینه آن آغاز میکنیم .

الف - پیشینه حزب بازان

اگر بررسی گذشته هر پدیده های شرط شناخت ماهیت و کیفیت کونی آن پدیده است، بررسی گذشته "حزب بازان" و سازمان مادر آنان "توفان" به جهت ویژگی این پدیده (گذشته سوداگران سازمان توفان) دوچندان ضروری و آموزنده است . بررسی هرچند مختصر این پیشینه سراپا ملو از اپورتونیسم و شارلاتانیسم بروشنی نشان میدهد که به ابتدال کشیدن مارکسیسم و حزب طبقه کارگر، اخلال در امر ایجاد حزب کمونیست ایران و مقابله مذبحخانه با انجام این وظیفه خطیر جنبش کمونیستی، مبین ما، بهیچ وجه به کودتای مسخره شیادان حزب باز خلاصه نشده، بلکه این تلاش اخلالگرانه از همان نخستین گامی که این جماعت فرصت طلب درصحنه سیاسی جنبش خارج از کشور پرداختند آغاز گردیده و همواره به طرق گوناگون و تحت اشکال مختلف ادامه داده شده و سرانجام با ولادت نامیون نوزاد ناص الخلقه اخیر در بارزترین و مفتضح ترین سیمای خود متجلی گردیده است. ما در زیر میکوشیم این پیشینه درخشان (!) را با اختصار و تا آنجا که به درک ماهیت اپورتونیستی و فریبکار حزب بازان کمک میکند بررسی کنیم.

نخستین سوالی که در این زمینه طرح میشود اینست که برای بررسی گذشته این دار و دسته از چه تاریخی باید شروع کرد؟ از تاریخ پیدایش "سازمان توفان" با ایدئولوژی نیمه مذهبی در ژانویه ۱۹۶۵ یا از تاریخ ایجاد "سازمان مارکسیستی - لنینیستی توفان" در ژوئیه ۱۹۶۷؟ بعبارت دیگر، آیا باید عمل تاریخی عده های "مارکسیست لنینیست کبیر" را که برای "دفاع از آرمان کمونیسم" بهروزنامه نیمه مذهبی توفان دوره دوم پیوستند مبدای حیات این گوهر تابناک جنبش کارگری مبین مان قرار داد، یا اینکه باید این دوره حیات آنها را که بقول خودشان "عاری از اشتباه نبوده است" (!؟) در داخل پرانتز گذارده و مبدای را ایجاد "سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان" قرار داد؟

در حالیکه بخش باقیمانده سازمان توفان میکوشد بطریق دوم عمل کرده و توفان دوره دوم را زبرکانه از دستور خارج سازد، حزب بازان برعکس خود و وارث تام و تمام سراسر حیات "توفان"، یعنی چهار دهه سالی که از تاریخ پیدایش توفان بشا به یک سازمان نیمه مذهبی میگردد میدانند. اینان در مقاله "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران دوره نوینی در مبارزات طبقاتی و ملی زحمتکشان ایران" مندرج در نخستین شماره ماهنامه "حزب" خود می نویسند :

" پس از تلاشی حزب توده ایران ، عده ای از وفادارترین و مومن ترین و قاطع ترین کادرهای حزب احیای حزب طبقه کارگر ایران را در سرلوحه کار خود قرار داده و با انتشار اولین شماره توفان در چهارده سال پیش مبارزه متشکل خود را در این راه مقدس آغاز نمودند ."

" امروز پس از گذشت چهارده سال ، روزنامه توفان افتخار دارد که با شادی تمام مژده احیای حزب را در عرصه ایران به اطلاع خوانندگان و هواداران خود برساند ."

" امروز پس از چهارده سال مبارزه پر فراز و نشیب برای احیای حزب طبقه کارگر ایران و دفاع از آرمان کمونیسم (...) حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران ، این گردان پیش آهنگ طبقه کارگر احیاء گردیده است ."

" بدین ترتیب ثمره مبارزه ۱۴ ساله توفان میوه گرانمای خود را به بار آورد . . . (توفان شماره ۱ ، دوره چهارم) . (تکیه از ما است) ."

حالا که بنیانگذاران حزب این چنین اصرار می ورزند که مبداء پیدایش سازمان مادر خود را به چهارده سال پیش رجعت دهند ، و ببینیم در چهارده سال پیش سازمان توفان چگونه تشکیل گردید و چه مشی و سیاستی اتخاذ نمود . خود روزنامه توفان جریان امر را به شرح زیر توصیف می نماید :

* البته ما در نوشته دیگری تحت عنوان " واپسین فتنهای اپورتونیسم محتضر " (اطلاعیه " اداره خارجی " حزب) بتاريخ ۲۵ آبان ، ۱۳۵۶ ناگهان با اظهار نظر دیگری در مورد مبداء توفان روبرو می شویم ؛ همانهایی که از چهارده سال مبارزه سازمان توفان صحبت میکردند ناگهان در این اعلامیه علیه بقایای سازمان می نویسند : " نگارنده این اعلامیه (مقصود اعلامیه دارودسته فروتن است) . . . چگونه به خود جسارت میدهد که اقدام انقلابی رفقای را ارزیابی کند که بیش از ده سال تمام جهت تحقق آرمان پرلتراری ایران گام برداشته ، علیرغم شرایط ترور و اختناق محمد رضا شاه ، حزب طبقه کارگر را در عرصه ایران احیاء نمودند . " (ص ۳ ، اطلاعیه " اداره خارجی ") .

الحق که تاریخ نویسان نسل های آینده در نگارش شرح حال " حزب طبقه کارگر ایران " در قدم اول دچار اشکال فراوان خواهند شد . و چه خوب بود که بنیان حزب طبقه کارگر ایران پرلتراری میهن را از این تردید خارج ساخته و در مورد مبداء پیدایش ستاد سیاسی پیشرو ، او را قاطعی صادر میکردند و همه می دانستند که بالآخره این " حزب " چهارده سال سابقه دارد یا ده سال .

" در درون سازمان مذکور (مقصود " سازمان انقلابی حزب توده " است) در اثر مشخص نبودن مواضع ایدئولوژیک ، وجود نظرات سیاسی نادرست ، کارها ، غلط تشکیلات ، و شیوه های غیر پرلتراری اختلافات ، بوجود آمد که در سپتامبر ۱۹۶۴ موجب جدائی سه تن از رفقا از آن گردید . در دسامبر همانسال چهار تن دیگر از رفقا با آنها پیوستند . این عده گروه سازمانی (۹) جدیدی را هسته گذاری کرده بمنظور جلب کلیه نیروهای انقلابی در ۲۱ ژانویه ۱۹۶۵ با انتشار روزنامه ای بنام توفان دست زدند . " (تاریخچه سازمان مارکسیستی لنینیستی ، توفان ، " توفان " ، دوره سوم ، شماره ۱۲) .

قبل از آنکه به اصل مطلب بپردازیم ، توضیح یک نکته ضروری است و آن اینکه سه تن و چهارتن " رفیق " که " توفان " از آنها صحبت میکند از " سازمان انقلابی " جدا نشدند زیرا هرگز به این سازمان تعلق نداشتند و اصولا مواضع آنان - موضعی که در زیر ملاحظه خواهیم کرد - وجه تشابهی با مواضع سازمان انقلابی آن دوره نداشت . البته قصد ما در اینجا ارزیابی گذشته " سازمان انقلابی " نیست ، لکن مسلم است که در آن زمان این تنها سازمانی بود که علیرغم اشکالات و انحرافات خود و علیرغم اپورتونیسم حاکم بر بعضی از عناصر رهبری کننده آن ، بشابه جریانی که نماینده جنبش مارکسیستی - لنینیستی ایران بود ، اکثریت قریب باتفاق مارکسیست لنینیست ها را دربر میگرفت . و درست بهین دلیل است که توفانی ها سعی میکنند مساله اخراج قاسمی و همراهنش را نیز که دو سال بعد به وقوع پیوست بصورت " خارج شدن " خود آنها از سازمان انقلابی " وانمود سازند .

اما از این گذشته ببینیم که آن ۷ نفری که به سبب " مشخص نبودن مواضع ایدئولوژیک ، وجود نظرات سیاسی نادرست و . . . " از سازمان انقلابی " جدا شدند پس از این جدائی و تشکیل سازمان ، توفان مواضع ایدئولوژیک خود را چگونه " مشخص " کردند و کدام " نظرات سیاسی درست " را تبلیغ نمودند و کدام " شیوه های پرلتراری " را رایج ساختند . برای پاسخ به این سوالات به مقالات شماره های متعدد دوره دوم توفان مراجعه کنیم . سراسر دوره دوم توفان (از ژانویه ۶۵ تا ژوئیه ۶۷) به ما سازمانی را نشان میدهد با ایدئولوژی نیمه مذهبی که اساس حرکت فکری و عملی خود را بر پایه یک سلسله معتقدات اسلامی ، ناسیونال - شونیستی ، و ضد - کمونیستی قرار داده است . در این سه زمینه نمونه های فراوانی را از مقالات سراسر دوره دوم روزنامه توفان ، میتوان استخراج نمود . که ما فقط به ذکر چند مثال بسنده میکنیم :

در سراسر دوره دوم خود، روزنامه «توفان» گویا توسط عناصر مارکسیست-لنینیست بنیان گذاری شده بود (فاسی و فروتن نیز در اواخر این دوره به آن پیوستند)، آشکارا به تبلیغ معتقدات مذهبی پرداخته و اقوال پیشوایان اسلام و احکام نهج البلاغه را زینت افزای روزنامه خود نموده و همه این تبلیغات آشکارا مذهبی را (که در تضاد آشکار با مارکسیسم لنینیسم قرار دارد) تحت لوای «جلب کلیه نیروهای انقلابی» بخورد خوانندگان خود داده است. شماره های «توفان» این دوره (دوره دوم) ملو است از جملات، نظیر:

«اگر دین ندارید و از روز رستاخیز نمیهراسید پس در دنیای خود آزاد باشید». (نقل قول علی علیه السلام). (دوره دوم، شماره ۱).

«به این مرد خدا درودی فرستیم و از انفاس ائمه اطهار مدد میطلبیم. که مردم ایران را در پیروی و اقتدا به این رادمرد در برگردن بنیان ظلم موفق بدارد». (شماره ۱)

«خداوند عالیمان دست و زبان و قلب را بجا داده است که از آنها بهره برداریم و آنها را بکار اندازیم». (شماره ۳، نام مقاله: «انکر المنکر المیف اصاب»).

«زیرا خدای بزرگ هرگز حامی جنایتکاران، محافظ جان آنان، جان ناپاک و پلید آنان نبوده...». (شماره ۵، سرمقاله).

... و الخ.

بنابین روزنامه «توفان» علاوه بر تبلیغ آشکار اعتقادات مذهبی و حتی اعلام این موضوع که «خط مشی ما بر اساس حق استوار است» به تبلیغ آشکار ناسیونالیسم تنگ نظرانه بورژوازی، تا حد شوینیسیم خالص و تبلیغات نژاد پرستانه پرداخته و همراه با آن آنتو کمونیسم و مواضع ضد چینی، را به مثابه متمم تفکیر ناپذیر شوینیسیم خود بطرز وسیم و پیگیر اشاعه داده اند:

«برای ما هیچ سیاستی چه زرد و چه سرخ و چه سیاه و چه سفید تعیین کننده خط مشی نتواند بود. خط مشی ما بر اساس حق استوار است و در اجرای آن از روشن ترین جامعه شناسی که امروز سرمایه گرانهای همه انسانهای روی زمین است، بهره برداری میکنیم». (شماره ۱).

«همه رنگها را چه سرخ و چه زرد و چه سیاه فرو ریزیم و رنگ ایران، خود را پهلوی یک جنبش مقدس ملی برگزینیم». (شماره ۱۳).

نویسندگان توفان دوره دوم از این «بیرنگی» خود آنچنان به وجد آمدند که درجائی حتی به سرودن ابیاتی نیز در این زمینه دست میزنند تا مگر سخن خود را دلنشین تر سازند:

«تو میندیش، بجز ایران تو بمان بر سر این پیمان

«که ز بیگانه چه سرخ و زرد چه یکی مرد و چه صد نامرد

«چه سیاه و چه سپید اندام بر نیائی بمراد کام». (شماره ۶)

البته در این میان توفانی ها برای اینکه ثابت کنند تا چه حد حامل ایدئولوژی خرده بورژوازی و بورژوازی بوده و از ایدئولوژی و شی مارکسیستی بدور هستند و باز برای اینکه نشان دهند تا چه حد به «حزب توده» و دستگاه رهبری آن تعلق خاطر دارند، به تبعیت از برنامه روزگیته مرکزی حزب توده در آن زمان، سیاست «جبهه واحد» و «جنبش ملی» و «اتحاد همه نیروها» را در برابر سیاست ایچاد حزب کمونیست که پرچم اساسی مارکسیست لنینیست ها است قرار میدهند و بدین ترتیب به مقابله با حرکت نوین جنبش کمونیستی مبین ما برمی خیزند:

«ما معتقدیم که در ایران باید یک جنبش ملی با اتحاد همه نیروهای پیکار جو و صرف نظر از اعتقادات خاص هر گروه بوجود آید و ایران را نجات دهد». (سرمقاله «توفان» شماره ۱، دوره دوم).

با همین مختصر روشن میشود که نطفه اولیه طفل نولوله در کدام زهدان بسته شد و سنگ اول بنیادی که «حزب» کونو، نتیجه تکامل ۱۴ ساله آن است چگونه بنا نهاده شد

در اینجا توضیح این مطلب ضروری است که روزنامه «توفان» دوره دوم حاصل طبیعی اندیشه و عمل یک عده مسلمان «ضددیکتاتوری» و «ترقی خواه» که از برخی مفاهیم مبارزه جویانه اسلام برای مبارزه علیه رژیم حاکم کمک میگیرند نبوده، بلکه محصول تفکر و بینش خرده بورژواهایی است که خود را مارکسیست لنینیست میدانند لکن به تصور خود راه جلب «نیروهای پیکار جو با اعتقادات مختلف» را در فریبکاری و شیادی و استفاده از پوشش مذهبی برای فریب مردم یافته اند.

بدین ترتیب، نقش مخربی که توفانی ها از همان آغاز کار خود ایفا نموده اند روشن میشود. توفانی ها که مدعی هستند برای «مشخص نبودن مواضع ایدئولوژیک سازمان انقلابی» از آن سازمان جدا شده اند، در آن زمان که «سازمان انقلابی» بحق پرچم مرزندی با روزینیسیم، ایجاد تشکل مستقل مارکسیست لنینیست ها و

تبلیغ و اشاعه مارکسیسم لنینیسم اندیشه مائوتسه دون را برافراشت، در آن زمان که مارکسیست لنینیت های سراسر جهان به رهبری حزب کمونیست چین در گرماگرم نخستین رویارویی با رویزیونیسم مدرن خرسجفی و بی ریزی جنبش نوین کمونیست-بودند، به ایجاد سازمان و یابهنتریکوئیسم روزنامه های همت گماشتند که رسانتشی مقابله با مارکسیسم لنینیسم توسط تبلیغات مذہبی-شونستی-آنتی کمونیستو، و مقابله با امر تشکل مستقل مارکسیست لنینیست ها از طریق تبلیغ تز جبهه واحد و اتحاد غیر اصولی "کلیه نیروهای انقلابی" و بالاخره مقابله با جنبش جهانی کمونیستی و جمہوری تودہای چپین (مقاوم ترین سد خلل ناپذیر ضد رویزیونیستی) تحت شعارهای "نه سرخ و نه زرد" بود. علیرغم تمام این تشبہات ننگین حنثال توفانی، ها دیگران را بای شری و وفاقی که خاص خرده بورژوازی راست و راست به نامشخص بودن مواضع ایدئولوژیک متهم میکنند. زهی وفاقت و بی شری!

شاید تصور شود که توفانی ها پس از تبدیل سازمان خود از یک سازمان نیمه مذہبی به یک سازمان "مارکسیستی لنینیستی"، از گذشته خود انتقاد کرده و آنرا طرد نموده و حرکت ماهیتا نوینی را آغاز کرده اند. لکن، تصور چنین چیزی تنها می تواند نشانه عدم شناخت کافی از ماهیت این دار و دسته فریبکار و اپورتونیست باشد، چه توفانی ها خود در مورد "استحاله" سازمان خود به یک سازمان مارکسیستی لنینیستی، چنین میگویند:

"در ژوئیه ۶۷، سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان بر مبنای مارکسیسم لنینیسم و آموزش مائوتسه دون تاسیس گردید. با تاسیس این سازمان دوره سوم توفان نیز با انتقاد از نوسانات و معایب دوره گذشته و با اعلام وفاداری کامل به مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون آغاز گردید." و اضافه میکنند:

"پس از مدتی تأخیر فعالیت خود را با انتشار دوره جدید توفان آغاز می‌کنیم. بدون شک روش ما در گذشته در جنبش مارکسیستی-لنینیستی مبین ما عاری از اشتباه نبوده است (..). در پاره‌ای از موارد دچار اشتباهات و نوسانات شدیم." (سرمقاله شماره ۱ توفان دوره سوم) تکیه روی کلمات از ما است.

اینست تمام. "انتقاد از خود" توفان نسبت به دوره دوم مذہبی-شونستی-آنتی کمونیستی خود که در پاره‌ای از "اشتباهات" و "معایب" و "نوسانات" خلاصه میشود. البته انتظار انتقاد از خود واقعی از این جماعت دغلباز تصور

باطلی است، بعلاوه آنان در واقع کاری نمیکند جز اعتراف آشکار به حقیقت امر، اقرار به اینکه اساسا و ماهیتا دستخوش هیچگونه تغییر کیفی نشده اند و همان پیش، و تفکر خرده بورژوائی و بورژوا-لیبرالی توفان دوره دوم را دنبال میکنند. بسا این تفاوت که اگر در دوره دوم خود از مذہب برای فریب خوانندگان و هوا داران خود استفاده میکردند، اکنون نقاب فریبنده تری یعنی مارکسیسم لنینیسم را برای پیشبرد مقاصد ریاکارانه خود یافته‌اند. از این نقطه نظر فقط از این نقطه نظر، بجات می توان گفت که برخورد آنها به گذشته خود کاملا "صادقانه" است، زیرا انتظار انتقاد از خود ریشم‌ای از فردی یا از سازمانی در صورتی، بجاست که این فرد یا سازمان دچار تحول ریشم‌ای شده باشد، چیزی که در مورد توفانی ها صادق نیست. بهر حال بینیم این حضرات در پوشش و در زیر نقاب جدید چگونه به عوام فریب، خود ادامه میدهند. بررس. دوره سوم توفان نشان میدهد که چگونه این جماعت دوستی و با چنگ و دندان به کلیه معیارهای خرده بورژوائی و اپورتونیستی میراث حزب توده چسبیده‌اند و چگونه با تمام قوا با معیارهای راستین جنبش کمونیستی مبارزه میکنند.

پ - توفان و مساله احیای حزب طبقه کارگر

پس از اخراج قاسمی و فروتن و سفائی از "سازمان انقلابی حزب توده" ایران در خارج از کشور (به سبب مواضع اپورتونیستی شان و خود داری شان از برخورد به گذشته) خود در رهبری حزب توده (این سه تن به سازمان توفان (که چند و چون آن باختصار ولی بقدر کفایت در بالا گفته شد) پیوستند و بدنال این پیوستن استحاله سازمان توفان به "سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان" صورت گرفت. در سرمقاله شماره یک دوره سوم توفان در این مورد چنین میخوانیم:

"... در این جریان مبارزه چند تن دیگر از رفا که از رویزیونیستهای حزب توده ایران بریده بودند و مارکسیست لنینیستها را به احیای حزب طبقه کارگر دعوت میکردند (مقصود همان سه نفر است) بر روی گروه توفان تأثیر گذاشت. در این جریان در داخل سازمان مبارزاتی که علیه راسترو (مقصود از "راستروی" البته مواضع پلاتنرم مذہبی-شونستی-ضد کمونیستی قبلی است!!) آغاز شده بود شدت گرفت و بالاخره گروه توفان با انکاء به مارکسیسم لنینیسم و اندیشه مائوتسه دون موفق شد که

بر این مشکلات فائق آید و بتصفیه خود دست زند." در ژوئیه ۶۷ سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان بر مبنای مارکسیسم لنینیسم و آموزش مائوتسه دون تأسیس گردید. (سرمقاله توفان، شماره ۱، دوره سوم).

ما در اینجا فرصت نداریم که به چگونگی " مبارزه " درونی توفان که منجر به " تصفیه " آن گردید بپردازیم. اپورتونیسم اخراجیون که (بهانه " مارکسیست لنینیست های بریده از رویزیونیست های حزب توده) به سازمان مدهیبی - شوینیستی - ضد کمونیستی توفان دوره دوم روی آوردند تا این تحفه را از درون فتوح کنند، کمتر از اپورتونیسم بانیان این سازمان شرم آور نیست. سالی که نکوست از بهار پیدا است. " مبارزه " درونی توفان دوره دوم نیز از چگونگی آغاز آن با اقدام سه تن مبنی بر روی آوردن به توفان دوره دوم پیدا است. بدنبال این پیوستن، " آموزگار بزرگ پرولتاریای ایران " احمد قاسمی و هراهسان او موفق میشوند استحاله سازمان توفان مدهیبی را به سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان همچون قصه چوبد دست سحر آهزیری جادویی در افسانه های کودکان تحقق بخشند. مارکسیست - لنینیست های ایران را بدین ترتیب ذوق زده و مهوت نمایند! بهرحال، از آن پس، " سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان " دکانی میشود برای قاسمی و شرکا تا از پشت آن تزعیفا انحرافی " احیای حزب طبقه کارگر " را در کار شتی خریصیلات و جتذلات شبه مارکسیستی مدت ده سال بخورد جنبش بدهند. این تز که بالاخره در عالم تصورات، در مخیله مثنی شیباد، بصورت " حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران " مادیت یافت، اساس تمامی مثنی و مواضع توفانی ها را تشکیل میدهد و ما نیز میکوشیم باختصار به افشای آن بپردازیم.

تز " احیای حزب طبقه کارگر ایران " قاسمی و شرکا که از همان آغاز مورد مخالفت و مبارزه شدید مارکسیست لنینیست های ایرانی قرار گرفت بر این حکم متکی است که حزب توده ایران حزب طبقه کارگر ایران، حزب کمونیست بوده و در سراسر دوران حیات خود تا پلنوم یازدهم این ماهیت خود را حفظ کرده و فقط در مهاجرت " تحت فشار " رویزیونیسم خرسجفی است که به " بیماری رویزیونیسم " دچار شده است. آنان با تمام قوا کوشیدند و میکوشند تا از دار و دسته رهبران خائن و فراری حزب توده دفاع نموده و گذشته اپورتونیستی و خیانت بار این رهبران را با گفتن اینکه آنها " عناصر انقلابی " ای بودند که تحت تاثیر " زندگی مرفه کشورهای سوسیالیستی " و " رفهمای نواستعماری شاه " و " فشارهای مادی و معنوی و سازمانی " حزب * لقب نابرابرند های که حزب بازان به پدر معنوی خود داده اند تا بدین ترتیب ب ساضره دکر ارانی را از جنبش بزد آیند .

رویزیونیست شوروی به اپورتونیسم و رویزیونیسم گردن نهادند * تطهیر کنند و بدین وسیله بر روی مسئولیت عظیم این اپورتونیست های کبیر - که قاسمی در زمره آنان قرار داشته - و بر روی نقش آنها در شکست نهضت ملی سالهای ۲۳ / ۲۰ پرده سائر کنند. آنان بدین ترتیب اپورتونیسم و رویزیونیسم حاکم بر حزب توده را نتیجه یک سلسله عوامل خارجی دانسته و از بررسی درونی این پدیده و بررسی عامل داخلی که همان ماهیت طبقاتی خرده بورژوازی و ایدئولوژی و مثنی و سیاست خرده بورژوازی حاکم بر حزب توده در سراسر دوران حیاتش می باشد، اپورتونیسمی که اجازه داد تا دستگاه رهبری حزب توده سرانجام به آفوش رویزیونیسم خرسجفی پناه برد، فرار کرده و بجای آن چنین حکم صادر میکنند :

" بنظر ما حزب توده ایران در مرحله نخست حیات خود بدون شك (؟) حزب طبقه کارگر ایران بوده است، زیرا اولاً جهان بینی طبقه کارگر یعنی مارکسیسم لنینیسم را راهنمای اندیشه و عمل خود قرار داد و هیچگاه از اشاعه آن باز نایستاد و افراد و کارهای خود را با این جهان بینی پروراند. ثانیاً مبارزه با امپریالیسم خارجی و ارتجاع داخلی، مبارزه بخاطر برجیست مناسبات نیمه فئودالی در ده رهای دهقانان، مبارزه بخاطر آزادی های دمکراتیک و دفاع از منافع طبقات زحمتکش سرسروحه رهنمود های سیاسی حزب جا گرفت و ثالثاً سازمان حزبی از بالا تا پائین بر اساس اصل مرکزیت دمکراتیک شکل گرفت. " (توفان، دوره سوم، شماره ۱، مقاله " حزب توده ایران " - تکیه از ما است) .

آیا راست است که حزب توده ایران آنطور که توفانی ها بدان معتقدند از نظر ایدئولوژی و سیاست و تشکیلات یک حزب کمونیست، یک حزب انقلابی طبقه کارگر بوده است؟ پاسخ به این سوال بیش و بدید توفانی ها را نسبت به معیارهای حزب طبقه کارگر و در نتیجه نسبت به حزبی که از همان آغاز در صدب " احیایش " بودند نشان خواهد داد. یک بررسی ولو مختصر مواضع مثنی و عملکرد حزب توده در سراسر دوران حیاتش پیچی ادعاها و احکام توفانی ها را اثبات میکند .

(۱) دروغ است که حزب توده " جهان بینی طبقه کارگر یعنی مارکسیسم لنینیسم را راهنمای اندیشه و عمل خود قرار داد " به شهادت کلبه اسناد، حزب توده بهانه یک حزب تمام خلقی، به توسط ملقه های از عناصر کمونیست قدیمی و مثنی عناصر بورژوا - لیبرال مانند سلیمان میرزا اسکندری (که سمت دبیرگی حزب را نیز بعهده داشت!) تشکیل گردید. در امرنامه حزب چه امرنامه صوب کنگره اول بتاریخ

* به نقل از جزوه " رویزیونیسم در تئوری و در عمل " انتشارات توفان، ص ۸۰ .

۱۳۳۲) وجه مراسم «صوب کنگره» دوم (بتاریخ ۱۳۲۷) در هیچ کجا صحبتی از مارکسیسم لنینیسم، جهان بینی طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر نیست. برعکس ما در این اسناد میخوانیم:

"حزب توده ایران حزب طبقات زحمتکش یعنی کارگران، دهقانان، پیشه وران و روشنفکران آزادیخواه است."

مارکسیسم لنینیسم و "حزب طبقه کارگر" تنها در طرح مراسم «صوب هیئات اجرائیه» حزب به سال ۱۳۳۱ سر در می آورند که آنهم در نتیجه فرار رهبران به دنبال کودتای ۲۸ مرداد، حتی به کنگره «حزب راه» نمی یابد. تا بالاخره در تاریخ ۱۳۳۹ (۱۹۶۰) است که حزب توده در پلنوم هفتم خود "مارکسیسم لنینیسم" و یا در حقیقت روزیونیسیم خورشیدی را رسماً مورد تصویب قرار میدهد.

۲) دروغ است که «مبارزه بخاطر برجیدن مناسبات نیمه فئودالی در دهقانان» در سرلوحه رهنمودهای سیاسی حزب جاگرفت. برجیدن مناسبات نیمه فئودالی و رهایی دهقانان از طریق دیگری مگر از طریق انقلاب دمکراتیک نوین میسر نیست بحال آنکه حزب توده هرگز سرنگونی نظام حاکم و کسب قدرت سیاسی را در برنامه خود قرار نداد. مصوبات حدافلکنگره های اول و دوم حزب بما یک حزب "ترقی خواه" را نشان میدهد که برای "اصلاحات اجتماعی" مبارزه میکند و نه برای انقلاب اجتماعی. درست است که حزب توده علیه امپریالیسم و ارتجاع و برای منافع طبقات زحمتکش مبارزه کرده است ولی این کاری است که هر حزب خرده بورژوازی نیز میتواند انجام دهد. بحث بر سر منافع عام طبقات زحمتکش بطور کلی نیست بلکه بر سر منافع اساسی و تاریخی پرولتاریا است. در مورد دهقانان، بااعتراف خود رهبری حزب توده در پلنوم یازدهم، حزب توده به دهقانان و کار در میان آنان اساساً بی توجه بود. حال چگونه حزبی که برنامه سرنگونی قهری رژیم ارتجاعی را ندارد و به نیروی عمده انقلاب نیز بی توجه است میتواند برای برجیدن مناسبات فئودالی و رهایی دهقانان مبارزه کند.

۳) دروغ است که "سازمان حزبی از بالا تا پایین براساس اصل مرکزیت دمکراتیک شکل گرفت". برعکس، برواج بی بند و بار فراکمیونیسیم و سکتاریسم و فقدان دمکراسی درون حزب توده شهره خاص و عام است و حقیقتی است که پلنوم های متعدد حزب توده نیز بناگیز بدان اذعان داشته اند. در حزب توده از آنچه که خبری نبود همان مرکزیت دمکراتیک بود. ماجرای فرقه بازی شرمینی و پشتیبانی اکثریت هیئات اجرائیه از آن دیگر زیانزد خاص و عام است. چهارمین پلنوم حزب توده در این مورد

اعتراف میکند که:

"روش هیئات اجرائیه حزب در مورد رهبری سازمان جوانان روش اصولی و آموزنده نبود (۱۴) و نه تنها موجب منفرد شدن شرمینی در افراد سازمان نمیشد، بلکه شرمینی را به تشدید اقدامات خود تشویق میکرد. در دوران اخیر که اختلافات در درون هیئات اجرائیه به اوج رسیده، اکثریت هیئات اجرائیه شرمینی و فراکسیون او را صریحاً و تلویحاً حمایت میکرد."

"فقدان دمکراسی داخل حزبی مانع دخالت توده های حزبی در حل اختلافات گردیده است. پلنوم معتقد است که اگر دمکراسی در حزب حاکم بود این اختلافات در صورت تظاهر با دخالت توده های حزبی در نطفه خفه میشد."

بنابراین روشن است که در درون حزب توده نه تنها مرکزیت دمکراتیک حاکم نبود، نه تنها روش رهبری روش "اصولی" و "آموزنده" نبود، بلکه حزب توده سراپا در جنگال بوروکراتیسم و سکتاریسم و فرقه بازی، در یک کلام در جنگال اسلوب تشکیلاتی ضد مارکسیستی و شدیداً خرده بورژوازی گرفتار بود.

بنابر آنچه گفته شد، حزب توده از هیچ نظر یک حزب طبقه کارگر، یک حزب انقلابی مجهز به مارکسیسم لنینیسم نبوده، بلکه حد اکثر میتواند یک حزب ترقی خواه خرده بورژوازی به حساب آید. مجموعه سیاست غیر انقلابی و مواضع اپورتونیستی گاه راست و گاه "چپ" حزب در طول حیاتش، سیاستهای وی مبنی بر سرکوب مبارزاً توده ها و خواباندن اعتصابات کارگری در ازای شرکت در کابینه قوام، و وضعیت تشکیلاتی اش همه و همه ناشی از حاکمیت اپیدئولوژی خرده بورژوازی بر آن و ترکیب عمدتاً بورژوازی - لیبرالی رهبری آن است. امروز دیگر اسناد و مدارک و تجربه تلخ سالها شکست و پژوهش هشیارانه مارکسیست لنینیست ها بر گذشته اپورتونیستی حزب توده مهر بطلان زده است. امروز دیگر رهبران خائن حزب توده آنچنان در انظار مردم و در پیشگاه جنبش انقلابی میهن ما مفتضح گشته اند که سر سوزنی نمی توانند خود را بشابه نمایند، فدکاریها و مبارزات پرشور توده های کارگر و کارها و اعضای صادق و انقلابی حزب توده جا بزنند. همه دیگر میدانند که حساب روزنه ها و سیامک ها و مشرئی ها که در صحنه پیکار ماندند و جان خود را بر سر ایمان خود نهادند، از حساب راندنش ها، اسکندریها و بهرهای ها که پس از سالها پارلمانتاریسم و خلع سلاح توده ها سرانجام تسلیم دشمن شدند، جدا است. اکنون این فقط دار و دسته توفان است که میکشند از رهبران خائسان حزب توده اعاده حیثیت نماید و گذشته ننکین آنها را گذشته ای "انقلابی" جا بزند.

راستی چرا قاسمی و شرکا؟ این چنین اصرار در تطهیر گذشته، حزب تسوده را دارند؟ چرا میکوشند آنها بشابۀ يك حزب مارکسیست لنینیست، بحزب طبقه کارگر ایران قلمداد کنند؟ چرا میکوشند "اپورتونیسم تاریخی" حزب تسوده را پنهان ساخته و در غلتیدن آنها به دامان رویزونیسم يك تصادف عارضی و يك "میماسی" خارج از کشور قلمداد کنند؟ آنها از این طریق نه تنها درك سراپا اپورتونیستی خود را از معیارهای يك حزب تراز نوین طبقه کارگر افشا می سازند، نه تنها ایده آل خرده بورژوازی ای را که از همان آغاز در سر می پروراندند، یعنی ایده آل ایجاد يك حزب خرده بورژوازی نظیر حزب تسوده، را برملا میسازند، بلکه همچنین از این طریق میکوشند تا پس از اخراجشان نخست از حزب تسوده و سپس از "سازمان انقلابی حزب تسوده"، گذشته، خود را مخفی سازند. قاسمی و شرکا، که خود در کلیه سیاستهای اپورتونیستی حزب تسوده شرکت مستقیم و فعال و در رهبری تاسال ۱۹۶۴ پست های مهمی را در اشغال خود داشتند، با عدم برخورد به گذشته خود و تطهیر آن با تمام قوا کوشیدند تا با عوام فریبی عده ای را به دور خود جمع کرده و خود را آلترناتیوی در برابر کمیته مرکزی حزب تسوده قرار دهند. توضیحاتی که در مورد چگونگی "احیای حزب طبقه کارگر ایران" میدهند بخوبی مقاصد اولیه آنان را برملا میسازد. آنان در همان آغاز کار خود نوشتند:

"مبارزه برای برکناری رهبری کمونی حزب تسوده ایران مبارزه ای است برای استقرار خط مشی انقلابی مارکسیستی در حزب تسوده ایران."

و بدین ترتیب چکیده ای تمامی تفکر و استراتژی خود را (برکناری رهبری کمونی و جابجایی کردن آن توسط رهبری جدید که همان قاسمی و شرکا باشد) فاش ساختند. آنان بدین ترتیب اعتراف کردند که ضدشان احیای حزب تسوده با تمام ایدئولوژی و شی و سیاست خرده بورژوازی آن منتها تحت رهبری خود آقایان است. این وفاداری به معیارهای اپورتونیستی حزب تسوده حتی از اسم طفل نوولاده حزب بازان نیز پیدا است: آنها با "حزب کمونیست کارگران و دهقانان" خود در حقیقت وفاداری خود را به حزب تمام خلقی تسوده نشان دادند. آنها بروشنی اعتراف می کنند که به این حقیقت که حزب کمونیست حزب پیش قراول پرولتاریا است و نه حزب چند طبقه خلقی باور ندارند. در خانه لازم است چند کلمه نیز در مورد دید قاسمی و شرکا از چگونگی احیای حزب بنویسیم تا کاملاً روشن شود حزب نوولاده چگونه سرهم بندی شده است. آنها در این مورد در مثنوی تحت عنوان "ظهار نظر درباره دوسند" و بیامون مسائل انقلاب ایران می نویسند:

"رهبری حزب تسوده ایران بعلمت دروشدن از تئوری و پراتیک انقلابی" (سال ۱۹۶۵ است و هنوز قاسمی و شرکا از جدا شدن رهبری حزب تسوده از انقلاب صحبت نمیکنند) "دیگر قادر نیست نقش ستاد انقلابی طبقه کارگر را در نبرد آزادی بخش ایفا کند" (گویا تاکنون این نقش را بازی کرده بود!) "... کوشش برای ایجاد مرکزی انقلابی هم در ایران و هم در خارج از ایران از جانب مارکسیست لنینیستها دنبال میشود... برای رفقای که در ایران بسر میبرند و در زیر فشار مستقیم و همه جانبه رژیم موجود قرار دارند... ایجاد چنین مرکزی امکان ناپذیر است. تجربه حزب تسوده در این زمینه گویاست" (قاسمی و شرکا آشکارا فرار رهبران حزب تسوده را بدین ترتیب توجیه میکنند). "ایجاد چنین مرکزی بزر ایران فقط موقعی امکان دارد و یا لاقلاً تسهیل میشود که با اعمال شیوه های قهرآمیز، فشار همه جانبه رژیم تخفیف یابد" (۱۹۹!) "ایجاد مرکزی انقلابی در خارج کشور به مراتب آسانتر است. در خارج از ایران (البته غیر از مهاجرت) عناصر مارکسیستی لنینیستی... می توانند و باید به ایجاد يك مرکز انقلابی دست بزنند... در شرایطی که فشار و اختناق بر داخل کشور کار ایجاد ستاد انقلابی طبقه کارگر را برای عناصر مارکسیست لنینیست فوق العاده دشوار ساخته است، وظیفه مارکسیست لنینیستهای خارج از کشور است که به احیای سازمان سیاسی طبقه کارگر، به ایجاد مرکزی برای فعالیت انقلابی دست زنند و برای توسعه و پیشرفت آن بکوشند. این مرکز باید... بکوشد که با تشبث به وسائل گوناگون، با تماس و ارتباط با محافل مارکسیستی ایران، یا در صورت پیدایش پایگاههای انقلابی در ایران با ارتباط با سازمانهای حزبی این پایگاهها این مرکز را به مرکز رهبری مورد قبول همگان تبدیل سازد." (تکیه از ما است).

ماجرا روشن است: امکان ایجاد مرکز انقلابی در ایران با توجیهات اپورتونیستی در مورد شرایط عملی نمیگردد و ایجاد مرکز انقلابی در خارج از کشور و احیای سازمان سیاسی طبقه کارگر بر دوش مارکسیست لنینیستهای خارج از کشور گذاشته میشود. جالب تر از همه اینکه این "مرکز" باید خود را بر "محافل مارکسیستی ایران" و یا حتی بر "سازمانهای حزبی پایگاههای انقلابی" که در ارتباط با این مرکز قرار میگیرند، بشابۀ "مرکز رهبری" تحویل سازد. معلوم نیست پایگاههای انقلابی ایران و سازمانهای حزبی آن به قاسمی و شرکا چه احتیاجی دارند که حالا باید رهبری آنها را هم بپذیرند! بهرحال، توفانی ها برپایه همین نقشه و

برنامه، کار خود را پیگیرانه آغاز و دنبال میکنند و حتی بدون نیاز به رعایت حداقل شرائطی که خود ترسیم کرده بودند، با سرعت خود را "سازمان سیاسی طبقه کارگر" و حتی "یگانه سازمان سیاسی طبقه کارگر" نامیده و چهار نعل بسوی "احیای حزب طبقه کارگر ایران" به پیش میروند و بالاخره با "تثبیت به وسائل گوناگون" به این مهم "موفق" میگردند. موجود نا همبونی که امروز به همت یکی از شاگردان فاسی تحت عنوان "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" متولد شده است نتیجه طبیعی و منطقی تمامی حرکت و تفکر سازمان توفان و فاسمی و شرکاء است که میخواستند حزب توده را با تغییر رهبری از خارج از کشور احیاء کنند و بالاخره نیز موفق شدند کاریکاتوری از حزب توده را احیاء کنند.

تا اینجا ما پیشینه حزب بازان، تز معروف آنها را ("احیای حزب طبقه کارگر") و دیدنشان را از چگونگی این احیاء بررسی کردیم. حال ببینیم حزبی که آنها ساخته اند بدنبال کدام روند و بر کدام پایه های عینی و ذهنی ساخته شده است.

ج - حزب بازان و پیرویه ایجاد حزب

امروز حزب طبقه کارگر بیش از هر لحظه دیگری به ضرورت اساسی جنبش کارگری و رهائی بخش میهن ما تبدیل گردیده و سرنوشت انقلاب ایران بیش از همیشه بسه امر ایجاد حزب کمونیست ایران گره خورده است. مارکسیست لنینیستهای ایران امروز ضرورت حزب تراز نوین طبقه کارگر را با گوشت و پوست خود احساس میکنند و برخلاف اپورتونیستهای توفانی و حزب باز که در پی احیای حزب توده ایران با تمام خصوصیات خرد بورژوازی آن هستند، هدف خود را مبارزه در راه ایجاد حزب طبقه کارگر قرار داده و با وفاداری به آموزشهای مارکسیسم بخوبی آگاهند که:

ایجاد حزب پیشفراول پرولتاریای ایران بدون پیوند جنبش کمونیستی با جنبش عملی طبقه کارگر (تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش خود بخودی کارگری)، بدون وحدت مارکسیست لنینیست هسا و گروه ها و تشکلات کمونیستی و کارگری میهن بدون مبارزه ایدئولوژیک فعال میان این تشکلات برای تحقق امر وحدت میسر نخواهد بود.

بر این اساس قبول ضرورت حزب یا دم زدن از آن بدون قبول پیرویه ای که بسه ایجاد آن می انجامد بدون درک درست از این پیرویه، چیزی جز یک آرزوی کود-

کانه و یا یک عوام فریبی شیادانه نمی تواند باشد. ما در زیر میکوسیم نشان دهیم که چگونه حزب بازان توفانی با نفی کلیه معیارهای اساسی پیرویه ایجاد حزب کمونیست، دکان خود را بر اساس گردهم آیی مشتاق روشن فکر عقب مانده و جدا از توده و به کمک یک کودتای محیالانه تشکیل داده اند، در همین ارتباط نشان دهیم که ایجاد ستاد واقعی پرولتاریای ایران بر اساس کدام تدارک و درجه پیرویه ای می تواند شکل گیرد و تحقق پذیرد.

۱) پیوند جنبش کمونیستی با جنبش خود بخودی کارگری

لنین میگوید حزب کمونیست محصول آموزش سوسیالیسم علمی با جنبش عملی طبقه کارگر است. بدون درک درست و عمیق این گفته لنین که جمع بست تجربه تاریخی پرولتاریا برپایه آموزشهای مارکس و انگلز در مورد حزب طبقه کارگر است، مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست کوچکترین مفهومی ندارد.

اهمیت آموزش لنین در زمینه ایجاد حزب در اینست که وی، برخلاف اکثر نویسندگان، راه خروج جنبش کارگری و پرولتاریای رزمنده را از "مدار محدود مناسبات میان کارگر و کارفرما" و پا گذاشتن آن را به مدار وسیع مناسبات میان پرولتاریا و تمام اقشار و طبقات جامعه می نمایاند. لنین برای نخستین بار بر تاریخ مارکسیسم مدلل میسازد که آگاهی طبقه کارگر تا زمانی که مبارزات و دائره دید آن به عرصه اقتصادی و تضاد ذاتی روزمره کارگر و کارفرما محدود است، نمی تواند از حد آگاهی صنفی و اقتصادی فراتر رفته و پرولتاریا در داخل این مدار محدود هرگز نمی تواند به ضرورت بر اندازی نظام سرمایه داری معتقد گردد. در این حالت، مبارزات او عملاً مبارزاتی رفه میستی باقی مانده و پرولتاریا نه تنها نمی تواند به رسالت تاریخی خود (ساختن جامعه کمونیستی) آگاه گردد، بلکه حتی نمی تواند موقعیت خود را در درون جامعه نسبت به اقشار و طبقات مختلف جامعه درک کند و در نتیجه قادر نخواهد بود رهبری انقلاب را در دست گیرد. یک چنین پرولتاریائی فاقد آگاهی طبقاتی بوده و نه تنها نمی تواند پیرویه انقلابی جامعه را در مسیر رسالت تاریخی خود هدایت نماید، بلکه در مبارزه اجتماعی و سیاسی ناگزیر باید دنباله روبرو زاری و دیگر اقشار استثمارگر مسلط جامعه باشد.

لنین روشن میسازد که برای خاتمه دادن به چنین وضعی، برای پایان دادن به جدائی طبقه کارگر از آگاهی کمونیستی (آگاهی به رسالتی که بر عهده دارد) برای تبدیل پرولتاریا از یک طبقه در خود به یک طبقه برای خود، باید در او معرفت

سوسیالیستی، آگاهی کونیستی را مید. يك چنین معرفتی از درون جنبش خود بخودی کارگری، از درون مناسبات کارگر و کارفرما نمی تواند بوجود آید، بلکه باید از خارج از جنبش خود بخودی و از درون مجموع مناسبات اجتماعی، بر زمینه مبارزات طبقاتی در مقیاس تمامی جامعه و شناخت وسیع و همه جانبه‌ای که بر مبنای این پرا- نیک همه جانبه حاصل می شود به درون جنبش کارگری آورده شود. يك چنین معرفتی بدون اتکا بر تئوری انقلابی پیشرو، یعنی مارکسیسم، ممکن نخواهد بود، لکن به صرف فراگیری و مطالعه کلاسیک های مارکسیسم خلاصه نمیشود. پرولتاریا باید در پرتو تئوری و آموزش های سوسیالیسم علمی و در جریان مبارزات طبقاتی خود به آگاهی عمیق سوسیالیستی نسبت به مجموع جوانب حیات اقتصادی اجتماعی سیاسی جامعه خود مجهز شود تا بتواند از عهد رهبری انقلاب بر آید. بهین خاطر است که فقط پیشاهنگان طبقه کارگر، یعنی پیشروترین عناصر پرولتاریا هستند که می توانند به چنین آگاهی ای دست یافته و بنویه خود این آگاهی را به افشار هر چه وسیعتری از طبقه نفوذ دهند. در غیاب پرولتاریای آگاه، این کونیستها، یعنی عمدتاً روشنفکران انقلابی که به مارکسیسم یعنی ایدئولوژی پرولتاریا گرویده‌اند می باشند که حاملین این آگاهی سوسیالیستی بوده و موظفند آنرا به میان طبقه کارگر نفوذ دهند. لکن کونیستها بنویه خود بدون شرکت در فعالیت و مبارزات توده‌ها مردم قادر نخواهند بود به امر امتزاج آگاهی سوسیالیستی و جنبش خود بخودی تحقق بخشند؛ پیوند میان تئوری و پراتیک جنبش کارگری، تنها يك عمل فورمالیته که در نشست و برخاست و تماس ساده و ارتباط سطحی میان کونیست ها و کارگران خلاصه شود، بلکه يك پروسه بفرنج و عمیق دیالکتیکی را تشکیل میدهد که محصول آن حزب کونیست خواهد بود. طبیعی است که این پروسه را انتهای نیست و تا جامعه کونیستی ادامه خواهد داشت، لکن حزب در مرحله‌ای از رشد ایمن پروسه و تکامل این پیوند ایجاد میشود و بتدریج در جریان مبارزات طبقاتی و همراه با رشد انقلاب ساختمان آن نیز تکامل می یابد. آنچه اساسی است اینست که سنگ اول بنای آن در میان پرولتاریا گذاشته شود و اساساً از عناصر پرولتاریا تشکیل شده باشد نه اینکه صرفاً شتی روشنفکر را در بر داشته باشد. حزب طبقه کارگر بدون پیوند سیاسی و تشکیلاتی با طبقه کارگر، بدون حتی عناصری از پرولتاریا به هیچ چیز نتواند شبیه باشد جز به يك حزب واقعی طبقه کارگر.

این چنین است تئوری مارکسیستی لنینیستی حزب که توسط مارکس و

و توسط لنین تکامل داده شده است. مائوتسه دون نیز این تئوری را در شرایط مشخص کشور نیمه مستعمره نیمه فئودال بکار بسته و تئوری ساختمان حزب در ارتباط با مبارزه مسلحانه و جبهه متحد توده‌ای را بر این اساس تدوین کرده است، درست

کلیه این تئوری‌ها در تجارب انقلابی پیروزند به اثبات رسیده است. کلیه تجارب پیروزند چنین پروسه ایجاد حری را در خطوط کلی خود از سر گذارنده‌اند. در روسیه، بر این اساس، لنین در هنگام بررسی تاریخ جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه يك مرحله قبل از ایجاد حزب را، مرحله‌ای که در طی آن جنبش سوسیال دموکراسی وجود داشت "اما بدون حزب"، از مرحله تشکیل حزب در نتیجه امتزاج جنبش عملی کارگری با جنبش تئوریک سوسیال دموکراسی، جدا میکند. لنین در مورد دوره دوم جنبش سوسیال دموکراسی در روسیه و مقدمات آن می گویند:

"(در این دوره) سوسیال دموکراسی بشابه يك جنبش اجتماعی، غلبان توده های مردم، بشابه يك حزب سیاسی پا به عرسه وجود میگردد... این دوره، دوره کودکی و شباب است. علاقه عمومی روشنفکران به مبارزه علیه اصول ناروینیکی و رفت و آمد بین کارگران و علاقه عمومی کارگران به اعتصابات مانند يك بیماری همه گیری بسرعت شایع میشود... سوسیال دموکراتها که در این مبارزه پرورش یافته بودند، بدون اینکه دقیقه‌ای خواه تئوری مارکسیسم را که با پرتو فروزان خویش راه آنها را روشن ساخته بود و خواه وظیفه سرنگون ساختن حکومت مطلقه را از یاد ببرند، وارد جنبش کارگری می گشتند. تشکیل حزب در بهار ۱۸۹۸ برجسته ترین و در عین حال آخرین کار سوسیال دموکراتهای این دوره بود." (لنین: "چه باید کرد؟" آثار منتخب، جلد ۱، قسمت ۵، ص ۴۸۵، تکیه از ما است).

در نقل فوق الذکر ما بخوبی می بینیم چگونه لنین ایجاد حزب را نتیجه فعالیت آگاهانه سوسیال دموکراتها در درون کارگران و بر دهن آگاهی سوسیال دموکراتیک به میان جنبش خود بخودی کارگری میدانم. لنین در پرتو زسورگها متحد ساختن همه محفل های مارکسیستی کارگری (قریب ۲۰ گروه) در اتحاد مبارزه برای آزادی طبقه کارگر پایه محکمی جهت ایجاد يك حزب کارگری انقلابی بوجود آورد. اتحاد مبارزه پترزبورگ بعنوان نخستین نطفه يك حزب جدی انقلابی برای نخستین بار در روسیه به امتزاج سوسیالیسم با جنبش کارگری تحقق بخشید. سه سال پس از آن، به همت لنین، از اتحاد کلیه سازمان های سوسیال دموکراتیک و اتحادیه های کارگری روسیه "حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه" در ماه مارس ۱۸۹۸ تشکیل گردید.

نظیر همین پروسه با تفاوتهایی در سایر کشورهای نیز طی شد. در چین، در سال ۱۹۲۱، کونیستهای چین نماینده آنها که حزب کونیست چین را بنیان نهادند، دارای تجربه غنی واقعی جنبش کارگری و کونیستی بودند و واقعا به نمایندگی از طرف

طبقه کارگر چین در کنگره موسس حزب شرکتی هستند. تاسیس حزب کمونیست چین نیز نتیجه کار پیگیر گروه های کمونیستی چه در میان کارگران، چه بصورت ترویج سوسیالیسم و اتحاد این گروه ها زیر پرچم مارکسیسم لنینیسم و حول مشی انقلابی مارکسیستی بود. در آلبانی نیز حزب بد نبال یک اوجگیری جنبش توده ای و پاکیری گروه های کمونیستی در همین توده ها و وحدت این گروه ها بوجود آمد. در یک کلام، در کلبه تجارب پیروزند، ایجاد حزب نتیجه این تلفیق سوسیالیسم علمی با جنبش کارگری، جنبش کمونیستی با جنبش خود بخودی پرولتاریا بوده است و ما هرگز حتی یک تجربه را، مگر "تجربه" شیادان حزب باز توفانی سراغ نداریم که در آن حزب از گرد هم آتی چند روشنفکر عقب مانده که خود را مارکسیست میدانند ایجاد شده باشد. حال ببینیم حزب بازان بر چه مینا وجه اساسی اقدام به "احیای" حزب طبقه کارگر و تشکیل "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" نمودند: آیا آنها از پایهای درون طبقه کارگر و توده های خلقی، پایهای هرچند ناچیز، برخوردارند؟ آیا آنها برای نمونه هم که شده یک اعتصاب کارگری راهبری کرده اند؟ آیا آنها من باب مثال هم که شده با یک کارگر در تماس بوده اند و یا یک گروه کارگری تشکیل داده اند؟ آیا آنها برای خالی نبودن عریضه هم که شده یک تحلیل و یا حتی یک گزارش از یک اعتصاب کارگری تحویل جنبش داده اند؟ آیا برای دلخوشی خودشان هم که شده دردی را از جنبش ما دوا کرده اند، سالهای را پاسخ گفته اند و یا اصولا در فکر پاسخگویی به سالهای هم بوده اند؟

نظر حزب بازان در مورد این ساله مهم یعنی پیوند کمونیستها با جنبش کارگری روشن است، آنها میگویند:

"راست که کمونیستها وظیفه پیوند با توده ها و رهبری آنها را دارند. اصولا بدون این پیوند و رهبری کوچکترین امکان عملی برای انقلاب نیست. اما کمونیستها برای پیوند با توده ها احتیاج به حزب خود، کمیته مرکزی و ارگان مرکزی خود دارند." (از "اطلاعیه اداره خارجی حزب")

از این قرار بنا به اعتقاد حزب بازان، این حزب نیست که از پیوند جنبش کمونیستی با جنبش کارگری بوجود می آید، بلکه برعکس، پیوند با توده ها است که بد نبال سرهم بندی یک دکان توسط عده ای که خود را مارکسیست بخوانند، انجام خواهد گرفت. حزب بازان با یک تردستی تئوری لنینی حزب را وارونه کرده و اقدام شیادانه خود را توجیه میکنند و مردم را در برابر معمای "مرغ و تخم مرغ" صهوت و متحیر باقی میگذارند!! بدین ترتیب، این سوال اساسی که حزب خود از کجا می آید و چگونه ساخته میشود با زرنکی احمقانه ای مسکوت گذارده میشود. بنظر حزب بازان کافی است که عده ای مارکسیست نما دور هم جمع شوند و خود را

حزب بنامند، هیچ احتیاجی هم نیست که این عده ارتباطی با طبقه کارگر داشته باشند و یا اینکه در میان خود اصولا کارگری را هم متشکل کرده باشند. در این مورد، روزنامه "بسیوی آینده"، ارگان مرکزی سازمان جوانان حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران (؟!*) در توضیح بیشتر تزدرخشان "حزب قبل از پیوند" می نویسد:

"سازمان توفان در طول حیات خود بویژه در هفت سال اول بدرستی قاطعانه معتقد بوده این حزب است که پس از پیدایش خود پیوند با توده ها را برقرار میسازد. در توفان شماره ۳ دوره سوم میخوانیم: "روشن است که هدف عمده و اساسی سازمان احیای حزب در صحنه ایران است. حزب باید در صحنه ایران بوجود آید تا با توده ها پیوند عمیق و ارتباط وسیعی برقرار کند." (صفحه ۲ نشریه "بسیوی آینده")

بدین ترتیب روشن میشود که "حزب"ها در این زمینه نیز چیز جدیدی را ابداع نکرده اند بلکه درس های سازمان مادر خود "توفان" را بخاطر سپرده اند. همین نشریه در توضیح دید و درک خود از حزب می نویسد:

"... هسته ها و سازمانهای بسیاری در درون کشور در اثر فعالیت سازمان توفان بوجود آمده اند که اکنون حامل حزب اند (؟!*) و آنقدر توانائی دارند که بطور منظم ارگان مرکزی و یا اطلاعیه ها و اعلامیه هائی را بطور وسیع پخش کنند..." (همانجا)

از این قرار کافی است که هسته ها و سازمانهای (در مورد اصل موجودیت چنین سازمانهای، میگذاریم بحساب دروغهای رایج توفانی ها) موجود باشند که بتوانند "بطور منظم" در ایران نشریه پخش کنند تا سازمان تشکیل دهنده این "هسته" ها "حامل حزب" باشد! توفانی ها همه گونه تزی را از خود اختراع میکنند تا مگر موفق شوند ضرورت پیوند میان کمونیستها و جنبش کارگری را برای ایجاد حزب نفی کنند. اما برخلاف پیاوه گوئی های حزب بازان، آن سازمانی حامل و یا نطفه حزب است که امر پیوند میان جنبش کمونیستی و جنبش کارگری را حداد در مرحله ای تحقق بشیده باشد. حال آنکه حزب روزنامه ای توفانی ها هیچ وجه تشابهی با چنین "حامل" یا "نطفه" حزبی ندارد و در حد اعلی خود میتواند وسیله ای برای تحمیل عقب مانده ترین دانشجویان خارج از کشور و یا برای فریب

* حزب بازان که خسود چند "جوان" دانشجو بیش نیستند، "سازمان جوانان" حزب خود را درست کرده اند! این دیگر عوام فریبی در عوام فریبی است!

" احزاب برادر" و کسب اعتبار بین المللی مورد نظر توفانی ها باشد .
تا اینجا ما دیدیم که چگونه حزب بازان امر پیوند میان کمونیستها و توده ها را بمثابه ضرورت اساسی ایجاد حزب طبقه کارگر از ریشه نفی میکنند . حال ببینیم در مورد ضرورت حزب برای ایجاد " پیوند " چه میگویند . ظاهرا بنظر میرسد که بالاخره آنها به " پیوند " معتقدند منتها جذبه " حزب طبقه کارگر " آنچنان آنها را گرفته که حتما باید خود را حزب اعلام کنند تا بتوانند در جهت پیوند با طبقه کارگر پیش بروند . اما این تصور آنجا رایل میشود که حزب بازان میگویند: " کمونیستها برای پیوند با توده ها احتیاج به حزب نبود ، کمیته مرکزی و ارگان مرکزی خود دارند . " آری اینست فایده " حزب " از نظر شیادان حزب باز . بدین ترتیب امر پیوند کمونیستها با توده ها تبدیل میشود به عضوگیری عناصری از توده توسط کمیته مرکزی و ارگان مرکزی و اداره داخلی و اداره خارجی . . . حزب . خیر آقایان برای پیوند با توده ها ، کمونیستها در درجه نخست نه به " کمیته مرکزی " و " ارگان مرکزی " و " اداره " های رنگارنگ بلکه به ایدئولوژی انقلابی و شی و سیاست روشن و حرفی برای گفتن احتیاج دارند ، یعنی درست همان عواملی که شما فاقد آنید . تشکیلات انماکس سیاست و شی و ایدئولوژی است و نه بالعکس . حزب شما یک بنگاه عضوگیری با عده ای کارمند و ادراهی است با تابلوی مارکسیستی لنینیستی و دفتر ثبت احوال و کتابچه حضور و غیاب کارمندان و مراجعین . اینست " حزبی " که شما ساخته اید ، بنگاهی که دفاتر اصلی اش در مراکز تجمع دانشجویی اروپا است .

البته برای رهبران " حزب طبقه کارگر ایران " گاهی اتفاق می افتد که از " تلفیق مارکسیسم با جنبش کارگری " صحبت کنند ، مثلا در شماره ۱ دوره چهارم توفان حزبی (صفحه ۲) می نویسند :

" امروز دیگر جنبش کارگری ایران مدتهاست که مرحله محفل های کوه نیستی را از سر گذرانده است . اینک وظیفه کمونیستها آمیختن عقاید سوسیالیستها با جنبش خود بخودی خود بخودی کارگران و زحمتکشان است . "

کوسه و ریش پهن صحبت کردن یکی از خصوصیات اصلی اپورتونیستها است . اگر درست بود که " جنبش کارگری ایران مدتهاست که مرحله محفل های کمونیستی را از سر گذرانده است " ، در آنصورت دیگر وظیفه مرحله ای کمونیستها نه " آمیختن عقاید سوسیالیستی با جنبش خود بخودی " (امری که بطور عام همیشه مطرح است) بلکه ایجاد حزب کمونیست ، حزب واحد انقلابی طبقه کارگر ، از اتحاد همه این محافل کمونیستی کارگری بود ، یعنی عینا آنچه که در روسیه در سال ۱۸۹۸ اتفاق

افتاد . در آنصورت مارکسیست لنینیست ها می بایست خواهان تشکیل هر چه فوری تر حزب کمونیست از طریق اتحاد کلیه این محافل کمونیستی کارگری می بودند . لنین در آن زمان که در سراسر روسیه تعداد زیادی محافل پراکنده کارگری کوه نیستی موجود بودند ، وظائف اساسی مارکسیست های روس را چنین تعیین نمود که آنان باید " قبل از هر چیز از محفل های پراکنده مارکسیستی ، حزب واحد سوسیالیستی کارگری را تشکیل دهند " . اما در مورد شرایط کمونی ایران ، روشن است که مقصود توفانی ها از " محافل کمونیستی کارگری " همان محافل کوچک دانشجویی - روشنفکری توفانی ها در خارج و گاه نیز در داخل کشور است . اگر نه واقعیت اینست که جنبش کارگری مبین ما نه تنها مرحله محافل کمونیستی را از سر نگذرانده است بلکه برعکس در آغاز این مرحله قرار دارد . فقط باید همچون حزب بازان توفانی تا فرقی سر در فقر تئوریک غوطه ور بود و فرسنگها از شرایط جنبش کارگری مبین بی خبر برای اینکه یک چنین حکم باطلی در مورد وضعیت کمونی جنبش کارگری ایران صادر کرد . درست اینست که بگوئیم جنبش کمونیستی مبین ما هنوز عمدتا در مرحله حیات محفلی قرار دارد و کمونیستها باید از این حیات محفلی خارج شده و خود را با دل تان به میان مبارزات طبقه کارگر و توده ها انداخته و آگاهی سوسیالیستی را به میان طبقه کارگر برده و از این طریق در جهت ایجاد حزب کمونیستی پیگیرانه حرکت کنند و بدنبال فعالیت و مبارزه طولانی خود در میان توده های خلق و در درجه اول طبقه کارگر حزب کمونیست را بمثابه " برجسته ترین و در عین حال آخرین کار خود " ایجاد کنند . توفانی ها با اصطلاح برای توجیه حزب سازی خود می نویسند : " جنگلی و قایمی که در حال حاضر در عرصه اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی ایران در جریان است مبین این حقیقت است که نیاز به حزب انقلابی طبقه کارگر ، حزبی که آگاهترین ، فداکارترین و مومن ترین کارگران ، دهقانان و روشنفکران انقلابی را در صفوف خود جای داده ، رهبری کلیه تضاد مات و مبارزات طبقاتی و ضد امپریالیستی خلقهای ایران را به دست گیرد ، روز افزون شده است . " لکن آنان از این نکته بی خبرند که با گفتن این حقایق در واقع حزب فلاپی خودشان را نفی کرده اند . آری هر مار - کمیستی یا چنین حزبی موافق است و برای ایجاد آن مبارزه میکند ولی آیا " حزب کمونیست کارگران و دهقانان " که توسط بخشی از سازمان توفان یکسبه اعلام شده است سر سوزنی با این مشخصات وفق میدهد ؟ حزب بازان کدام کارگر و دهقان حتی عادی را در " صفوف خود جای داده اند " ، چه برسد به " آگاهترین و فداکارترین و مومن ترین " آنها را ؟ آنها بغیر از بخش عقب ماند دانشگاهیان خارج از کشور و چند روشنفکر از همین نوع در داخل کشور چه کسانی را در حزب خود متشکل کرده اند ؟ آنها صرف نظر از بخش کوچکی از مبارزات دمکراتیک دانشجویی خارج از

کشور، کدام تصادم و مبارزه طبقاتی و ضد امپریالیستی خلقهای ایران را، کند نام
اعتصاب ولو کوچک و محدود کارگری را رهبری کرده اند؟ جالب اینجا است که خود
این آقایان چند سطر بالاتر از "اعتصابات کارگران، سازمان داده شده توسط خود
کارگران، تظاهرات خود بخودی و بدون رهبری توده های خلق زحمتکش" صحبت
میکنند. پس کجاست آن "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران که" مومن ترین و
فداکارترین کارگران و دهقانان را در صفوف خود جای داده و کلیه مبارزات مردم
را رهبری میکند؟ پیدا است که خود حزب بازان نیز خود را جدی نمیگیرند و
مجموع مطالبی که در تائید و توجیه حزب ظلابی خود میگویند نافی موجودیت این
"گروه" اپروتینیستی است.

۲) حزب بازان و امر وحدت مارکسیست-لنینیستها

ساله وحدت کمونیستها و تشکلات مختلف کمونیستی و کارگری همواره یکی از
مسائل اساسی کلیه جنبشها بوده است، زیرا اگر راست است که حزب تراز نهم طبقه
کارگر محصول تلفیق سوسیالیسم علی با جنبش خود بخودی کارگری است، بدون
اتحاد نیروها و عناصر و تشکلات مختلف مارکسیستی که برای این هدف مبارزه میکنند،
بدون اتحاد تشکلات مارکسیستی کارگری که این تلفیق را در مرحله ای از
تکامل خود تحقق بخشید هاند، ایجاد حزب واحد انقلابی طبقه کارگر میسر نخواهد
بود. در این زمینه، همانطور که در بررسی مختصر تجارب انقلابی دیدیم، ایجاد
حزب طبقه کارگر در همه جا از وحدت تشکلات مارکسیستی گذشته است.
ایجاد "اتحاد مبارزه در راه آزادی طبقه کارگر" از اتحاد قریب به ۲۰ گروه و محفل
کارگری و مارکسیستی و سپس ایجاد حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، ایجاد
حزب کمونیست چین از طریق نمایندگان گروهها و هسته های متعدد مارکسیستی
و کارگری سراسر چین، ایجاد حزب کارآلبانی از وحدت گسروه های مارکسیستی
این کشور... چنین بوده است راه ایجاد حزب طبقه کارگر در کلیه تجارب پیروزمند
انقلاب.

در همین ما ایران نیز امر وحدت کمونیستها، بخاطر پراکندگی شدیدی که جنبش
کمونیستی در اثر سلطه دیکتاتوری فاشیستی و ضعف سیاسی ایدئولوژیک در آن بسر میرد،
اهمیت بازم بیشتری می یابد. مبارزه برای متحد ساختن ارتش وسیع ولی پراکند
کمونیستها در همین ما، امروز یکی از مهم ترین وظایفی است که بر عهد هر تشکل کمونیستی
و هر فرد کمونیست قرار دارد. برای انجام این وظیفه، هر تشکل کمونیستی موظف

است که با تمام قوا برای ایجاد زمینه هرچه مساعدتر این وحدت از طریق پیشبرد
پیگیر مبارزه فعال ایدئولوژیک، شرکت هرچه مستقیم تر و فعالتر در مبارزات روزمره
طبقات زحمتکش و بویژه طبقه کارگر، کوشش برای نزدیکی و همکاری هرچه بیشتر با
سایر تشکلات کمونیستی، مبارزه نماید. کمونیستها باید از خود پرستی و خود مرکز-
بینی در جنبش کمونیستی جدا پرهیز نموده با سایر تشکلات کمونیستی روابطی مبتنی
بر برابری و احترام متقابل و در عین حال برخورد خلاق به اشتباهات و انحرافات
یکدیگر، برقرار سازند. خلاصه چنان کنند که در حرف و در عمل به وحدت جنبش
کمونیستی یاری رسانند، نه اینکه در حرف خواهان این وحدت باشند و در عمل
به ضد آن عمل نمایند، در ظاهر از وحدت جنبش مارکسیستی لنینیستی دم زنند
و در حقیقت قصد کشیدن دیگر تشکلات را به زیر پرچم خود داشته باشند. اینها
اصولی است که بدون اعتقاد به آنها صحبتی هم از ایجاد حزب کمونیست نمیتواند
در میان باشد.

حال ببینیم، حزب بازان توفانی در مورد این امر خطیر جنبش کمونیستی ما
چه میگویند. آنها اصولا به چیزی به نام "وحدت کمونیستها" اعتقاد ندارند. برای
آنها، چه در داخل و چه خارج از کشور، فقط یک سازمان مارکسیستی لنینیستی
وجود داشته و دارد و آن "سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان" (در گذشته) و
"حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران" در حال حاضر می باشد. در قطعنامه
که "حزب" در نخستین "کنگره" خود "در مورد وحدت مارکسیست لنینیستها"
صادر کرده است میگویند:

"در حال حاضر، بشیر از "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران"
هیچ سازمان یا حزب مارکسیست لنینیست دیگری در ایران موجود
نیست. (از "قطعنامه کنگره اول حزب در مورد وحدت مارکسیست
لنینیستها - به نقل از ترجمه فرانسه توفان).

عجبا که از "وحدت مارکسیست لنینیستها" صحبت میکنند و در این باره حتی
قطعنامه نیز میدهند، ولی به وجود هیچ تشکل مارکسیستی لنینیستی دیگری مگر
گروه خود اعتقاد ندارند. آیا قصد اینان واقعا چیز دیگری مگر به ریشخند و
استهزا گرفتن مارکسیست لنینیستها و جنبش کمونیستی است؟ حزب بازان پس
از اینکه وجود سایر تشکلات مارکسیستی لنینیستی را نفی میکنند، از کلیه مارکسیست
لنینیستها دعوت میکنند که به "حزب آنان بپیوندند:

"در حال حاضر وظیفه کلیه کمونیستهای ایران است که فعالیت، مبارزه و
تشکل خود را بدور این ارکان مرکزی (منظورشان "توفان"، دوره چهارم"،
ارگان "حزب" نشان است) سازمان دهند و تمامی نیروی خود را جهت
بهبود و پیشبرد مبارزه آن بکارانند. (توفان شماره ۱، دوره ۴، ص ۲۰).

و قاحت نیز حدی دارد! مثنی شیباد یک کودتا بخشی از سازمان اپورتو- نیستی "توفان" را به "حزب طبقه کارگر" تبدیل کرده اند، از کمونیستهای ایران و تشکلات متعدد کمونیستی که سالها در زیر سرنیزه استبداد و فاشیسم مبارزه کرده و همچنان به مبارزه ادامه می دهند، که دهها و صدها و هزاران سیر و شهید داشته و دارند، که سالها در میان طبقه کارگر و توده های خلق به کار پیگیری سیاسی برای تدارک حزب طبقه کارگر و برپا کردن جنگ توده های مشغول اند، میخواهند که پرچم پیکار را از کف نهد و به زیر پرچم اپورتونیستی آنان گرد آیند. زهی خیال باطل! کمونیستهای ایران در این مدت امتحان پایداری خود را داده اند، پایدار نه تنها در برابر حکومت شکجه و اعدام محمد رضا شاه بلکه همچنین در برابر انواع حملاتی که به نام "مارکسیسم" علیه آنها صورت گرفته و میگرد: حملات هواداران مثنی چریکی که به نام "مبارزه مسلحانه" پیشتاز کمونیستهای راستین طرفدار مبارزه مسلحانه توده های و پیرو اندیشه مائوتسه دون را "تکفیر کرده اند و حملات دار و دسته هائی مانند تظان و حزب نوولاده که خواسته خود را بر جنبش کمونیستی تحمیل کنند. از نظر اپورتونیستها و شیادان "حزبی" تنها رابطهای که می تواند میان آنها و جنبش کمونیستی موجود باشد، یا از نوع تحمیل "مرکز انگلیزی" خود با "توسل به تشبثات گوناگون" بر "همگان" است و یا از نوع تسلیم "همگان" به این "مرکز انگلیزی" و پیوستن شان به این "سازمان" یا "حزب". راستی اگر اینان تصور میکنند که به سه صرف تیدیل نام خود به "حزب طبقه کارگر" میتوانند کمونیستهای تشنه حزب طبقه کارگر را بفریبند، باید از خود سوال کنند که چرا حزب توده تاکنون نتوانسته چنین "موفقیتی" بدست آورد، آخر دار و دسته کیه، مرکزی که بیشتر از این شیادان سابقه دارند و "زنگ" ترازانان هم هستند. اما افسوس که اپورتونیستها هرگز نتوانسته از نابخیرتاری های خود و هممالگی های خود درس بیاورزند.

بدی ترتیب می بینیم که توفانی ها نه تنها قدمی در راه وحدت مارکسیست-لنینیست ها و ما نه دادن به پراکندگی کنونی حاکم بر جنبش کمونیستی میهن ما به پیش برنداشته و برنمی دارند، بلکه ضرورت این امر را با نفی موجودیت تشکلات مارکسیستی لنینیستی میهن ما از ریشه منکر میشوند. این نفی وحدت جنبش کمونیستی و اساسا نفی جنبش کمونیستی میهن ما چیزی نیست که بانیان "حزب" فلابی ابداع کرده باشند، بلکه آنان در واقع آنرا از سازمان مادر خود "توفان" به ارث برده اند. سازمان توفان نیز با قلمداد کردن خود بشابیه "تنها سازمان سیاسی طبقه کارگر" در واقع کاری نمیکرد و نمیکند جز به ابتدال کشاندن "سازمان سیاسی طبقه کارگر"

از طرفی و نفی کلیه تشکلات مارکسیستی لنینیستی و در حقیقت نفی مجموعه جنبش کمونیستی میهن ما از طرف دیگر. بهر صورت روشن است که جنبش کمونیستی میهن ما از عناصر و تشکلات فراوان تشکیل شده است و هیچ شیباد و شعبه مبارزی نمی تواند با یک چرخش قلم موجودیت آنرا نفی کند. کسانی که مانند توفانی ها و حزب بازمان میگویند با نفی مجموعه جنبش کمونیستی، خود را بشابیه تنها سازمان مارکسیستی لنینیستی ایران جا بزنند هیچ سرنوشتی نداشته و نخواهند داشت مگر انفراد و طرد کامل از دامان جنبش کمونیستی. در حقیقت، این حزب فلابی شیادان توفانی است که جز در مخیله بیمار اقدار طلب و کودتاگر بانیان آن وجود خارجی ندارد و می خواهد عدم خود را با نفی موجودیت جنبش مخفی ساخته و در عین حال خود را به جنبش کمونیستی میهن و به جنبش کمونیستی بین المللی تحمیل نماید. لکن این تلاش استعبت جهت زنده نگه داشتن گوزاد، پرولتاریا و کمونیستهای راستین ایران این حزب فلابی را قاطعانه رد کرده و آنرا به سخریه میگردند و هیچ عاملی حتی تأیید غیر مسئولانه و سبکسرانه احزاب بردار و حتی حزب کار آلبانسی نمی تواند به این تلاش مذبحخانه سرسوزنی یاری رساند.

در یک کلام، اگر بخواهیم "خدمات" توفان را به جنبش کمونیستی میهن ما خلاصه کنیم باید بگوئیم که کار این جماعت در تمام "دوره" های حیات خود مقابله با جنبش مارکسیستی لنینیستی بود ماست؛ برپا کردن یک سازمان نیمه مذ هبی و جبهه واحدی در زمانی که مارکسیست لنینیست ها از حزب توده و از روزیونیم بریده بودند و ضرورت تشکل مستقل مارکسیست لنینیست ها را بیش از همه احساس میکردند (در "دوره" دوم روزنامه "توفان"؟ علم کردن "تو" احیای حزب طبقه کارگر ایران" و تطهیر گذشته اپورتونیستی حزب توده و رهبران خائن آن در برابر کوشش مارکسیست لنینیست ها جهت مرز بنگاروشن با گذشته اپورتونیستی این حزب و مبارزه برای ایجاد حزب طبقه کارگر (دوره سوم روزنامه توفان، ارگان باصطلاح "سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان")؛ و سرانجام تلاش برای به ابتدال و به سخره کشاندن و بی اعتبار ساختن مفهوم مقدس حزب کمونیست و تخطئه و وظیفه خطیبه بر مبرم مرحله ای مارکسیست لنینیست ها یعنی ایجاد حزب تراز نوین طبقه کارگر در شرایطی که با اوجگیری روزافزون مبارزات خلق ضرورت چنین حزبی بیش از همیشه در برابر جنبش کمونیستی ایران قرار گرفته است (دوره چهارم روزنامه توفان، ارگان باصطلاح "حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران") .

آری اینست تزارنامه، "پرافتخار" چهارده سال روزنامه، توفان و گردانندگان سوداگران.

ما در مقاله حاضر فرصت اینرا نداریم که بررسی سایر ابعاد این مقاله، توفان با جنبش مارکسیستی لنینیستی بپردازیم. این ابعاد مسائل وسیع زیرین را شامل میشود: تخطئه تئوری انقلابی، به لوث کشیدن مبارزه، ایدئولوژیک، ابتدال در تبلیغات سیاسی ملو از اظهارنظرات آشکارا خرده بورژوازی و لیبرالیسم، دید ضد مارکسیستی در زمینه، تشکیلات، سیاست و عملکرد راستروانه و عقب مانده در جنبش دانشجویی (عمده ترین زمینه فعالیت توفانی ها) . . . و بالاخره، دکانداری سیاسی و سیاست کسب اعتبار بین المللی در نزد احزاب برادر به کمک دروغ و شانتاژ، بجای تعقیب سیاست انترناسیونالیسم پرولتری.

در این مورد اخیر لازم است به "دستاور" جدید حزب بازان اشاره‌های نمائیم و آن حرکت ضد کمونیستی و خصوصاً کینه توزانه، این جماعت در قبال جمهوری توده‌ای چین است. اینان مدتی است که تحت لوای مبارزه علیه "تئوری رومیزیستی و ضد-انقلابی سه جهان" کارزار ننگینی را علیه تئوری مارکسیستی صدر مائو در مورد "تقسیم سه جهان" و بطور اعم علیه اندیشه مائوتسه دژ و حزب کمونیست چین و جمهوری توده‌ای چین برآه انداخته اند. حزب بازان در این کارزار خود تا آنجا پیش رفته اند که دیگر نام جمهوری توده‌ای چین را از سیاهه کشورهای سوسیالیستی حذف کرده و این بزرگترین پایگاه انقلاب جهانی و رهبران آنرا در کنار دو ابرقدرت (امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی) آماج حملات ضد کمونیستی خود نمود و اساساً در حال کوشش جهت اثبات "رومیونیستی بودن" اندیشه مائوتسه دون هستند! اینان و دیگر همپالگی هایشان در جنبش بین المللی گوئی که منتظر درگذشت مائوتسه دون بودند تا همچو خرسجفی ها که پس از مرگ استالین خاطره و اندیشه او را به لجن کشیدند، اندیشه مائوتسه دون را مورد تحریف قرار داده و بقبول خودشان رد نمایند. بدین ترتیب، اینان که تا دیروز خود را طرفدار سینه چاک اندیشه مائوتسه دون و چین توده‌ای و سیاست خارجی انقلابی و انترناسیونالیستی چین و انامد می ساختند، سرانجام در اثر حدت مبارزات طبقاتی در سطح جهانی و روشن شدن هرچه بیشتر صف بندی ها ناکزیر نقاب از اپورتونیستی خود بر گرفته و گذشته "نه سرخ و نه زرد" دوره دوم خود را به نمایش گذاشتند. در آن زمان می نوشتند: "سازمان امنیت (خواست) . . . با چسباندن مارک و نشان طرفداری از چین کمونیست توفان را در یک وضع خاصی قرار دهد و از اقبال و استقبال مردم آزاد های که بسبک مستقل و حقیقت طلب توفان روی آورده‌اند و این شیوه را می پندند . . . جلوگیری". (شماره ۱۰، دوره دوم "توفان") و اکنون

باید خوشحال باشند که "سبک مستقل و حقیقت طلب توفان" را احیاء کرده اند و مستقل از "قطب" ها و "غول" های بزرگ کمونیسم و امپریالیسم، به "ارشاد" پرو-لتاریای ایران مشغولند! و بزای اینکه بهر قیمت شده این "سبک مستقل" خود را نشان دهند، به حملات دیوانه وار و ابلهانه خود نه تنها علیه تئوری مائوتسه دون در مورد "تقسیم سه جهان"، بلکه علیه اندیشه مائوتسه دون، مارکسیسم لنینیسم زمان ما، علیه جمهوری توده‌ای چین، بزرگترین پایگاه انقلاب جهانی و علیه حزب کمونیست چین، پیشتاز پرولتاریای رزنده بین المللی، هر روز دامن میزنند. اما چه باک! کاروان سرخ جنبش کمونیستی میهن ما برهبری پرولتاریای ایران و جنبش کمونیستی بین المللی برهبری حزب کمونیست چین، در راه ظفرنمون خود درجهت فروکوفتن تمامی سیستم حاکمیت ارتجاع و امپریالیسم و در رأس آن دو ابرقدرت، در راه برقراری جمهوری دمکراتیک خلق و ساختمان جامعه کمونیستی بی وقفه به پیش میرود و غرولندهای و اماندگانی چون شیادان حزب باز کوچکترین خللی نمی تواند در این راه پیمائی ایجاد کند. آرزوی که حزب تراز نوبین طبقه کارگر میهن ما ایجاد شود، از تلاش عبث شیادان حزب باز چیزی جز یک خاطره مضحک در ذهن جنبش کمونیستی ما باقی نخواهد ماند.

مبحث دوم

مکاتب سوسیالیستی و کمونیستی
ماقبل مارکسیسم

(۱) سوسیالیسم ارتجاعی

الف. سوسیالیسم فئودالی و مسیحی

ب. سوسیالیسم خرد و بورژوازی

ج. سوسیالیسم "حقیقی"

(۲) سوسیالیسم بورژوازی یا محافظه‌کار

(۳) سیستم‌های اصلی سوسیالیستی و کمونیستی ماقبل مارکسیسم

الف. سوسیالیسم تخیلی، بررسی نظرات نمایندگان برجسته آن

ب. کمونیسم "جوامع مخفی"

- جامعه‌ها، ادخواهان و آثار ویلهلم وایتلینگ

- نقش جنبش چارتیستی در پیدایش افکار سوسیالیستی.

نتیجه‌گیری از مبحث دوم

مکاتب و افکار سوسیالیستی از دوران‌های بسیار قدیم و در اشکال ابتدائی آن تقریباً از آغاز پیدایش جوامع طبقاتی وجود داشته و بصورت اندیشه‌های مبتنی بر تقسیم عادلانه ثروت‌های اجتماعی در میان تمام افراد جامعه، در مراحل مختلف تاریخی و در جریان رشد مبارزه طبقاتی بسط و تکامل یافته‌اند. در قرن نوزدهم مارکس و انگلس با انتقاد ریشه‌ای از افکار و مکاتب سوسیالیستی و کمونیستی دوران ماقبل خود و استوار ساختن آنها بر پایه‌های علمی، سوسیالیسم معاصر یا سوسیالیسم علمی را بمثابة یک دکترین انقلابی و "راه‌نمای عمل" تدوین نمودند. بدین ترتیب، سوسیالیسم علمی و تئوری انقلاب پرولتاریائی بمثابة بخشی از آن از یکطرف محصول شرایط عینی و مبارزات طبقاتی دوران سرمایه‌داری و تحلیل، جمع‌بندی و تعمیم علمی این شرایط و مبارزات توسط مارکس و انگلس و از طرف دیگر نتیجه برخورد خلاق و داهیه‌ها، آنان به افکار و مکاتب سوسیالیستی ماقبل خود (بطور عمده سوسیالیسم تخیلی قرن ۱۸ و اوایل قرن نوزدهم و کمونیسم تخیلی "جوامع مخفی"...) و تکامل

این افکار و مکاتب توسط آنان بود. مارکس و انگلس مطالعه و تحلیل همه جانبه وضعیت عینی و تضاد های درونی جامعه سرمایه داری و بررسی انتقادی سوسیالیسم و کمونیسم تخیلی را بحثابه و وظیفه خطیر و اساسی بموازات یکدیگر در مرکز فعالیت های تحقیقی خود قرار دادند. این دو وظیفه با هم در یک ارتباط متقابل و دیالکتیکی قرار دارند زیرا همانگونه که انگلس خاطر نشان می سازد، از یکطرف "سوسیالیسم جدید مانند هر تئوری نوینی هرچقدر هم از واقعیات مادی اقتصادی ناشی شده باشد می بایستی در ابتدا با ماتریال فکری موجود در رابطه قرار گیرد" * و از طرف دیگر این ماتریال فکری (که عمدتاً مکاتب سوسیالیستی و کمونیستی ماقبل مارکسیسم است) خود محمول دوران اضمحلال فتودالیسم، پیدایش انقلابات بورژوازی و بدنبال آن رشد جنبینی و بطئی جنبش پرولتری و مبارزات مستقل کارگری اروپا است. از اینرو مارکس و انگلس می بایست با مطالعه جامع و دقیق شرایط عینی جوامع سرمایه داری نطفه های درست، سالم و انقلابی اندیشه های سوسیالیستی دوران ماقبل خود را از پوسته غیرواقعی، پندارگرایانه، غیرعلمی و غیرپرولتری جدا سازند و برای تبدیل سوسیالیسم به علم قبل از هر چیز "آنها بر روی یک زمینه عینی استوار" سازند. * *

بنابراین، مطالعه و شناخت مکاتب سوسیالیستی و کمونیستی ماقبل مارکسیسم برای شناخت و درک درست سوسیالیسم علمی و بطور مشخص درک درست چگونگی تدوین تئوری انقلاب پرولتاریائی توسط مارکس و انگلس ضروری و حائز اهمیت است. به دلیل این اهمیت و با توجه به لزوم رعایت تسلسل منطقی مطالب، مبحث دوم (مبحث کنونی) به بررسی این بخش اختصاص خواهد داشت. نشان دادن مضمون پندارگرایانه این تئوری های سوسیالیستی و علل آن، نشان دادن نطفه های درست و انقلابی این تئوری ها و بالاخره نشان دادن رابطه این تئوری ها با مرحله تکوین سرمایه داری و رشد طبقه کارگر در آن دوره، از هدفهای است که این مبحث دنبال میکند.

قبل از بررسی این سیستمهای اصلی سوسیالیستی ماقبل مارکسیسم، یعنی سوسیالیسم و کمونیسم تخیلی قرنهای ۱۸ و ۱۹، که نقش مهمی در پیدایش سوسیالیسم علمی داشته اند، لازم است ابتدا به ادبیات سوسیالیستی ارتجاعی و بورژوازی که در دوران اضمحلال فتودالیسم و تکوین سرمایه داری در اروپا رواج داشت بطور کوتاه اشاره کنیم. مارکس و انگلس ادبیات سوسیالیستی نامبرده را در "مانیفست حزب کمونیست" مورد بررسی قرار میدهند. بر اساس این بررسی، ادبیات

* انگلس: "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم"، ترجمه فارسی، صفحه ۷۱.

* * انگلس: همانجا، صفحه ۷۸.

سوسیالیستی فوق به دو بخش تقسیم میگردد: ۱- سوسیالیسم ارتجاعی (که خود جریان های فکری زیر را دربرمیگیرد: الف، سوسیالیسم فتودالی و مسیحی. ب، سوسیالیسم خرده بورژوازی و ج، سوسیالیسم "حقیقی") و ۲- سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوازی.

۱) سوسیالیسم ارتجاعی

الف، سوسیالیسم فتودالی و مسیحی

سوسیالیسم فتودالی و مسیحی در دوران اضمحلال کامل قدرت سیاسی فتودالیها و تفوق سیاسی بورژوازی در فرانسه و انگلس (انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ در فرانسه و رفرم پارلمانی در انگلستان) برای مدتی کوتاه توسط نمایندگان متفکر اشراف و کشیشان مسیحی پدیدار گشت. نمایندگان اصلی سوسیالیسم فتودالی (در فرانسه بخشی از حزب درباریان ملاک طرفدار استقرار مجدد سلسله بوربون ها و در انگلس گروه "انگلستان جوان" که از اشراف و رجال سیاسی و ادیبان انگلستان تشکیل میشد) پس از شکست مجدد و قطعی اشراف از بورژوازی تازه بدوران رسیده به تنها راهی که برای آنان باقی مانده بود یعنی "مبارزه از طریق ادبیات" روی آوردند. این سوسیالیسم فتودالی که "نبی از آن نوحه سرائی، نبی هزلیات، نبی قضا گذشته و نبی تهدید آینده" بود، "گاهگاه دادنامه تلخ و بذله گویانه و نیش آرش مستقیماً قلب بورژوازی را جریحه دار میکرد ولی پیوسته بعلت بی استعدادگان کامل برای درک جریان تاریخ معاصر تاثیر خنده آوری داشت" (مانیفست حزب کمونیست، ص ۷۱).

اشراف فتودال در مقابله با بورژوازی نوحاسته و متفوق و بخاطر جلب حمایت پشتیبانی توده مردم چنین وانمود می ساختند که دیگر در اندیشه منافع و آرزوی های خود نیستند و مبارزه آنها علیه بورژوازی بخاطر مصالح و منافع زحمتکشان استثمار شده است.

سوسیالیسم آنها پرچم فقر و بدبختی پرولتاریا و توده های زحمتکش را به حرکت درمی آورد تا بلکه آنها را بدنبال خود بکشاند. سوسیالیسم فتودالی و مسیحی آنها ارتجاعی بود زیرا مایل بود استثمار فتودالی را در اوضاع و احوال دیگری در اوضاع و احوال استثمار سرمایه داری ادامه دهد. این سوسیالیسم ارتجاعی بود زیرا مخالفتش با بورژوازی بدین خاطر بود که نظام سرمایه داری طبقه کارگر انقلابی را بوجود می آورد، طبقه ای که قادر است کل نظام موجود را منفجر سازد. بهمین

جهت، اشراف متقابل به این "سوسیالیسم" در تمام مبارزات سیاسی آن دوره، بر علیه طبقه کارگر و در هم راهی و سازش با بورژوازی به اقدامات جابرنه و توطئه گرانسه متوسل میشدند و در زندگی عادی هم فرصت را برای سودجویی های کلان از بابت خرید کارخانه و یا مبادله و تجارت از دست ندادند.

پا به پای این سوسیالیسم اشراف و قود الها، سوسیالیسم مذهبی کنیشتیان مسیحی نیز ("همانطور که کنیشت پیوسته بازو به بازوی قود الها گام بر میداشتند است" - مانیفست حزب کمونیست) این سوسیالیسم قود الهی را همراهی میکنند و دوش به دوش آن گام بر میدارند. مارکس و انگلس در "مانیفست حزب کمونیست" درباره این سوسیالیسم مذهبی می نویسند: "هیچ چیز از این آسانتر نیست که به شیوه مرتاضانه مسیحی، آب و رنگ سوسیالیستی داده شود... سوسیالیسم مسیحی تنها پتایه آب تظہیر است که کنیشت ها بر خشم و غضب اشرافیت میباشند."*

ب، سوسیالیسم خرده بورژوازی

سوسیالیسم خرده بورژوازی بوسیله نمایندگان متفکر صرف های قرون وسطایی شهر نشینان (پیشه وران...) و صنف دهقانان خرده پا بوجود آمد. این سوسیالیسم مکتب آن گروه بندی های اجتماعی بود که "بین پرولتاریا و بورژوازی در نوسان اند و رقابت، افرا متعلق به این گروه بندی ها را به داخل پرولتاریا میبندد"*

سوسیالیسم خرده بورژوازی سوسیالیسم آن نیروهائی بود که میدیدند در شرایط رشد سرمایه داری و پیدایش صنایع بزرگ، تجزیه و اضمحلال قشر اجتماعی آنسان بمانده یک بخش مستقل جامعه اجتناب ناپذیر و نزدیک است.

در کشورهای مانند فرانسه که نیمی از جمعیت آن را دهقانان تشکیل میدادند، نمایندگان این سوسیالیسم خرده بورژوازی جانب پرولتاریا را علیه بورژوازی گرفته و در انتقاد از خویش نسبت به نظام بورژوازی موازیسم خرد بورژوازی و خرده دهقانی را به کار میبردند و حزب کارگر را از نظرگاه خرده بورژوازی درک میکردند. * این سوسیالیسم در مضمون، تضاد های موجود در نظام سرمایه داری را با هشیاری و دقت فراوان درک میکرد و اثرات آنها را در جامعه (بحران، زوال ناگزیر خرده بورژوازی فقر پرولتاریا، هرج و مرج تولید، عدم تناسب فاحش در توزیع ثروت، منسوخ شدن مناسبات کهن خانوادگی، جنگهای خانمان سوز ملتها...) بدرستی تشخیص

* مارکس/ انگلس: "مانیفست حزب کمونیست"، چاپ فارسی (پکن)، صفحه ۷۳.

** همانجا، صفحه ۷۴.

میداد و فاش می ساخت. اما این سوسیالیسم بیهوده در تلاش بود که مناسبات مالکیت دوران ماقبل سرمایه داری (مناسبات پیشه وری و غیره...) را بار دیگر احیا کند. بعبارت دیگر، در شرایطی که وسائل تولید و مبادله معاصر چارچوب نظام کهن مالکیت را منفرجه کرده بود و یا میکرد، این سوسیالیسم میخواست یا از طریق حفظ وسائل تولید و مبادله کهن و یا از طریق سازش دادن وسائل تولید و مبادله نوین و معاصر با شکل مالکیت نظام قود الهی از نابودی اجتناب ناپذیر این نظام جلوگیری نماید: "آخرین کلام این سوسیالیسم آنست که سازمان صنفی در صنایع و روابط پاتریارکال در کشاورزی مستقر گردد" * بنابراین، این سوسیالیسم بسد ان جهت ارتجعی نامیده میشود که سعی دارد مناسبات تولید کهن متعلق به دوران ماقبل سرمایه داری را حفظ کند و یا آنرا دوباره برقرار سازد.

ج، سوسیالیسم "حقیقی"

سوسیالیسم "حقیقی" یا آلمانی تحت تاثیر ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی فرانسه در آلمان و در شرایطی که در آن کشور مبارزه بورژوازی بر ضد استبداد قود الهی تازه آغاز شده بود بوجود آمد. این سوسیالیسم "حقیقی" چیزی نبود جز خیالیاتی درباره یک جامعه واقعی، درباره "تحقق یافتن ماهیت انسانی". فلاسفه وقت آلمان سعی داشتند ایده های نوین انقلابی فرانسوی را که مظهر ادبی مبارزه با حاکمیت بورژوازی بود "با وجدان فلسفی کهن خویش سازگار سازند" *. در واقع، ادبیات سوسیالیستی/ کمونیستی فرانسوی (که به آلمان انتقال یافت) بکلی ماهیت واقعی خود را از دست داد ** *. در شرایطی که مبارزه بورژوازی آلمان و خصوص بورژوازی پروس بر ضد قود الها و سلطنت مطلقه شروع میشد و جنبش لیبرالی ترقی خواهانه بطور جدی براه می افتاد، این سوسیالیستهای "حقیقی" در مقابل جنبش سیاسی بورژوازی علیه قود الیسم ایستادند و "بر حسب سنت موجود، به لیبرالیسم، دولت انتخایی، رقابت بورژوازی، آزادی مطبوعات بورژوازی، حقوق بورژوازی، آزادی و مساوات بورژوازی لعنت فرستادند و توده مردم را موعظه کردند که آنان از این جنبش بورژوازی هیچ نفعی نخواهند برد، بلکه برعکس در خطرند که همه چیز خود را از دست بدهند". آنها اما نمی دانستند که انتقاد فرانسوی از بورژوازی در شرایطی انجام میگرفت که مناسبات بورژوازی در آن کشور حاکم شده بود و این انتقاد ناشی از آن بود، در حالیکه در آلمان تازه صحبت از بدست آوردن مناسبات نوین بود و مبارزه بورژوازی علیه حاکمیت استبداد تازه آغاز میشد.

* مارکس/ انگلس: "مانیفست حزب کمونیست"، ص ۷۶. ** همانجا، ص ۷۷.

بدین ترتیب، سوسیالیسم "حقیقی" "در دست دولت بدل به حربه‌ای برای مبارزه بر ضد بورژوازی" شد. این سوسیالیسم "مظهر منافع ارجحی یعنی منافع کوتاه‌مدت نظران آلمانی بود" *.

۲) سوسیالیسم بورژوازی یا محافظه‌کار

مدافعين این نوع سوسیالیسم کسانی بودند که میل داشتند درد های جامعه معاصر را درمان کنند تا از این طریق بقای سیستم بورژوازی را تامین نمایند. نوع اول این سوسیالیسم از جانب بخشی از بورژوازی در لباس اقتصاد بون، انساندوستان، صلحین وضع طبقه کارگر، بانیان جمعیت های خیریه... نمایندگی میشود و حتی بصورت سیستم های تمام و کمالی درمی آید (بعنوان مثال، کتاب "فلسفه فقر" پرودن). این سوسیالیستهای بورژوا، بورژوازی و شرایط حیات جامعه بورژوازی را میخوانند اما بدون پرولتاریا، بدون مبارزات طبقاتی و "مخاطرات" آن (که نتیجه اجتناب ناپذیر همان شرایط عینی است و ناگزیر به درگونی جامعه معاصر منتهی میگردد). این سوسیالیسم محافظه کار است زیرا مایل است جامعه بورژوازی حفظ گردد و با چنین هدفی به عبث میکوشد بوسیله پیش نهاد اتوتویک و پند ارگرایانه خود از رشد و گسترش تضادها و تضادات اجتناب ناپذیر درونی بکاهد.

نوع دوم این سوسیالیسم بورژوازی میکوشید طبقه کارگر را نسبت به هر جنبش انقلابی بدبین کند و به وی بقبولاند که مبارزه برای فلان و یا بهمان اصلاحات سیاسی سودمند نیست و منافع طبقه کارگر از طریق اصلاحات اداری بر اساس مناسبات تولیدی بورژوازی و در چارچوب حفظ و بقای آن تامین میگردد.

اینان در نتیجه "در روابط بی سرمایه و کار مزدوری هیچ تغییری وارد نمیکند و در بهترین حالات جز کاستن از مصارف سیادت بورژوازی و ساده تر کردن امور اقتصادی دولت بورژوازی عمل دیگری صورت نمی دهند." **

این سوسیالیسم از طریقی از منافع عالی بورژوازی دفاع میکند و از طرف دیگر، در ظاهر، تمام اصلاحات بورژوازی خود را به سود کارگران قلمداد می نماید.

* مارکس/انگلس: "مانیفست حزب کمونیست"، ص ۷۸.

** همانجا، ص ۱۸۱

۳) سیستم های اصلی سوسیالیستی و کمونیستی ماقبل مارکسیسم

سوسیالیسم و کمونیسم تخیلی (بمثابه "سیستم های اصلی سوسیالیستی و کمونیستی" ماقبل مارکسیسم) در دوران بین نیمه دوم قرن ۱۸ و اواسط نیمه اول قرن ۱۹ (۱۷۵۰-۱۸۳۰) به وجود می آیند.

این سیستم های تخیلی در شرایطی پدید می آیند که "مبارزه" بین پرولتاریا و بورژوازی رشد نیافته بود ("مانیفست"). بهمین علت، مضمون طبقاتی این افکار سوسیالیستی و کمونیستی تخیلی را باید در موقعیت جنبینی طبقه کارگر نظهوری که تازه مراحل اولیه رشد خود را سیر میکرد و در وضعیت پیشه وران و تولیدکنندگان خردی جستجو نمود که در معرض ورشکستگی کامل و پیوستن به صفوف پرولتاریا قرار داشتند.

در این دوره، عمدتاً دو جریان فکری را میتوان تمیز داد. یکی جریان سوسیالیسم تخیلی که بنیانگذاران آن سه اتوتویست بزرگ: سن سیمون، شارل فوریه و رابرت آون بودند و دیگری ادبیات کمونیستی "جوامع مخفی" (در فرانسه) که بمثابه ادامه دهندگان راه باف... ترجمان خواسته های پرولتاریای آن دوره بودند. در نیدل، این دو جریان فکری را که نقش بسیار مهمی در تکوین تئوری انقلاب پرولتری ایفا نمودند مورد مطالعه قرار میدهم.

الف، سوسیالیسم تخیلی،

بررسی نظرات نمایندگان برجسته آن

سوسیالیسم تخیلی ادامه تکامل یافته نظریات روشنگران و ماتریالیستهای قرن ۱۸ فرانسه است. سیستمهای اجتماعی سه اتوتویست (سن سیمون، فوریه و آون) با پیش نهادات و نظریات روشنگران قرن ۱۸ یک وجه مشترک اساسی داشت، و آن اینکه همه آنها میخواستند حکومت عقل و عدالت را مستقر سازند. آنها میخواستند "مرآن واحد تمام بشریت" را آزاد سازند و نه "در ابتدا طبقه معینی" را.

روشنگران و ماتریالیستهای قرن ۱۸ فرانسه بمثابه نمایندگان فکری "طبقه ات متوسطی که آنروز (در شرایط سیادت فتودالیسم) در حال تبدیل به بورژوازی بودند" خواهان برقراری نظامی درجهت منافع این طبقه نظهور بودند، بعبارت دیگر، خواهان حکومت بورژوا دموکراتیک به شکل جمهوری، عدالت به شکل داکتری بورژوازی، برابری به شکل برابری بورژوازی در مقابل قانون، آزادی به شکل آزادی فروش

نیروی کار و استثمار آن از جانب بورژوازی . . . بودند .

فلاسفه قرن ۱۸ فرانسه می‌خواستند به نام عقل آن سیستم اجتماعی را به وجود آورند که با معیارهای راسیونل (عقلانی) تطابق داشته باشد . آنها می‌خواستند در نظم موجود (قنود الیسم) رفرم ایجاد کنند . اما انقلاب فرانسه ، انقلابی که انسان پیشقدمان فکری اش بودند - مدت زیادی مطابق کیش عقل و عدالت رفتار نکرد . با از میان رفتن "دیرکتوار" * و سپس به سرکار آمدن استبداد ناپلئونی ، بیش از پیش روشن میشد که حکومت عقل و یا نظام بورژوازی بی‌عدالتی‌های اجتماعی را پایمان نداده ، بلکه آنها را نیز تشدید کرده است . :

"تضاد بین ثروتمند و فقیر با حذف موسسات خیریه" مذهبی، امتیازات صنفی و سایر امتیازات که پهلپاتی برای تخفیف این تضاد بودند، بجای حل شدن در رفاہ عمومی ، تشدید گردید . آزادی مالکیت ازبند های قنود الیسم برای خرده بورژواها و دهقانان خرده‌ها به معنای آزادی فروش مالکیت کوچک به صاحبان سرمایه و زمین داران بزرگ بود، مالکیت کوچکی که تحت فشار رقابت عظیم سرمایه بزرگ و مالکیت بزرگ زمین قرار داشت . بعبارت دیگر، آزادی مالکیت برای خرده بورژواها و دهقانان خرده یا چیزی جز آزادی از دست دادن مالکیت نبود . رشد صنعت بر اساس سیستم سرمایه داری ، فقر و بی‌نوائی توده‌های زحمتکش را بسه یکی از شرایط حیات جامعه تبدیل کرد . (...) تعداد جنایتها سال به سال بیشتر گردید . گو اینکه ناهنجاریهای قنودالی که در گذشته بی پروا آفتابی میشد ، حذف نشده منتها موقتا کنار گذاشته شده بود، اما در عوض ناهنجاریهای بورژوائی که تا آنوقت فقط در خفا انجام میگرفت، هرچه بیشتر رواج یافت . تجارت بطور روزافزونی بصورت کلاه برداری درمی آمد ، "برادری" که شعار انقلابی بود ، به شکل رقابت شرورانه و حسودانه درآمد . رشوه خواری جای ستم قهرآمیز را گرفت و پول که اولین اهرم قدرت اجتماعی بود ، جانشین شمشیرگردید . حق شب اول از قنود الپا به کارخانه داران بورژوا منتقل شد . فحشا* به میزان بی سابقه‌ای توسعه یافت . . . * *

* "دیرکتوار" (DIRECTOIRE) شورای انقلاب که در اواخر انقلاب کبیر - فرانسه تشکیل شد .

** انگلس: تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم" ، ترجمه فارسی ، صفحه ۷۳ .

حکومت عقل روشنگران بنابراین با شکت مواجه گردید مبرود . اما حکومت اوتوپیتست های قرن ۱۹ با حکومتی که مورد نظر روشنگران بود از زمین تا آسمان تفاوت داشت . بنظر آنها حتی دنیای بورژوائی استوار بر احکام روشنگران غیرمنطقی و غیرعادلانه است و بهمین دلیل مانند قنود الیسم و دیگر سیستم های اجتماعی گذشته باید به زباله دان تاریخ ریخته شود . بیان کنندگان ناامیدی از شرایط موجود با آغاز قرن ۱۹ پدیدار شدند . اما در قرن ۱۸ نیز در بین متفکرین "عصر روشنائی" افرادی پدید آمدند (مانند مورلی و مابلی) که در طرح های اوتوپیک ساخت اجتماعی مورد نظر آنها مسائل نوینی نهفته بود . برای اولین بار ، سیستم های آنان این برتری را نسبت به طرح های گذشته داشت که مطالبات مبتنی بر برابری فقط به حقوق سیاسی محدود نمیکردید بلکه شامل وضعیت اجتماعی افراد هم میشد . فقط برتری های طبقاتی نبود که می‌بایست از بین میرفت بلکه اختلافات طبقاتی نیز همینطور . پس از این دسته از اوتوپیتست های قرن ۱۸ ، در سال ۱۸۰۴ "نامه های ژنو" سن سیمون انتشار یافت و سپس اولین اثر فوریه در سال ۱۸۰۸ منتشر گردید و بالاخره در اول ژانویه* ۱۸۰۰ بود که آن تجربه* مدیریت یک کارخانه را شروع کرد .

سن سیمون (۱۸۲۵-۱۷۶۰) فرزند انقلاب کبیر فرانسه بود . او در بررسی

از انقلاب فرانسه و صف بندی طبقاتی درون آن به نتایج نبوغ آمیزی رسید مبرود . در این انقلاب ، طبقه سوم یعنی توده عظیم خلق که به تولید و تجارت اشتغال داشت بر طبقات ممتاز یعنی اشراف و روحانیون پیروز میگردد . ولی در واقع بخش کوچکی از "طبقه سوم" - یعنی قشر ممتاز آن ، بورژوازی - قدرت سیاسی و ثمره انقلاب را بسه خود اختصاص داد . بخشی از این بورژوازی ثروتمند بعدا به سرعت رشد کرد و بسودا - گری زمین های متعلق به اشراف و کلیسا و کلاهبرداری ملت پرداخت . از نظر سن سیمون پس از انقلاب تضاد میان طبقه سوم و طبقات ممتاز شکل تضاد میان "گارگنان" و "عاطلان" را پدید کرد . "عاطلان" شامل کسانی می شدند که در تولید و تجارت شرکت نمی کردند و یا جز امتیاز داران قدیم (اشراف . . .) بودند . بعبارت دیگر ، "عاطلان" بخشی از بورژوازی سوداگر را در بر میگرفت که با دریافت بهره زندگی می نمود و "گارگنان" نه تنها کسانی بودند که به کار مزدوری اشتغال داشتند بلکه صاحبان کارخانه ، تجار و بانکداران را نیز در بر میگرفت . معنذا ، آنچه همیشه و همه جا و قبل از هر چیز برای سن سیمون مطرح بود سرنوشت "عظیم ترین و فقیرترین طبقه" بود . سن سیمون ماهیت طبقاتی حکومت دوران وحشت در انقلاب کبیر فرانسه را بشناهد ؛ حکومت طبقاتی بی چینی ارزیابی میکرد . او در سال ۱۸۰۴ در "نامه های ژنو" انقلاب کبیر فرانسه را مبارزه طبقاتی میان بورژوازی و اشراف از یکطرف و طبقات

بی چیز از طرف دیگر میدانند. انگلس درباره اهمیت درک و کشف این مسأله توسط سن سیمون چنین می نویسد:

"در سال ۱۸۰۲ درک این مطلب که انقلاب فرانسه يك مبارزه طبقاتی و آنهم نه فقط بین اشراف و بورژوازی بلکه میان بورژوازی و اشراف از یکسو و طبقات بی چیز از سوی دیگر بود، يك کشف کاملاً نبوغ آمیز بود." *

البته در سیستم سن سیمون نه "مطالان" و نه "بی چیزان" هیچ يك قادر نبودند حکومت کنند (به نظر وی این امر را تجربه انقلاب کبیر و "دوران وحشت" به اثبات رسانید بود).

به عقیده سن سیمون، علم و صنعت و پیوند این دو به وسیله يك "حلقه" نوین مذهبی و "مسیحیت" جدیدی که بر این پایه مستقر میشد قادر بود رهبری و حکومت کند. سیستم اوتوپیک او بدین ترتیب با هم چیز دیگری نمی توانست باشد جز حکمرمائی بورژوازی و بانکداران زیرا "علم در دست معلمها و صنعت در درجه اول در دست بورژواهای فعال یعنی صاحبان کارخانه، بازرگانان و بانکداران بود" و "چنین درکی منطبق با زمانی بود که در فرانسه بورژوازی بزرگ و به موازات آن تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا هنوز در مراحل اولیه رشد خود بود".

با وجود این در آثار کبیر سن سیمون عقاید و افکار درخشان و شگفت انگیزی دیده میشود که جز تعالیم علمی بشریت بشمار میروند و بعدها بویژه در گجینه عمومی سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس وارد شدند. در زیر به پاره ای از اندیشه ها و عقاید درخشان وی اشاره میکنیم:

- این ایده که وضعیت اقتصادی اساس موسسات سیاسی را تشکیل میدهد بطور نطفه ای در نظرات سن سیمون وجود داشت.
- درک مفهوم ترقی به معنی چگونگی تبدیل يك نوع زندگی به زندگی عالیتر. او نشان داد که آغاز دوره بردگی ترقی بزرگی نسبت به دوره پیشین می باشد. همچنین دوره فئودالیت که پس از بردگی ظهور کرد بر دوره پیش رجحان دارد و پس از دوره فئودالیت دوره "مزدور آزاد" به وجود می آید.
- در آثار او مسأله حذف دولت بطور روشن بیان شده است.
- درک اهمیت اتحاد ملل فرانسه، انگلیس و آلمان برای تضمین صلح ثروتمند در اروپا.

* انگلس: "تکامل سوسیالیسم از تخیل بعلم" ص ۷۵.

اما آنچه بیش از همه در ارتباط با تئوری مارکسیستی انقلاب پرولتری بمشابهه ادامه و تکامل سوسیالیسم ماقبل مارکسیسم برای ما اهمیت دارد، نظرات سن سیمون در مورد جا و مقام طبقه مزدور و یا پرولتاریای معاصر است. در بالا گفتیم که چگونه در برخورد سن سیمون به انقلاب کبیر فرانسه (در "نامه های ژنو") تضاد اساسی جامعه سرمایه داری منعکس میگردد. اگرچه سن سیمون برای این طبقه رسالت انقلاب و تغییر مناسبات سرمایه داری را قائل نبود و معتقد بود که در رأس جامعه انسانی و عادلانه آینده باید بجای اشراف و مأمورین نظامی، "علماء و مهندسان" قرار گیرند، ولی او برعکس متفکرین آن عصر برای طبقه کارگر از لحاظ اجتماعی خصوصیات ممتازی قائل بوده و نقش رنجبران را در ردیف نخستین دسته ها معین کرده است. او استثمار مادی و معنوی رنجبران را میدید. سن سیمون همانطور که نشو و نمای بورژوازی را قبلاً پیش بینی نمود، تبدیل این دوره به دوره های نهضت های انقلابی متکی بر روح مبارزه صنفی و بطور کلی تحقق اتحاد عمومی طبقات زحمتکش را نیز پیش بینی کرده است. او حتی آرزوی انسان را در مورد تبدیل تدریجی مبارزات صنفی به اتحاد و همکاری بوسیله يك قانون کلی تاریخ بشریت اعلام میکند و معتقد است که استثمار انسان بوسیله انسان بالاخره جای خود را به بهره مندی از طبیعت بوسیله بشریت زحمتکش و متحد واگذار خواهد کرد و حاکمیت بر روی مردم تبدیل به حاکمیت بر روی اشیا خواهد شد.

این در واقع همان ایده آل "زوال دولت" است که بعدها از جانب مارکس بطور علمی بیان گردید.

شارل فوریه (۱۸۳۷-۱۷۷۲): در آثار فوریه، اوضاع و احوال و شرایط سرمایه داری، فقر اخلاقی و مادی "تمدن" بورژوازی بطور بیرحمانه ای مورد انتقاد قرار میگردد. فوریه واقعیت های رقت انگیز جامعه سرمایه داری را برملا میکند. فوریه نظرات سوسیالیستی خود را در اولین کتاب خویش که به سال ۱۸۰۸، انتشار یافت ارائه نمود.

فوریه اجتماع آینده را که بر اساس منافع هم آهنگ بشریت متکی بود و بجای سرمایه داری بنا خواهد شد با کمال مهارت و زبردستی تصویر کرده است. وی از بی معنی بودن سرمایه داری و سیستم مالکیت خصوصی و اسراف بی مورد قدرتها و وسائل تولیدی در نتیجه رقابت حاصله از آن سیستم تأسف میخورد. او فلاکت عمومی را در نتیجه عدم وجود يك سازمان صحیح می بیند، لذا پیشنهاد ایجاد اتحادیه های (فالانکا) را میکند که افراد متحاسن را دربرمیگیرد. در این کویراتیو های مورد نظر فوریه، هر کس به هر شغلی که مایل است اشتغال میوزد و پیشه خود را میتواند عوض کند.

همچنین اجتماع ازهر تمایلی میتواند به نفع خود استقبال کند. در فالانکاستر (ساختمانگیا بزرگی که محل سنگای عمومی افراد فالانکاست) در اثر ملاحظات اصولی که سبب تطبیق اصل قناعت و صرفه جویی در مصرف نیروی کار و دیگر وسائل تولیدی میشود، محصولات با صرف نیروی کار مختصری ارزان به دست می آید، بطوریکه زندگانی اعضای آن در میان هر نوع ناز و نعمت و فراوانی های موجود در روی زمین میگردد. طبق سیستم اجتماعی فوریه، در داخل فالانکا موضوع استثمار انسان از انسان بطور کلی فاقد مفهوم واقعی است.

فوریه برای اولین بار درباره اهمیت آزادی زنان در جامعه سخن میگوید و اعلام میکند که معیاس طبیعی برای سنجش میزان آزادی عمومی در هر جامعه ای بستگی به درجه آزادی زنان دارد. فوریه این افکار خود را در تز زیر تکامل و توضیح میدهد: "ترقی اجتماعی و تغییرات زمان به موازات رشد آزادی زنان به پیش میروند. ناپودی نظام اجتماعی متقابل و بهمان نسبت با ناپودی محدودیت و سلب آزادی زنان همراه می باشد." سپس فوریه بر این اساس چنین نتیجه میگیرد: "بسط و تکامل حقوق زنان اصل عمده کلیه پیشرفت های اجتماعی است." *

اما بزرگترین شاهکار فوریه در درک او از تاریخ اجتماعی ظاهر میشود. او تاریخ تکامل جوامع بشری را به چهار مرحله تقسیم میکند: توحش، بربریت، پدرسالاری و تمدن، که مصادف است با جامعه بورژوازی، و نشان میدهد که "نظام اجتماعی دوره تمدن هر عمل زشتی را که بربریت به شکل ساده ای مرتکب می شد به یک شیوه زندگی مبهم، دوپهلوی و مزورانه تبدیل میکند." او در زمینه برخورد به ویژگی های عصر تمدن "به همان مهارت معاصر خود هگل، دیالکتیک را به کار می بندد." او با گفتن اینکه "در دوره تمدن، فقر از فراوانی محصول ناشی میشود" به یکی از ویژگی های جامعه سرمایه داری یعنی اضافه تولید که سرچشمه فلاکت کارگران است اشاره میکند.

رابرت آون (۱۸۵۸-۱۹۲۱). آون در پرتو آثار فلاسفه قرن ۱۸، این آموزش روشنگران ماتریالیست را فراگرفت که "شخصیت انسان از یکسو محصول خصوصیت ذاتی او و از سوی دیگر محصول شرایطی است که انسان را در دوران زندگی و بویژه در مراحل رشد احاطه کرده است." * * * او این نظریه را در منجمتوره هنگامی که بین ۱۸۰۰ تا ۱۸۲۹ در ده "نیولانارک" مدیریت یک کارخانه با ۵۰۰ کارگر را به عهده داشت با موفقیت مورد آزمایش قرار داد. انقلاب صنعتی در انگلستان،

* انگلس: "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم" ص ۷۶.

* همانجا، ص ۷۶.

نابسامانی و شرایط زندگی رقت بار و دردناکی را به بار آورد. این اوضاع فرصتی به دست داد که آون نظریات مورد علاقه خود را تحقق بخشد. او بخاطر ایجاد زندگی شایسته ای برای رنجبران و خانواده آنها در نیولانارک و در شرایطی که استثمار و هرج و مرج سرمایه داری در انگلستان بیدار میکرد فعالیت و مبارزه خود را شروع کرد. آون اوتوپستی بود که از همه بیشتر به مرحله پرولتاریای جدید یعنی پرولتاریای صنعتی نزدیک بود. او اولین سوسیالیستی بود که پرچم منافع طبقه کارگر را، طبقه کارگری که در آن دوره تشنگ خود را در جریان مبارزات اقتصادی -

سند یکاکی تازه آغاز می نمود، به اهتزاز درآورد.

آون سعی کرد نظریات و افکار کمونیستی خود را بر روی کسانی به آزمایش بگذارد که عناصر اجتماعی پیشرفته تولید سرمایه داری یعنی کارگران بودند. جبهه گیری او به نفع طبقه کارگر و برای آلمان های والای این طبقه رنجبر، علیرغم تمام اوتوپیک بودن تئوری ها و ترفه های اجتماعی، آون را در صف اولین و بزرگترین نمایندگان پرولتاریای مدرن در دوران ابتدائی رشد این طبقه قرار میدهد.

او در نیولانارک برای تمام کارگران شرایط خوبی ایجاد نمود. مدت زمان کار را تقلیل داد، مزدها را اضافه کرد. برای کارگران دکان کوچکی دایر نمود که در آن کالا به قیمت خریده شده به فروش میرفت. هر نوع تنبیه و جرائم را لغو کرد و از استخدام اطفال امتناع ورزید و در عوض هائی تاسیس کرد و آموزگاران برای تدریس در این آموزشگاهها استخدام کرد. در کارخانه ها به تاسیس کلاسهای اکابر شبانه و قرائتخانه پرداخت.

هنگامی که بعلت ایجاد یک بحران شدید در وضعیت اقتصادی کارخانه چند ماه تعطیل شد، او حقوق کارگران را پرداخت. معنای کارخانه سود سرشاری بهبار آورد زیرا کارگران با منتهای جدیت و از روی علاقه کار میکردند. ولی آون از زندگی ای که برای کارگران ایجاد کرده بود راضی نبود و می گفت که "کارگران برده من بودند". او یا یک حساب ساده به این نتیجه رسید که سود کارخانه را کارگران می آفرینند و باید به آنان تعلق داشته باشد. از یک چنین برخوردی بود که او به کمونیم گروید.

او در سال ۱۸۲۳ برای ازبین بردن فقر و مسکنت ایجاد اجتماعات کمونیستی را پیشنهاد کرد. او پیشنهاد ایجاد کلنی های چند هزار نفری را میداد که در آنجا هرکسی به کار صنعت و زراعت با حقوق یکسان اشتغال ورزد و همه از یک نوع تعلیم و تربیت برخوردار گردند. آون نقشه های دقیق و مشخص برای جامعه کمونیستی آینده ترسیم میکرد. طبق تئوری کمونیستی آون، سه مانع بزرگ وجود داشت که قبل از هر چیز راه فرم اجتماعی را سد میکرد: مالکیت خصوصی، مذهب و وضع کنونی خانواده. بهمین سبب، هنگامی که او تئوری های خود را طرح نمود و برای اجرای

آن‌ها به مبارزه برخاست مورد خشم و غضب جامعه سرمایه‌داری قرار گرفت. آن پس از آنکه طرح‌های اجتماعی در انگلستان با شکست مواجه شد، به آمریکا سفر نمود، زیرا فکر میکرد در آنجا شرایط برای ایجاد کلتی‌ها مساعدتر است. ولی در آمریکا نیز با ناکامی روبرو گشت. پس از صرف تمام ثروت خود در جهت پیاده کردن طرح‌های اجتماعی اوتوپیک خود، آن‌ها به فقر و سیاه‌روزی دچار شد و همراه با آن شدیدترین فشارها بر او اعمال گردید تا دست از افکار و عقاید مبارزه‌خیز خود بردارد و با سیستم حاکم و نظم موجود سازش نماید. اما علیرغم تمام این مصائب، او حتی یک لحظه هم از شدت فعالیت و مبارزه خود در خدمت منافع‌الای طبقة زحمتکش نکاست. به پشتوانه فعالیت مستمر او بود که طبقة کارگر انگلستان اولین قانون محدودیت کار زنان و کودکان در کارخانه را از چنگ سرمایه‌داران بیرون کشید. در آن دوره، جنبش سندیکیستی یا "آونیس" با نام او عجین او شده بود. تمام جنبش‌های اقتصادی و اجتماعی، تمام پیشرفت‌های واقعی که در انگلستان در آن زمان در جهت منافع و مصالح کارگران انجام گرفته‌اند با نام آن در ارتباط‌اند. او ریاست اولین کنگره‌ای را که در آن اتحادیه‌های کارگری سراسری انگلستان در یک اتحادیه تعاونی بزرگ وحدت‌کردند به عهده داشت و پس از این کنگره بود که اتحادیه ملی کارگران انگلستان با یک برنامه و اساسنامه واحد تاسیس یافت (در تاریخ فوریه ۱۸۳۴) (این اتحادیه مدتی بعد در زیر ضربات دولت متلاشی گردید).

ب، کمونیسم "جوامع مخفی"

در "مانیفست حزب کمونیست"، مارکس و انگلس به آن ادبیات و نوشته‌های اشاره می‌کنند که "در کلیه انقلاب‌های کبیر زمان کنونی ترجمان خواستهای پرولتاریا بوده است" و در همین رابطه به نوشته‌های باف استناد می‌کنند. در سالهای ۴۸-۱۸۳۰، ادبیات و افکار کمونیستی و پرولتری عمدتاً بوسیله جوامع و انجمنهای مخفی کارگری/پیشه‌وری فرانسه اشاعه می‌یافت. مکاتب "جوامع مخفی" دارای برخی جوانب صحیح پرولتری و انقلابی بود ولی در عین حال به علت شرایط عینی و ذهنی طبقة کارگر در آن دوران، "کمونیسم" این جوامع بر روی یک زمینه عینی و علی استوار نبود. برخورد این "جوامع" به حرکت و رسالت طبقة کارگر و بطور کلی به مسائل انقلاب و جنبش کارگری عمدتاً برخوردی ناقص، اوتوپیک، غیرعلمی و متأثر از ایدئالیسم بود. در آن سالها، در درون "جوامع" و "انجمن‌های مخفی" فرانسه، دو جریان عمدتاً ایدئولوژیک غالب بود، یکی جریان "نوبابویستی" و دیگری "کمونیسم ماتریالیستی".

جریان اول از طرف شخصی به نام "بوئوناروتی" نمایندگی میشد. او مباحث مرکزی بابویسم را تکامل داد و در دو جلد کتاب در سال ۱۸۲۸ منتشر ساخت. مارکس در یادداشت‌های سال ۱۸۴۷-۱۸۴۴ خود به این کتاب اشاره میکند. اثر بوئوناروتی تأثیر عمیقی بر روی جنبش انقلابی قبل از ۱۸۴۷ و حتی پس از آن (به کمک بلانکی) گذاشت. خطوط اساسی نظرات بوئوناروتی در زمینه تئوری انقلاب عبارتند از:

۱- تصرف قدرت سیاسی از طریق قیام توطئه‌گرانه انجمن‌های مخفی. در این قیام نقش اصلی را نه توده‌های انقلابی بلکه یک عده برگزیده توطئه‌چین که از منافع توده‌های زحمتکش و فقیر دفاع میکنند به عهده دارند.

۲- ضرورت اعمال یک "دیکتاتوری انقلابی" به شکل واگوبن‌ها در انقلاب کبیر فرانسه. بوئوناروتی مانند تمام اوتوپیس‌ها و اکثر نمایندگان جوامع و انجمن‌های "کمونیستی" و مخفی، نقشی برای توده‌ها در انجام امر انقلاب و حفظ و تحکیم قدرت سیاسی خود پس از انقلاب قائل نبود. او معتقد بود که توده‌ها پس از ازالها زندگی در شرایط استبداد قادر نیستند سرنوشت خود را در دست‌گیرند و قبل از هر چیزی باید بدین منظور تربیت شوند. لذا وظیفه انجام انقلاب و رهبری جامعه پس از انقلاب بر دوش یک عده "شهروندان عاقل"، یک عده افراد "برگزیده" و "دلیر" است که باید هدایت‌حامعه را بر اساس افکار و تصمیمات درخشان و رهائی‌بخش خود برعهده گیرند.

۳- برقراری برابری اجتماعی و لغای حکومت لفظی و مالکیت خصوصی پس از پیروزی انقلاب.

دومین جریان عده ایدئولوژیک آن زمان از طرف تئودور دزای و هواداران او پی‌یو، گی، شاراسن و مای نمایندگی میشد و کمونیسم ماتریالیستی نام داشت. روزنامه‌های مختلفی به تبلیغ این نظریه می‌پرداختند (از جمله روزنامه "بشردست" "مساوات‌طلب"، "اشتراکی" و "برادری").

مارکس توجه خاصی به این جریان دوم مبذول میداشت. در کتاب "خانواده مقننه" او از دزای و گی بعنوان "کمونیست‌های فرانسوی که بیش از همه به کمونیسم علمی نزدیک‌اند" نام می‌برد. علاوه بر این، در برخی دیگر از آثار نوشته‌های دوران جوانی مارکس و انگلس به نظریات دزای اشاره شده است. دزای راه حل توطئه‌گرانه "بابویستی" را برای برانداختن نظام بورژوازی مردود می‌شمارد و بر روی نقش و عمل پرولتاریا تأکید میکند. دزای همچنین "افسانه" (میت) "ناچی" و یا "دیکتاتوری ژاکوبینیستی" را مورد انتقاد قرار داده و فراخوانی خطاب به پرولتاریا برای انجام امر رهائی خود و بشریت انتشار میدهد. دزای در عین حال معتقد بود که بطسور مسالمت‌آمیز نمی‌توان به جامعه کمونیستی رسید و بر اساس همین انتقاد نظریات

این کابینه (سوسیالیست فرانسوی) را مبنی بر امکان حل مسألت آمیز تضاد های آنتاگونیستی جامعه سرمایه داری و رسیدن به کمونیسم از طریق فعالیت ترویجی مسألت جویانه سخت مورد انتقاد قرار داد .

"جامعه داد خواهان" و آثار ویلهلم وایتلینگ : این انجمن در سال ۱۸۳۶ تاسیس شد . "جامعه" داد خواهان "گرایش نو باویستی داشت و به گفته آرنولد روز (هگلی چپ فرانسوی و همکار مارکس در نگارش سالنامه های فرانسوی/آلمانی) تقریباً هزار نفر عضو داشت . انجمن فوق با انجمن "موسی" (به رهبری بلانکی، پاریس و برنار) در تماس بود .

نوشته ویلهلم وایتلینگ بیان دقیق خواست ها و گرایش های ایدئولوژیک آن پیشه وران "پرولتریزه شده" آلمانی بود (رجوع شود به بحث اول) که "جامعه" داد خواهان "آوانگارد آنها بشمار می رفت . مارکس و انگلس تجلیل خاصی از آثار وایتلینگ میکنند . انگلس می نویسد که این آثار "اولین تظاهرات تفویک مستقل پرولتاریای آلمان است" . مارکس در پیشگفتار "دستنویسهای ۱۸۴۴" از آثار وایتلینگ در کنار آثار کمونیست های دیگر مانند هس و انگلس نام می برد . مارکس از نوشته های وایتلینگ به ثابته "سرتاقاز کار ادبی درخشان و عظیم کارگران آلمان" و "چکمه های هفت فرسنگ پیمای پرولتاریای نوظهور" یاد میکند . مهمترین نوشته وایتلینگ "ضامن هم آهنگی و آزادی" نام دارد . این اثر در تاریخ جنبش فکری کارگری انعکاس مرحله گذار از "سوسیالیسم اوتوپیک" از نوع کابینه و فوریته به کمونیسم پرولتری است . این محصلت آثار وایتلینگ ناشی از شرایط ناپایدار و متحرک پیشه ور پرولتریزه شده در مقابل رشد صنعت است . جنبه های انقلابی آثار وایتلینگ و تفاوت آن نسبت به سایر متفکران کمونیست تخیلی آن دوره در نکات ذیل نهفته است :

- ۱- شرایط عینی موجود در درون جامعه ، خود علل تخریب انقلابی سیستم حاکم است و نطفه های انقلابات آینده را می پروراند .
 - ۲- ترقی ممکن نیست مگر بوسیله انقلاب اجتماعی .
 - ۳- انقلاب اجتماعی آینده هم قهر فیزیکی و هم "قهر معنوی" را به کار خواهد برد . این انقلاب باید به منافع توده ها پاسخ دهد تا آنان با خواست خود به آن روی آورند و پس از انقلاب نیز توده ظفرمند به انجام یک سلسله فرم های نیم بند قلعت نمیکند و تا آخر اقدامات انقلابی اجتماعی را ادامه خواهد داد .
- وایتلینگ بعکس کابینه بر این نظر نیست که میتوان با کمک ترویج و آموزش "توده" را از نادانی و تاریکی در شرایط جامعه موجود بیرون آورد . او معتقد بسود که نمی توان به این امید در انتظار نشست زیرا در جوامعی که بر اساس بی عدالتی و منافع

خصوصی استوار است هیچگاه توده مردم "آگاه" نخواهند شد .

وایتلینگ با وجود نظرات انقلابی و پیشرفته خود ، رسالتی برای توده در پیرامون امر انقلاب قائل نبود و بیشتر به فکر یک "ناجی" یا یک "مسیح" جدید بود که می بایستی بر توده نازل شده ، توده را به راه انقلاب هدایت میکرد : "مسیح جدیدی خواهد آمد . . . او بنای فاسد نظام کهنه فعلی را نابود . . . و زمین را به یک بهشت تبدیل خواهد نمود" (از "ضامن هم آهنگی و آزادی")

نقش جنبش چارتیستی در پیدایش افکار سوسیالیستی . مقاله تشکل مستقل پرولتاریا : در بحث پیشین (بخش جنبش کارگری) به چارتیسم و نقش آن در جنبش کارگری انگلستان و در بسیج طبقه کارگر در مبارزه بخاطر مطالبات اقتصادی و سیاسی اشاره کردیم . تجربه دستاوردهای این جنبش سیاسی کارگری اهمیت بسیاری در تدوین تئوری انقلاب پرولتری داشته است . انگلس در کتاب دورنمای آینده "سوسیالیسم چارتیستی" را به شکل یک جنبش توده ای با پایه اجتماعی کارگری و با برنامه اجتماعی ارزیابی میکند ، جنبشی که با جنبش فرقه ها و انجمن های مخفی اوتوپیک و محدود به لایه هایی از پرولتاریای تازه به عرصه حیات رسیده تمایز اساسی دارد .

در سال ۱۸۴۰ کتابی تحت عنوان "درباره تیره بختی طبقات زحمتکش در انگلستان و فرانسه از طرف شخصی به نام "بوره" منتشر میشود . بوره در این کتاب به جنبش چارتیستی اشاره میکند و علل مبارزه طبقاتی و ریشه گرایش انقلابی کارگران و جنبش چارتیستی را در رشد صنعت میدانند . بوره می نویسد : "در سیستم صنعتی کدونی هیچ نوع ارتباط اخلاقی بین صاحب کارخانه و کارگر موجود نیست . این دو عامل تولید ، به ثابته ، دو انسان کاملاً بیگانه نسبت به یکدیگرند" ، "ماشین مردی را که به کار تولیدی اشتغال دارند به دو دسته با منافع متضاد تقسیم میکند ، طبقه سرمایه دار که مالک وسائل تولید است و طبقه زحمتکش مزدور" و بین این دو عامل تولید یعنی "کارگران و کارفرمایان یک دشمنی مخفیانه برقرار است که در هر مناسبت ساده ای منفجر میگردد و هر بار با قهر و خشونت دوچندان" . بوره مبارزه طبقاتی را "جنگ اجتماعی" ارزیابی میکند که ریشه در رشد صنعت دارد . مارکس و انگلس در نوشته های خود در آن زمان به این کتاب اشاره می نمایند . انگلس در سال ۱۸۴۵ در اثر خود "وضعیت طبقه کارگر انگلستان" به این کتاب استناد میکند و نظریات فوق را بطور سیستماتیک ، دقیق و علمی بیان میدارد و به یک جمع بندی استادانه مارکسیستی از جنبش کارگری انگلستان و بخصوص از جنبش چارتیستی می پردازد . مارکس و انگلس با بررسی جنبش کارگری انگلستان ، از جنبش چارتیستی به این درک بسیار اساسی میرسند که جنبش کمونیستی بیان مستقل جنبش توده های کارگر است . فلورا ترپستان (یک کمونیست زن فرانسوی) که مدتی در انگلستان با جنبش چارتیستی در

تاس بود بویژه در برانگیختن این درك (هرچند بطور جنبی و ناقص) موثر بود. است. تریستان در سال ۱۸۴۰ کتاب "گردشی در لندن را منتشر می‌نماید. او در آن زمان با حرکت از تجربه گرانهای چارنیسم ساله "خود سازماندهی" و "خود-رهائی" کارگران را طرح نمود و بدین ترتیب به یکی از مبانی اساسی مارکسیسم نزدیک شد و با تئوری‌های اوتوپستی مبنی بر عدم اعتماد به نقش دوران سازتوده‌ها در انقلاب و یا اعتقاد به "رسالت" یک ناجی و یا سایر توهمات از این قبیل مرز-بندی نمود. مارکس و انگلس با نوشته‌ها و نظرات فلورا تریستان در همان اوائل سالهای ۱۸۴۰ آشنائی یافتند. فلورا تریستان در سال ۱۸۴۴ کتاب "اتحاد کارگری" را به رشته تحریر درآورد و در آن با توجه به تجربه جنبش کارگری در زمینه‌های تشکیلاتی و مبارزه متحد سیاسی کارگران، نظریات خود را بیان داشت. در "خانواده مقدس" انگلس به دفاع از کتاب "اتحاد کارگری" در مقابل حملاتی که به آن شده بود می‌پردازد و این خود نشانه اهمیت است که مارکس و انگلس برای ایده‌های تریستان در برخی مسائل مهم مربوط به جنبش و اتحاد کارگری قائل بودند. و موضوع اصلی این کتاب عبارتند از:

۱- انجام امر اتحاد پرولتاریا: فلورا تریستان پس از انتقاد به شکل و محتوی اتحادیه‌های صنفی می‌نویسد که این اتحادیه‌ها "قادر نیستند وضعیت مادی و معنوی توده‌های کارگر را تغییر دهند. کورپراتیسم * تشکیلات بی‌شکلی است.... که کارگران را بین هزاران انجمن کوچک و بویژه تجزیه می‌نماید" و "این سیستم تجزیه کارگران به تکه‌های کوچک، اتحاد طبقه کارگر را از بین می‌برد". تریستان در مقابل این نوع تقسیم بندی کارگران "که باعث تمام سیه‌روزی‌های آنان شده است"، پیشنهاد "اتحاد کارگری" و یا اتحاد تمام طبقه کارگر را در یک تشکیلات محکم، منسجم و تجزیه‌ناپذیر می‌دهد. او خطاب به کارگران می‌گوید: "اگر بخواهید خود را رها سازید تنها یک وسیله دارید و آن اتحاد شما است". پس "رقابت‌های کوچک خود را کنار بگذارید و خارج از جمعیت‌های صنفی و بویژه خود یک اتحادیه محکم بهم فزود و تجزیه‌ناپذیر به وجود آورید". همانطور که مشاهده می‌کنیم، این فرمول "مانیفست حزب کمونیست" که "پرولتاریا بصورت حزب سیاسی متشکل میشود هنگامی که به شکل طبقه متشکل گردد" قبل از "مانیفست" در مضمون گفته‌های فلورا تریستان نهفته است.

۲- "خود رهائی" طبقه کارگر: تریستان معتقد است که امر رهائی طبقه کارگر فقط بوسیله خود طبقه کارگر امکان دارد و کارگران نباید نسبت به بورژوازی و کمک وی توهمی، خود راه دهند. او می‌گوید: "در انقلاب بورژوازی ۱۷۸۹، بورژواها * نوعی ارتشک کارگران که نه بر اساس طبقاتی بلکه بر مبنای حرفه و صنعت صورت می‌گیرد.

در اس جنبش قرار داشتند ولی این خلق زحمتکش بود که با زوری آنرا تشکیل میداد و بورژوازی بخوبی توانست از این بازو استفاده نماید". "پرولترها بدانند که شما کسی را ندارید که یاریتان دهد. شما باید هم در اس جنبش قرار بگیرید و هم با زوری جنبش باشید". تریستان کارگران را فرامیخواند که مسائل مربوط به امور مادی و غیره خود را خود در دست گیرند و در انتظار دخالت نیروی خارجی (دولت و غیره) نباشند.

نوشته‌های تریستان در عین حال حاوی نظریات اوتوپیک بود. او اتحاد کارگران را فقط در زمینه سیاسی و برای اینکه کارگران بتوانند خود را در مقابل "دولت" و "طبقات دیگر" بشناسانند طرح می‌نمود، در صورتیکه در نزد مارکس این مفهوم برای تمام سیستم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و تاریخی جامعه صادق است و فقط یک شعار و فرمول سیاسی تجمع کارگران نیست. در مورد وظائف این تشکیلات نیز تریستان معتقد بود که "اتحاد کارگری" باید برای به رسمیت شناختن خود از طرف دولت و سازماندهی کار توسط کارگران در شرایط نظام موجود مبارزه کند. اما این نظریه هم از یکطرف وظائف عدیده و تاریخی طبقه کارگر را در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی محدود می‌کند و از طرف دیگر نشانه متاثر بسودن از ابهامات اوتوپستی دوران گذشته یعنی دوران سوسیالیسم ماقبل مارکسیسم بود.

نتیجه گیری از مبحث دوم

سوسیالیسم ماقبل مارکسیسم محصول شرایط اقتصادی و اجتماعی خاصی از تکامل جوامع اروپای غربی بود. ادبیات سوسیالیستی که در دوره اضمحلال قنودالیسم و تکوین سرمایه داری در اروپا پدیدار گردید یا از منافع بقایای عوامل زیرنئاسی و رینسانی در حال زوال جامعه دفاع میکردند - و بنابراین ارتجاعی بودند - و یا از منافع بورژوازی در حال رشد به دفاع برمی‌خاستند و بنابراین محافظه کار و بورژوازی بودند (خصلت محافظه کارانه‌ای که با رشد تضاد نوظهور و آنتاگونیستی میان بورژوازی و پرولتاریا بتدریج ارتجاعی می‌گردید)، و یا بالاخره، مدافع منافع پرولتاریای نو-خداسته و ترجمان خواست‌های این طبقه و بدین ترتیب انقلابی بودند.

"سیستم‌های اصلی سوسیالیستی و کمونیستی" در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ و قبل از پیدایش مارکسیسم در اروپا پدیدار گردیدند. "سیستم سن-سیمون و فوریه و آون و... در دوران اولیه" (رشد پرولتاریا و تکوین سرمایه داری) یعنی زمانی که مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی رشد نیافته بود به وجود می‌آید. * بنیان گستران این سیستم‌ها یعنی سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های اوتوپیک متقدمین بانیان سو-

سیالیسم علی (مارکس و انگلس) بشمار می آیند. تئوری‌ها، نظرات، پیشنهادها و نسخه‌های اجتماعی سوسیالیست‌های اوتوپیک درحقیقت نتیجه "موقعیت تاریخی و سطح نازل تولید سرمایه‌داری و وضع طبقاتی نابالغ" بود. * ضعف و ناتوانی سوسیالیست‌های اوتوپیک در این بود که آنان به علت "شکل نارس، مبارزه" طبقاتی و همچنین زندگانی خود" از دریافت و درک مسائل ذیل عاجز بودند:

— درک اینکه رهائی بشریت در دورانی که تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا در شرف تبدیل به تضاد عمده است در درجه اول منوط به رهائی پرولتاریا از بند نظام سرمایه‌داری است.

— درک این مسأله که رهائی پرولتاریا از یکطرف منوط است به وجود شرایط مادی نجات این طبقه (رشد نیروهای مولده . . .) و از طرف دیگر به تشکل پرولتاریا بصورت یک طبقه — و بنابراین به صورت یک حزب سیاسی .

— درک این مسأله که برای اصلاح واقعی و دگرگونی جامعه باید بر روی فعالیت اجتماعی و "اقدام سیاسی و بویژه انقلابی" این طبقه تکیه نمود. "بهمین جهت آنان هر اقدام سیاسی و بویژه انقلابی را طرد می‌نمایند و برآنند که از طریق مسألت‌آمیز به هدف خود دست یابند و در کوشش‌اند تا به کمک آزمایش‌های کوچک و البته بی‌نتیجه و به زور مثال و نمونه راه را برای انجیل اجتماعی خویش هموار سازند." **

پایه گذاران سوسیالیسم ماقبل مارکسیسم میخواستند راه حل مسائل اجتماعی را که هنوز در بطن مناسبات اقتصادی تکامل نیافته نهفته بود از مغزهای خود بیرون آورند. آنها قادر به درک این اصل ماتریالیسم تاریخی نبودند که: "از نظر تاریخی غیرممکن است که یک مرحله تاریخی پائین اقتصادی بتواند مشکلات و تضاد مانی را حل کند که تازه در مرحله بالاتری از تکامل می‌توانند به وجود آیند" *** . بدین جهت سوسیالیست‌های اوتوپیک اگرچه تضادها و نابسامانی‌های جامعه سرمایه‌داری را مشاهده میکردند و شدیداً محکوم می‌نمودند ولی "رفع این نابسامانی‌ها را در عقل متفکر میدیدند" * . "سوسیالیسم برای آنها بیان حقیقت مطلق عقل و عدالت است و تنها کافی است کشف شود تا با نیروی خود دنیا را به تسلط خویش درآورد" *** . "باید نظام اجتماعی نو و کاملی اختراع میشد و چنین نظامی

* انگلس: "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم"، ص ۷۴.

** مارکس/انگلس: "مانیفست حزب کمونیست"، ص ۸۳.

*** انگلس: "موخره بر مسائل اجتماعی از روسیه".

**** انگلس: "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم"، ص ۷۸.

می‌بایستی ازخارج، از طریق تبلیغات و حتی الامکان از طریق نمونه‌های آزمایشی به جامعه تحمیل میگردد. * برای آنان سوسیالیسم سیستی بود که "کافی است" به آن "پی برده شود تا تصدیق شود که این سیستم بهترین نقشه برای بهترین جامعه ممکنه است".

* انگلس: "تکامل سوسیالیسم . . ."، ص ۷۴.

پرسشنامهٔ مبحث دوم

سوال اول : این جملهٔ مارکس را در مورد "سوسیالیسم فئودالی" تفسیر کنید و به کمک آن مضمون و محتوای "سوسیالیسم فئودالی" را تعریف نمایید :

"هنگامیکه آنها (منظور نمایندگان سوسیالیسم فئودالی) خاطر نشان میکنند که در دوران سیادتشان پرولتاریای معاصر وجود نداشت این نکته را فراموش میکنند که اتفاقاً بورژوازی معاصر شرهٔ ناگزیر نظام اجتماعی آنهاست (. . .) آنها بورژوازی را از این جهت نکوهش میکنند که وی پرولتاریای انقلابی را بوجود می آورد نه از اینجهت که بطور کلی پرولتاریا را بوجود می آورد . " (مارکس و انگلس: "مانیفست حزب کمونیست"، چاپ پکن ، صفحه ۷۱ و ۷۲) .

سوسیالیسم فئودالی در چه نوع کشورها و در چه شرایطی میتواند پدید آید؟

سوال دوم : چرا سوسیالیسم خرده بورژوائی ارتجاعی است؟ نقل قول زیر را تفسیر کنید :

"در کشورهایی مانند فرانسه که دهقانان بر مراتب بیش از نیمی از کلیهٔ نفوس را تشکیل میدهند، طبیعی بود که نویسندگانی که بجانیداری از پرولتاریا بر علیه بورژوازی برمیخیزند موازن خرد بورژوائی و خرده دهقانی را در انتقاد بر رژیم بورژوائی بکار برند و از دیدگاه خرده بورژوائی از کارگران دفاع کنند . بدین ترتیب بود که سوسیالیسم خرده بورژوا پدید آمد . " (همانجا ، ص ۷۴) .

آیا در شرایط ایران چنین گرایشی میتواند وجود داشته باشد ؟

سوال سوم : چرا سوسیالیسم "حقیقی" ارتجاعی بود؟ دربارهٔ کاربرد تئوریهایی انقلابی یک کشور در یک کشور دیگر نظر دهید .

چرا سوسیالیسم بورژوائی در نزد مارکس (در دورهٔ مربوطه) ارتجاعی نیست بلکه محافظه کار است؟

سوسیالیسم بورژوائی را با "مارکسیسم علنی" و "اکنونیسم" در روسیهٔ قبل از انقلاب (رجوع کنید به "چه باید کرد؟") مقایسه کنید .

سوال چهارم : علل و شرایط پیدایش سوسیالیسم تخیلی را توضیح دهید . این منکب بیان منافع کدام طبقه است و در نتیجهٔ آیا ارتجاعی است یا انقلابی؟ چرا بقول مارکس: "اگر هم این سیستم ها از بسی جهات انقلابی بودند، پیروانشان پیوسته بصورت فرقی ارتجاعی درمی آیند." (مانیفست ، ص ۸۵) ؟

سوال پنجم : فرق "روشنگران" را با اوتویستها (سوسیالیستهای تخیلی) توضیح دهید . اختلافات اساسی بین هر سه اوتویست را بصورت فوریوله شده بیان دارید . اختلاف بین آونیسم و چارتیسم را بیان کنید . علت تخیلی بودن پیشنهادات و طرح های اجتماعی اوتویستها در چیست؟ مارکسیسم کدام ایدهٔ اوتویستها را تکامل می بخشد؟

سوال ششم : سنتز دیالکتیکی مارکس و انگلس از کمونیسم "انجمن های مخفی" را بطور جامع تشریح نمایید . اهمیت تئوریهی و نظرات اساسی دزای و فلورا ترستان را در تدوین تئوری انقلاب پرولتاریائی شرح دهید . چرا مارکس و انگلس در عین استفاده از نظرات دست کمونیستهای تخیلی ، کمونیسم انتقادی/تخیلی را بنیر تازیانسه میگیرند و شدیداً علیه نمایندگان آنها مبارزه میکنند؟

سوال هفتم : چرا مارکس و انگلس نام اثر خود را "بیانیهٔ کمونیست" و نه "بیانیسهٔ سوسیالیست" گذاشتند؟

کتابنامه - مبحث دوم

- ۱ - "مانیفست حزب کمونیست"، از مارکس و انگلس، چاپ پکن، بخش سوم، صفحات ۷ تا ۸۶.
- ۲ - "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم"، ترجمه فارسی، صفحات ۷ تا ۹ و ۷۱ تا ۷۸.
- ۳ - "چند تن از رهبران سوسیالیسم"، جزوه فارسی، صفحات ۱۴ تا ۶۰.
- ۴ - "سه منبع و سه جزه مارکسیسم"، از لنین، بخش سوم، آثار منتخب لنین، چاپ فارسی، یکجلدی (انتشارات "سازمان انقلابی...")، ص ۲۲.
- ۵ - "مارکس/ انگلس، برخی آثار"، مقالات مارکس و انگلس، انتشارات بیباهنک، صفحات ۶۵، ۷۲ و ۷۶ ("بی تفاوتی سیاسی" ص ۶۵، "صفت رفتار توطئه - چینان" ص ۷۲، "انجمنهای مخفی پرولتاریائی" ص ۷۶).
- ۶ - "مسائل اجتماعی از روسیه" (مؤخره)، از انگلس، در "سوسیالیسم علمی و مبارزه طبقاتی"، شماره ۱.
- ۷ - "جنگهای دهقانی در آلمان"، ترجمه فارسی، صفحات ۱۶۱۵.

اصول اساسی "مانیفست حزب کمونیست" نازگی خود را همچنان حفظ کرده اند



به مناسبت صدوسی من سال انتشار "مانیفست"

فوریه، اسامیل هاداف بود با صدوسی امین سالگشت انتشار "مانیفست حزب کمونیست" پرولتاریا و کمونیستهای جهان سالگشت انتشار این اثر در اونسازرا باشور و شوق فراوان برگزار نمودند. مارکس و انگلس در فوریه ۱۸۴۸ با انتشار این اثر فنا ناپذیر تئوری انقلابی مارکسیسم را بنیان نهاده، راه واقعی پایان بخشیدن به ستم و استثمار را پایان بخشیدن به اسارت و بردگی مزدوری، راه سعادت و کامیابی بشریت را به پرولتاریا و خلقهای جهان نشان دادند. از زمان انتشار این اثر صدوسی سال میگذرد، پرولتاریای جهانی در طی این دوران به پیروزیهای عظیمی در راه تحقق آرمانهای کمونیسم نائل گردید. در این فاصله، زمانه نی، حوادث تاریخی بزرگی سیمای جهان را در گون ساخت، مبارزات ملی و طبقاتی در سراسر سرگیتی در گسترش و قفه ناپذیر خود اشکال بفرنج و متنوعی از پیکارهای خونین و سهندالتر از سرگذرانده و همچنان موج آسا گسترش می یابد و مسائل و تضادهای پیچیده و نوبنی زابا خود به همراه می آورد. مهذا "مانیفست حزب کمونیست" با وجود این همه تحولات و دگرگونی های عمیق نه تنها اعتبار خود را از دست نداده، بلکه بعکس کلیه حوادث ایمن دوران تاریخی گواه روشنی است بر صحت تردید ناپذیر اصول و احکام علمی و انقلابی آن. "مانیفست" همچنان یک اثر جامع تئوری و پراتیک جنبش جهانی کمونیستی و کارگری و بسک سندن پایه های ویرانه های برای کمونیستها و پرولتاریای بین المللی است.

کمونیستهای ایران در شرایط دشوار پراکندگی کمونی صدوسی امین سالگشت انتشار "مانیفست" را جشن میگیرند و باتکیه بر احکام و مبانی علمی و انقلابی این اثر فنا ناپذیر و بمنظور تحقق آرمانهای والای آن به پیشواز اعتلای نوین مبارزات خلق میروند.

بزرگداشت صدوسی امین سالگشت انتشار "مانیفست" توسط کمونیستهای جهان و در پیشاپیش آنها حزب کمونیست چین که با وفاداری خدشه ناپذیر به آموزش همسای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در راه تحقق آرمانهای انقلابی پرولتاریای بین المللی با گامهای بلند و استوار به پیش میروند با اهمیت و توجه خاصی برگزار گردید و مقالات گوناگونی در این ارتباط انتشار یافت. متن زیر ترجمه مقاله ای است که به همین مناسبت در شماره ۱۳ "خبرنامه پکن" منتشر شده است.



اصول اساسی "مانیفست حزب کمونیست"
تازگی خود را همپیمان حفظ کرده اند

از : فان ژوشویو

"مانیفست حزب کمونیست" که شناسنامه رسمی مارکسیسم است، در ماه فوریه ۱۸۴۸ به صدوسی امین سال انتشار خود پا گذاشت. در طول این صدوسی سال، پیکارهای پرولتاریای جهانی برای تحقق بخشیدن به حقیقتی که توسط این اثر تاریخساز بیان گردیده و نیز مبارزات مارکسیست ها علیه دشمنان آشکار و پوشیده مارکسیسم همچنان ادامه داشته است. یک دوران صدوسی ساله برای آزمایش دوام یک اثر دوران کوتاهی نیست، لکن اصول اساسی "مانیفست" شامل گذشت زمان نگردیده و همچنان تازگی خود را حفظ کرده اند.

مارکس و انگلس، نگارندگان این اثر، چنین خاطر نشان ساختند که "مانیفست" یک برنامه دقیق تئوریک و پراتیک حزب کمونیست است. لنین چنین اظهار داشت که "مانیفست" علیرغم تعداد اقل صفحاتش اهمیت معادل چندین اثر حجیم را دارد. ست تجربه آموزشی انقلابیون پرولتری به ما چنین نشان میدهد که برای شروع مطالعه مارکسیسم باید نخست به مطالعه "مانیفست" پرداخت و در جریان ادامه مطالعه مارکسیسم مکرراً آنرا قرائت کرد. زیرا این اثر دربرگیرنده فشردهای است از اصول اساسی سه جز مارکسیسم یعنی فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی.

در چین، نخستین چاپ "مانیفست" در سال ۱۹۲۰ انتشار یافت. صدر مائو گفته است: "در زمستان ۱۹۲۰ من برای نخستین بار کارگران را با هدفی سیاسی متشکل ساختن و شروع به تاثیر پذیری از تئوری مارکسیسم و از تاریخ انقلابی روسیه نمودم. در جریان آخرین سفرم به شمال کشور، کتابهای زیادی را در مورد وقایع روسیه مطالعه کرده و فعالانه به جستجوی آثار کمونیستی به زبان چینی پرداختم. سه کتاب تاثیر عمیقی بر روی من گذاشته و ایمان مرا به مارکسیسم مستحکم ساخت و از آن لحظه که مارکسیسم را بخانه صحیح ترین توضیح تاریخی پذیرفتم، دیگر هرگز در مورد آن شک بخود راه ندادم. در میان این سه کتاب، یکی "مانیفست حزب کمونیست" بود که توسط چن وان تائو ترجمه شده بود. این نخستین کتاب مارکسیستی بود که به زبان چینی ترجمه می شد. "صدر مائو می افزاید: "در تاستان

* چن وان تائو (۱۹۲۷-۱۸۹۱)، یکی از گردانندگان بسیار مشهور فرهنگ و آموزش عالی چین بود. اعضاء کمیته دایمی چهارمین مجلس خلق ملی عضو کمیته

۱۹۲۰، من از نقطه نظر تئوریک و تا حدودی در عمل، یک مارکسیست شده بودم. (از مذاکره با ادگار استو در کتاب "ستاره سرخ بر فراز چین") .

بسیاری از کارهای حزب از زبان صدر مائو شنیده اند که هر سال چندین بار "مانیفست" را قرائت میکرد است.

این اظهارات که به صدر مائو نسبت داده میشود با تزهائی که ناصبرده در مقاله "آموزش خود را از نوبسازیم" منطبق است. صدر مائو در این مقاله میگوید که بهترین فرزندان چین سالهای سال در جستجوی حقیقتی که قادر باشد میهن و خلق را به رستگاری رهنمون سازد مبارزه کرده اند و سرانجام "مارکسیسم لنینیسم، این حقیقت والا را یافته و در وجود آن بهترین سلاح رهائی خلق را باز شناخته اند. این حزب کمونیست چین بود که در مبارزه با این سلاح نقش بزرگ، مسرور و سازمانده را ایفا نمود. محض اینکه حقیقت جهانشمول مارکسیسم لنینیسم با پراتیک مشخص انقلاب چین تلفیق یافت، این انقلاب سیری نوین بخود گرفت."

انقلابیون پرولتری نسل کهن چین یادآور گشته اند که اشاعه "مانیفست" در چین به عناصر مرفقی آن زمان چین امکان داد تا به ضرورت کاربرد دکترین مبارزه طبقاتی جهت توضیح تاریخ چین و ضرورت توسل به جهان بینی پرولتری برای تجزیه و تحلیل سرنوشت مملکت و مسائل مشخص مطرحه واقف گردند. "مانیفست" یک نقش برنامه ای در ایجاد حزب ما ایفا نموده و نخستین گروه کارهای آنرا پرورش داد. باید بویژه در نظر داشت که صدر مائو از طریق تلفیق اصول اساسی "مانیفست" با پراتیک مشخص انقلاب چین موفق گردید مارکسیسم را رشد و تکامل دهد. صدر مائو حتی به دفعات بیان داشت که مایل است بر اساس تجارب انقلاب چین یک مقدمه و یک سلسله یادداشت بز "مانیفست" بنگارد. جای تاسف است که این تعابیل نتوانست صورت تحقق بخود ببیند.

ما امروز در شرایطی به برگرداشت صدوسی امین سالروز انتشار "مانیفست" می پردازیم که کمیته مرکزی حزب برهبری صدر خوا از تعامی حزب، تعامی ارزش و تعامی خلق خواسته است که برای انتقاد همه جانبه از "چهار نفر" با آگاهی تمام به مطالعه فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی مارکسیستی بپردازند. در یک چنین شرایط انقلابی، مطالعه "مانیفست" مفهومی بویژه پراهمیتی می یابد.

"مانیفست" یک اثر سوسیالیسم علمی است. مقدمه بر چاپ آلمانی سال ۱۸۴۸ و نیز مقدمه بر چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ آن اعلام میکنند که ایدئولوژی اساسی آن مائو تریالیسم تاریخی است. لنین در اثر خود به نام "کارل مارکس"، پس از اینکه محتوی دایمی کمیته ملی چهارمین کنفرانس مشورتی سیاسی خلق چین و صدر کمیته انقلابی دانشگاه فوتان در شانگهای است.

"مانیفست" را بطور خلاصه شرح میدهد می نویسد: "این کتاب با وضوح و نیروی تحسین انگیزی جهان بینی نوین را، یعنی ماتریالیسم پیگیر را که بزحمت اجتماعتی بسط داده شده است، دیالکتیک را، یعنی وسیع ترین و عمیق ترین علم تکامل را، و بالاخره تئوری مبارزه طبقاتی و نقضی که در تاریخ جهانی برعهده پرولتاریا که خالق یک جامعه نوین یعنی جامعه کمونیستی است، گذارده شده است، بیان می دارد." "مانیفست" که محصول سوسیالیسم علمی است، خود تجسم جهان بینی مارکسیستی است.

این کتاب به شرح پیدایش و تکامل دو طبقه متخاصم جامعه سرمایه دار - یعنی بورژوازی و پرولتاریا - و روند مبارزه میان آنها می پردازد و بدینال یک آنالیز مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی از جامعه سرمایه داری این نتیجه گیری علمی را اخذ میکند: "سقوط (بورژوازی) همچنان که پیروزی پرولتاریا امری حتمی است." این رای مبین مضمون اساسی "مانیفست" است. مقدمه چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰ "مانیفست" تأکید میکند که وظیفه این اثر اعلان امحای گریز ناپذیر و آتی مالکیت بورژوازی مدرن بود.

امحای بورژوازی و پیروزی پرولتاریا اجتناب ناپذیر است، زیرا این امحای و پیروزی مستقل از اراده انسان بوده و توسط رشد نیروهای مولده مادی تعیین میشوند. لکن، پرولتاریا نباید دست روی دست گذارده و در انتظار تحقق خود بخودی ایمن ضرورت تاریخی بسر برد، بلکه باید برای یک مبارزه رهائی بخش انقلابی جهت تسریع این ضرورت متشکل گردد. براین پایه، "مانیفست" خاطرنشان می سازد که پرولتاریا در مبارزه خود علیه بورژوازی، ضرورت ایجاد حزب سیاسی خاص خود را دریافته و بر بنیان تئوری سوسیالیسم علمی، بطریقی تزلزل ناپذیر برای تحقق کمونیسم مبارزه میکند. یک چنین حزب انقلابی و کمونیستی امر امحای بورژوازی بسود پیروزی پرولتاریا را تسریع میکند.

بنابراین "مانیفست"، مبارزه سیاسی دو طبقه مذکور تکامل خواهد یافت و بسه انقلاب پرولتری خواهد انجامید. وظائف فوری این انقلاب عبارت خواهد بود از توسل به قهر برای سرنگون ساختن سلطه بورژوازی، به جنگ آوردن قدرت و تبدیل پروولتاریا به یک طبقه حاکم و تصرف دیکراسی. "تبدیل به طبقه حاکم" برای پرولتاریا یعنی اعمال دیکتاتوری خود. تصرف دیکراسی یعنی تصرف دیکراسی برای پرولتاریا. بدون دیکتاتوری پرولتاریا، دیکراسی پرولتاریا نمی تواند موجود باشد. برای تصرف دیکراسی پرولتاریا، پرولتاریا باید ضرورتا دیکتاتوری خویش را اعمال نماید. تنها راهی که به کمونیسم - هدف غائی کمونیستها - می انجامد، دیکتاتوری پرولتاریا است.

حقیقت همیشه در مبارزه علیه اشتباهات رشد میکند. از زمان انتشار مانیفست تاکنون، اصول آن همواره مورد قنط ماهیت و تهاجم دشمنان طبقاتی و عناصر رنگارنگ ضد مارکسیست قرار گرفته است. این دشمنان رنگارنگ با جهان بینی مبنی بر ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی - که پایه تئوریک "مانیفست" را تشکیل میدهد - و با نتایجی که مارکس و انگلس در جریان آنالیز تاریخ اجتماعی در پرتو این جهان بینی اخذ کرده اند، و با این حکم که بورژوازی ناگزیر محو خواهد گردید و پرولتاریا یقینا پیروز خواهد شد، حکمی که بشابه یک قانون عینی در "مانیفست" طرح شده است، مخالفت می ورزند. در چین، مضمون اصلی مبارزه ای که ما را در زیر "چهار نفر" قرار میدهد همین پرسش ها را دربر میگیرد: آیا باید جهان بینی پروولتاریائی را حفظ نمود یا باید علیه آن قلع علم کرد؟ آیا باید به اصول عام سوسیالیسم علمی وفادار بود یا اینکه آنها را نفی نمود، آیا باید به نتیجه گیری های علمی "مانیفست" در مورد محو بورژوازی و پیروزی پرولتاریا ایمان داشت یا اینکه باید با آنها مخالف بود؟

امروز که صدوسی سال از انتشار "مانیفست" میگذرد، انقلاب پرولتاریائی در کشورهای سرمایه داری بسیار توسعه یافته به وقوع نپیوسته است، در حالیکه اتحاد شوروی، این نخستین کشوری که در آن انقلاب پرولتاریائی رخ داد، به یک کشور سوسیال - امپریالیستی تبدیل گردیده است. این امر تنها این حقیقت را راه انقلاب پر پیچ و خم است اثبات می نماید. پدیده های تاریخی جامعه هرچقدر که بغرنج باشند، تضادهای اساسی جهان سرمایه داری - تضادهای میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، و میان پایه اقتصادی و روینای جامعه - نمی توانند به توسط خود رژیم سرمایه داری حل شوند. علیرغم موانع متعدد که بر سر راه انقلاب پروولتاریائی ایجاد شده است، شرایطی که توسط اقتصاد و سیاست جهان کنونی بسود انقلاب پرولتاریائی پدید آمده است از شرایط زمان انتشار "مانیفست" بیشتر و کثیر تر است. جهان به پیش میروند و آینده نوید بخش است. این گرایش عمومی تکامل تاریخ برگشت ناپذیر است.

صدوسی سال پیش ماگس و انگلس به جهانیا اعلام داشتند: "بگذر طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی برخورد بکنند. پرولتارها نزارین میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمیدهند، ولی جهانی را بدست خواهند آورد." ما ایمان داریم که این پیش بینی انقلابی در سراسر کره ارض به تحقق خواهد پیوست.

(خبرنامه، یکن، شماره، ۳، آوریل ۱۹۷۸)

*Problems of
Revolution and
Socialism*

(4)

The Rise of People's Struggles and the Tasks
of the Marxist-Leninists

The Liberalistic Reactions in Iran

A New Tactic of the Iranian Revisionists

Imperialism and the Popular Movements

The Dependent Capitalist Economy in Iran

Toufan's "Party": A Plot against
Iranian Communist Movement

The Pre-Marxists, Social & Communist Schools

The Genesis of the Fundamental Principles
of "Manifesto of the Communist Party"

JUNE 1978

A POLITICAL AND THEORETICAL REVIEW OF :

The LEAGUE of STRUGGLE for the FOUNDATION
of the IRANIAN WORKING CLASS PARTY